

ژوندون



مجله هفتگی - شنبه ۲۴ حمل ۱۳۵۳ - شماره ۱



میله عنعنوی گل نارنج تجلیل گردید

میله عنعنوی گل نارنج ضمن محفل ادبی بعد از ظهر روز ۱۷ حمل با بیانیه وزیر اطلاعات و کلتور در جلال آباد تجلیل گردید. پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور هنگام افتتاح این محفل گفت: میله عنعنوی گل نارنج در پرتو نظام جمهوریت و نکات کیفیت خاصی دارد و عقیده داریم احساسات ملی شعرا و ادبا در راه ترقی و تعالی کشور مفید و موثر واقع گردد.

در محفل میله گل نارنج که از طرف مدیریت عمومی اطلاعات و کلتور ولایت ننگرهار در پراخ کوکب ترتیب شده بود یکمده از شعرا اشعاری را که به این مناسبت سروده بودند قرائت کردند.

بنیادین عزیزالله واصلی والی، برید جنرال ار کانجرب محمد یونس قو مانغان عسکری ولایت ننگرهار بعضی از اراکین وزارت اطلاعات و کلتور و وسای دوایر، مامورین، معارف و عدله کثیری از اهالی ولایت ننگرهار درین محفل اشتراک کرده بودند.

محفل پس از اجرای کنسرت ساعت ۶ عصر خاتمه یافت.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور قبیل از ظهر ۱۷ حمل از حفريات دوره هفتم تبه اشتر همد که تقریبا دوماه توسط هیات باستان شناسان افغانی آغاز شده است دیدن نمود.

از حفريات این دوره که دوماه دیگر نیز دوام میکند آثار دلچسپی که بالای تاریخ کریکوبریک بیشتر ووشنی می آید از بد دست آمده است.

پوهاند نوین از مساعی باستان شناسان افغانی اظهار تشکر کرد.

بنیادین محمد نعیم بنیادین هواری بومدین ملاقات نمود

دوستانه و صمیمانه و تفاهم که خاصه روابط مودت دو کشور است صورت گرفت راجع به علایق روابط دو کشور مسائل جهانی و اوضاع منطقه مذاکره و تبادل افکار بعمل آمد.

درین موقع بنیادین وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه نیز حضور داشت.

آنکشور وعده دیگر از شخصیت های برجسته حکومتی الجزایر با گرمجوشی زیاد استقبال گردید.

قراریک خبر دیگر بنیادین محمد نعیم روز ۱۶ حمل بنیادین هواری بومدین رئیس دولت الجزایر ملاقات نمود.

طی این ملاقات که در فضای بسیار

نماینده دباختر آژانس اطلاع گرفته است که بنیادین محمد نعیم نماینده خاص بنیادین محمد داود رئیس دولت و صدراعظم با هیات معیتی شان شام ۱۴ حمل از ترابلس به الجزایر وارد گردیده دومیدان طیاده از طرف وزیر تجارت الجزایر در غیاب وزیر خارجه

بنیادین محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده رئیس دولت در مراسم عزاداری ژورژ پومپیدو شرکت نمود

عزاداری ژورژ پومپیدو شرکت نمود

الجزایر به پاریس وارد شد. خبرنگار باختر اطلاع داده است که روز ۱۷ حمل پاریس برای این منظور از

ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه که روز ۱۷ حمل طی مراسم خاصی در پاریس صورت گرفت شرکت نمود.

بنیادین محمد نعیم برای این منظور از

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که بنیادین محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده بنیادین محمد داود رئیس دولت و صدراعظم در مراسم عزاداری ملی

دوسیه آرد گدامهای سیلوی مرکز فیصله گردید

تقر دیگر هر کدام به چو یمه نقدی مبلغ دو هزار افغانی محکوم گردیدند.

منبع در زمینه دوسیه گدام شکر دو راهی بغان گفت قیام حکم قضایی آن محکمه گدام دار به استرداد قیمت مال اختلاس شده مبلغ ۷۲۴۸۲ افغانی و شش ماه حبس محکوم گردید است.

منبع افزود دو نفر ما مور هیات مرا قبت دایمی نسبت اتهام شان در قضیه متذکره هر کدام به مبلغ دوهزار افغانی جریمه نقدی محکوم شدند.

مال اختلاس شده شامل ۱۵۸۲ کیلوگرام شکر بغانی ۹۱۱ کیلوگرام قند خشکی ۱۲۱۱ بوری خالی و ۴۶ عدد بار جامه میاشد.

محکمه اختصاصی گدام های دلتی دوسیه میبوت گدام آرد سیلو مرکز را که در سال ۱۳۴۶ تکمیل و ملتی گذاشته شده بود پس از تحقیق و بر رسی روز ۲۱ حمل حل و فصل کرد.

یک منبع ریا ست محکمه اختصاصی گدام های دلتی گفت ممول ۴۱۵۴۸۰ افغانی قیمت مال اختلاس شده میباشد که گدام دار میبوت علاوه بر صد سال حبس به استرداد آن محکوم گردیده است.

منبع علاوه کرد مال اختلاس شده شامل ۳۷۳۰۶ کیلو و ۳۸۳ گرام آرد یک تن و چار صد و سی کیلو گرام آرد جواری و ۹۷۲۰ نخه بوری امر یکایی میباشد.

منبع علاوه کرد از جمله چار نفر ما مور متهم در قضیه متذکره یک نفر برائت و سه

کسرات غله و لت تا یک فیصد منظور گردید

مجلس عالی وزراء اخیرا تصویب کرد تا در نظر داشت شرایط جوی و اقلیمی مملکت و مسایق به شرایط فنی و تخنیکی بین المللی مجاری کسرات گدام های سیلو تا یک فیصد رعایت گردد.

این مجاری شامل گندم گدام های سابق سیلو که بصورت فنی و اساسی نبوده و یک مدت زیادی در چنین گدام ها باقی مانده است نیز میباشد.

مشروط بر اینکه تصادق و استناد از طرف والیان مر بوط و نظریه هیات بعد از استیذان ریاست از رزاق ارائه گردد.

مجلس عالی وزراء اخیرا تصویب کرد تا

مالیه مجاری کسرات غله دولت را که از سالهای متعددی نزد گدام داران لایحل مانده تا یک فیصد تصویب کرده و به منظوری رییس دولت رسانید.

یک منبع ریاست از رزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه گفت از سنالهای زیاد به اینسر یک مقدار کافی غله دولت نزد گدام داران باقی مانده که موضوع از لحاظ مجاری کسرات آن از قبیل پتک خوردگی، رطوبت و ناپاکی گدام ها حل و فصل نگردیده است.

روز صحت روز ۱۸ حمل تجلیل گردید

مواد غذایی و عادات مناسب صرف غذا و همچنان طرق سالم تغذیه تبلیغات صورت گرفت.

همچنان روزنامه ها، جراید و مجلات کشور روز ۱۸ حمل نشرات فوق العاده داشته و در زمینه مضامین و مطالبی رانشر نمودند.

رادیو افغانستان نیز پروگرام خاصی به مناسبت روز صحت تنظیم و پخش کرد.

روز جهانی صحت امسال تحت عنوان غذای بهتر برای صحت بهتر مسردم جهان روز ۱۸ حمل تجلیل گردید.

تجلیل این روز در افغانستان با بیانیه پوهاند دکتور نظریه محمد سکندر وزیر صحت که شام شنبه ۱۷ حمل از رادیو افغانستان نشر شد آغاز گردید.

روز ۱۸ حمل به این مناسبت محافل در مرکز ولایت کشور برگزار گردید و در آن راجع به اهمیت، سوء تغذی و پیرایم های مربوط به افراط و تفریط غذا حفظ الصحة

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی و افغانستان با وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات نمود

قراریک خبر دیگر هیات مذکور قبل از ظهر روز مذکور با رئیس پوهن و همچنان رئیس و استایان پوهنخی پولی تخنیک ملاقات نمود و از شعب پوهنخی پولی تخنیک دیدن کرد.

هیات انجمن دوستی اتحاد شوروی و افغانستان ساعت پنج عصر روز ۱۸ حمل با پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات تعارفی نمود.

پیام پوهانداکتر نظر محمد سکندر

وزیر صحت به مناسبت روز صحتی جهان

شونډه .
اڅوانب ديگر وظيفه تمام کسانى که
در رشته هاى صحتى و آموزشى مصروفيت
داراين است تاو روشنى افغان عامه
در ساخه غذا و تغذيه کوشيده به تبليغ
حفظ الصحه افغانى در چوکات اقتصاد خاوادگى
پيردازد. اين امر را اڅوانب مسلکى خود
يادآند .

اميدوارم فعاليت هاى موسسه صحتى
جهان واقعا مانیکه در زمينه تعمير صحت
جهانى توسط اين سازمان انجام مى يابد
منتج به نتايج گرځو که مردم جهان خواستگار
آند و موقع رافتم شمرده مراتب ميساگدارى
خود مردم افغانستان را بخاطر کلت هائى
ميشکى ساز مان جهانى و موسسات
اختصاصى ديگر مربوطه آن مانند موسسه
خورا که و زراعت جهان ، پروگرام غذايى
جهان ، يونيسف و همه موسسات واشخاصي که
دراهم کک به اين مامول بزرگ خدمت
مينايد ابراز داشته و روز صحت جهانى را
که امروز در کشور ما تجليل مى يابه افتخار
مى نمايم .

تقريبه ويشرفت هر چه بيشتر وضع
صحتى همه هموطنان عزيز را تحت نظام جوان
و مترقى جمهورى افغانستان و کافه مردم پنهان
را آرزو مينک .

زراعت و مالدارى ويلند بردن سويه توليدات
که خود در تغيير وضع اجتماعى ويلند بردن
سويه حياتى نقش عمده اى دارد وضع غذا
را در جهان بيشتر خواهد ساخت
حکومت مترقى در پاليسى هاى على خود
کامل توجه اين اصل مهم شده اند .
و رهبر على در يانیه (خطاب به مردم)
به انکشاف در ساخات زراعت و توليدات و
حفظ الصحه توجه زيادى مبثول داشته اند
و اتيا به وضاحت تام ترسيم نموده اند .

وزارت صحت دولت جمهورى افغانستان
بناسى اڅين مرام پر ارزش باطرح و تطبيق
پروگرام هاى کوشندگى توسط آن و در
چوکات افغان روغتيا پروگرام بتواند از طريق
خدمات صحتى اساسى دمرود تعليمات تغذيه
و تدوى آفات مربوط به تغذيه به اکثريت
مردم افغانستان خست نمايد تحت نظام
جديد شعريه غذايى در موسسه صحت عامه
توسعه يافته و پروگرام هاى عمديانى آن
طرح گرديده . اميدما اينست که با تطبيق
پروگرام هاى مربوطه وزارت صحت بتواند
اهداف اساسى نظام مترقى افغانستان را
برآورده سازد در عين زمان انتظار ما اتمام
هموطنان مانست که در تطبيق پروگرام هاى
صحتى ممد و همکار ما بوده همچنان بکوشند
با استفاده از اساسات على بشود مقبوع

و ناسير جسم امراض ميشوند از جانب
ديگر صدها نفر ديگر مواجه با امراض چاقى
و تشوشات ميتاپولوژى اند .
سوء تغذيه يکى از مشکلات بزرگ جهان
رو به انکشاف امروزي است که بيشتر به
اطفال صفيه ميزند. کمى و يافتگان يروئين
و وينامينها و ديگر املاح شايد واقعا اذات
گموند غذا باشد و يام به بيشتر احتمال
مربوطه به عدم اطلاع کافى اصول تغذيه
بوده که در دو حالت منجر به پائين آمدن
مقاومت جسمى اطفال گرديده و فينات
اطفال را بلند نگهيدارد .

از جانبى اين امراض با تاثيرات جسمى
وروىى خرابى که وارد مى آورند باعث
آن ميشوند تا افراد جامعه فردا حسما يا
روحا غليل و مريض بار آيند .
چنانچه کسى وينامين اى به کورى و کمى
وينامين دى به سوء شکل عظام و استخوانها
منجر شده ميتواند . مثال هاى زياد و و خيم
ديگرى امراض سوء تغذيه نيز موجود است
که تفصيل آن باعث اطاله کلام خواهد بود .
اڅين رو به نظر مامست ترين قدم در راه اصلاح
شرائط تغذيه عبارت از تعمير معلومات علمى
بسويه مردم و برارى مردم توسط تعليمات
صحتى است از جانب ديگر لازم به تذکار
است که و تيره انکشاف مخصوصا در ساخه

هموطنان گرامى !
بيست و نشت سال قبل موسسه صحتى
جهان بخت يکى از موسسات اختصاصى
ملل متحد در چوکات سازمان مځورتا نيس
شد و از همان وقت افغانستان بخت يکى
از اعضاى وفادار آن همه ساله در تجليل
روز صحت جهانى و در تعمير و تطبيق اهداف
آن اقدام نموده است .
موسسه صحتى جهان جهت بيدارى اڅوان
کافه مردم جهان روز صحت جهانى را همه
ساله وقت يکى از عتاوين مهم و برجسته
صحت عامه ميسازد امسال عنوان روز صحت
جهانى عبارت است از: غذايى بهتر براى
صحت بهتر در واقع اين موضوع يکى از
مشکلات عمده اى را تشکيل ميدهد که بيشتر
صحت هاى انسانى به آن روبرو اند .
براى من افتخار بزرگى است که امسال
در پرتو نظام جمهوريت اين روز خسته را
مانند سا ير اعضاى موسسه صحتى جهان
تجليل نموده و اين روز را که مصادف با
سالگره موسسه صحتى جهان يعنى هفتم
ماه اپريل است براى همه مردم جهان
فرخنده ميخواهم . واقعا در جهان بزرگ
ما امروز موضوع غذا و صحت يکى از مشکلات
عمده اى است که توجه جدى همگانى را ايجاب
ميكند در جهان امروز در حالیکه از يک
جانب صدها نفر از تحطى و گرمى گر ميرند

دحياتى ليک ، اوست دکورسونو دبنو و نکو دروزلومرنى کورس پرانستل شو

دکوهدمان دسيمى سرکنى دکريت اوکو-
پراتيف دژونده داتياؤ دليک او کوست
دائى کورسونو دبنو نکو او پلنوکنى دژونى
لومرى کورس دورى ۲۰ له بيسوانى سره
دپرازى دانارى مرستيا لىاغلى فتح محمد
مفتخر پرايست .
دغه کورس دپراستلو په غوڼه کي چه
درى اوڼى به روان وى دژونده داتياؤ دليک
لوست دپروځى او دکرنى دکريت او کوپراتيف
دپروځى په کار کونکو سر پيره ديو نسکو
دمتخصصينو د هيات رئيس دکورس صرفه د
نړى دخورا کى شيانو او کرنى دموسسى د
متخصصينو د هيات رئيس بياغلى لوان او په
نفوس پوى د مربوطو چارو دپاره دملگرو ملتو
دمرستو د صندوق نماينده بياغلى نلسن هم
برخه اخيستى وه او دخپلو مربوطو موسسو
په نمايندگى يى په ويناؤ کي دژونده داتياؤ
دليک لوست د فعاليتونو په پرمختلو او پراختيا
کي دهرډول مالى او معنوى مرستو وعده
وړکړه .
پروژه ديو نسکو ، دنړى دخورا کى او
کرنى دموسسى او همکارى او دسويډن د
بين المللى پراختيا موسسى په مالى مرسته
دکوهدمان او بقلان په غوزو کي د تطبيق لاندې
نيول شويده .
دغونى په پاى کي دميربحه کوټ ولسوال
بياغلى محمد نعيم دقره باغ او شکر دى د
ولسوالو اود کوهدمان دخلکو په نمايندگى
دپوهنى دوزارت دغه اقدام ښه مرکزي وکړ
اودغى ولسى چارو په مخپيلو کي يى دخلکو
تبارى څرگند کړ .

شوروى اتحاد له موړکانو او ملخوسره په مجادله کښى بى بدله مرسته کوى

سجبال وى له ملغو سره دمجادلى دپاوه
افغانستان ته راځي .
دغه راز دکرنى او اوبو لگولو دوزارت
دپوټو دساتنې پنځه تنه فني مامورين به په
همدغه څانگه کي دمعلوماتو دزياتوالى دپاره
شوروى اتحاد ته لاړشى .

بياغلى على محمد او په کابل کي دشوروى
اتحاد دولى سفارت د اقتصادى مستشار بياغلى
تيتوف لخوا لاس ليک شو .
دغه تړون له مخى له دغى مرستى سره
يوځاى دشوروى ماهرانو يو پنځلس کښى
هيات چارو درملو شيندلو په موټرونو به

شوروى اتحاد پنځه سوه تنه بى اچ، سى
پوړ او شل تنه دژنگ سلفايت دملغو په خلاف
مجادلى اود موړکانو دوړوکولو په مقصد له
افغانستان سره بى عوضه مرسته کوى .
ددغى مرستى مربوط تې وړندوى ۲۰ دکرنى او
اوبو لگولو دوزارت دښاتانو دساتنى د رئيس

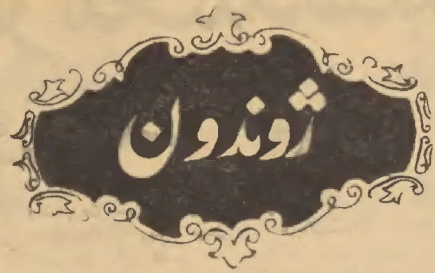
فابريکه سمند غورى به ظرفيت نهايى فعاليت پيکند

فابريکه سمند غورى از فروش سمند د هشت ماه اخير سال گذشته نودودو مليون
و چهارصدو پنجاه و هشت هزار افغانى بدست آورده است .
يك منبع فابريکه سمند غورى ضمن اظهار اين خبر گفت در هشت ماه اخير سال ۱۳۵۲
سمند ونه هزارو هفتصدو بيست و پنج تن سمند در فابريکه توليد گرديده که بوقايسه
توليدات هشت ماه سال ۱۳۵۱ بيست و هشت هزارو پنجاه و بيست و يك تن بيشتر
ميشايد .
منبع علاوه كرد همچنان طى همين مدت هفتادو يك هزارو يكصد و بيست و دو تن
سمند از توليدات سال ۱۳۵۲ فابريکه بفروش رسيده که نسبت به فروشات هشت ماه اخير
سال ۱۳۵۱ آن بيستونو هزارو يكصد و چهل و يك تن اضافه ميشايد .
منبع در جواب سوالى گفت از نزده جزاى ۵۲ تا چارده حمل امسال سى و پنج هزارو
شصت و دو تن سمند به اتحاد شوروى صادر گرديده است .
منبع در اخير گفت علت افزايش در فروش سمند بكار افتادن فابريکه به ظرفيت نهايى
ميشايد .
فابريکه سمند غورى در بيست و چهار ساعت چهارصد تن سمند توليد مى كند .

سانتياگو هلمند بصورت يك طبقه اعمار
گرديده ، معلوماتى به حاضرين ارائه نمود .
در مراسم افتتاح شفاخانه روساى دواير
عهده اى از شهريان قلعو نو حاضر بودند .

شفاخانه ۳۰ بستر قلعو نو افتتاح گرديد

عمارت شفاخانه سى بستر قلعو نو که
باصرف پنج مليون و پنجاه هزار افغانى
تکميل گرديده روز ۱۹ حمل توسط بياغلى
عبدالسلام والى بادغيس افتتاح گرديد .
عمارت اين شفاخانه مجهز باشعيات -
داخله ، جراى اتاق عمليات ، کليسيک
دندان لابراتوار و اکسرويز ميشايد .
ضمن بيانيه اى والى بادغيس اطبا ر
اميد نمود که شفاخانه مرکز آن ولايت در
راه توسعه و گسترش خدمات صحتى براى
اهالى مصدر خدمتى گردد .
همچنان دوکتور عبدالرشيد - واسى آمر
صحت عامه آن ولايت در باره خصوصيات
شفاخانه که باصرف پنج مليون و پنجاه
هزار افغانى از بودجه دولت توسط دستگاه



شنبه ۲۴ حمل ۱۳۵۳ برابر ۲۰ ربیع الاول مطابق ۱۳ اپریل ۱۹۷۴

غذای بهتر برای صحت بهتر

غذای خوب مکفی و اصول تغذیه بهتر برای تامین صحت و سلامت انسان امریست نهایت ضروری و درخور اهمیت بسیار. فقدان مواد غذایی همانطور که به صحت صدمه میزند بهمان اندازه سوی تغذیه و عدم آشنایی به اسلوب و شیوه های بهتر آن منجر به بروز امراض مختلف میگردد.

انسانها با همه سعی و تلاش که در جهت تدارک و تهیه مواد خوراکی و شیوه بهتر استفاده از آن بخرج میدهند، باز هم گر سنگی و کمبود مواد غذایی یک سوم حصه نفوس جهان ما را تهدید میکند و این معضله بیشتر دامنگیر مردمیست که در ممالک رو به انکشاف بسر میبرند، تهیه مواد غذایی کافی برای همگان بستگی و متناسب عمیق به اقتصاد قوی و تولیدات سرشار دارد ازینرو در حلقه نخست تدارک مواد غذایی برای همگان مطرح است و بعد طرق استفاده بهتر از مواد که غذا نیست بیشتر داشته و نیاز مندی جسمی را رفوع سازد.

برای استفاده بهتر از غذا به منظور تامین صحت بهتر، موسسه صحتی جهان روز صحت جهانی را امسال (غذای بهتر برای صحت بهتر) عنوان کرده است تا نزد زمینه از طرف تمام ممالک عضو این موسسه اقداماتی صورت بگیرد و برای تنویر اذهان عامه تبلیغاتی انجام پذیرد.

از قرار معلوم وزارت صحتی در چوکات افغان رو غتیا پروگرام در مورد طرق اصولی تغذیه از طریق خدمات صحتی اساسی پلانهای دوی دست دارد که به منصفه تطبیق گذاشته خواهد شد. تطبیق و عملی شدن این پروگرام بخصوص در روستاها و دهات کشور تا اندازه مفید و اثر بخش بولاه میتواند. زیرا تبلیغ در جهت ازیاد بخشیدن زرع موادیکه غلایت بیشتر داولا نتیجه مطلوب بار میارود.

برای تبلیغ و گسترش این موضوع تنها اقدامات وزارت صحتی کافی نیست بلکه مراجع دیگر یکم متناسب نزدیک با مساله غذا و وزارت داولا بهمین ترتیب همکاری تمام مردم با ارتباط به رهنمای وزارت صحتی شایان اهمیت بسیار خواهد بود.

تصمیم قاطع
خلل ناپذیر
و دوام داریک
ملت میتواند
اورایه هدف
عالی اش برساند

در دفتر مدیر

بالای چوکی می نشیند و آدا می میدهد.

— حالا شما کاری کنید که آن شخص ازین تخلص منصرف شود. مثلا چه کاری.

— بنویسید که این نام مال من است.

— و اگر آندیکر مجله را بخواند و عین تقاضای شما را کند چه؟ شما باید لستی داشته باشید و اسمای مستعار تمام مردم را با تخلص هایشان درج این لست کنید. تا این مشکلات خلق نشود.

مگر اینکار ممکن است؟

— چرا نباید باشد؟

— اولاً اینکار از وظیفه ما نیست فرض کنیم همین کار را کراییم؟ از کجا بفهمیم که مثلا دو شخص که یک تخلص مشترک دارند با هم خویش نباشند.

— راست میگوئید پس من چه بایست بکنم؟

از جایش بلند میشود و میگوید.

من مضمونی خواهم نوشت و تخلص را در پیشانی آن با خط درشت درج خواهم کرد. اینطوری یا آن شخص بزودی خواهم دید و دعوی ما صاف صاف خواهد شد.

— اختیار دارید...

وقتی وارد دفتر مجله شد بانگاههای پر شکر تمام کسا نیرا که در اتاق بودند از نظر گذراند. این حالت برای چند لحظه متداوم آمیخته با سکوت ادامه یافت. برای دیگران نیز این وضع عجیب مینمود. معذافیه ساکت و آرام باین مرد کسو چک اندام و مسن مینگر یستنند. بالاخره یکی از همکاران مجله سکوت را شکست و گفت:

— با کسی کار داشتید؟
و او همانطور که ایستاده بود ببا صدای خفه و مر تعشی گفت:

من سالها قبل با روزنامه ها بخصوص با نامه های انیس همکاری داشتم و مضا مینم در این روز نامه به نشر میرسید.

بعد روز نامه های را از جیبش بیرون کرده و گفت:

این نوشته از من است اسم و تخلص من نیز در پیشانی آن نوشته شده، نگاه کنید. نفسی بلند میکشد و میگوید.

ولی دو سال پیش یکی از نشریه ها مصاحبه ای را باینکفر به نشر سپرده و او خودش را به تخلص من معرفی کرده است.

— چرا نمی نشینید؟

— تشکر میکنم.

اسلام و زندگی

ممیزات مساوات اسلامی

بخش آخر

ع، هبا

مرتکب این عمل گردد دستانش را قطع خواهیم کرد).

دو- یکی از یهودیان را با (علی ابن ابی طالب) خلیفه چارم اسلام، معامله پیش آمد و یهودی از موضوع بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد و هنگام حضور ایشان، خلیفه آن یهودی را به اسمش خطاب کرد ولی علی ابن ابی طالب را با لقبش (ابوالحسن) مخاطب قرار داد و چون لقب نسبت به اسم محض، محترمانه تر بود، بنابر آن حضرت علی ابن ابی طالب با آنکه خودش طرف دعوی آن یهودی واقع بود این طرز خطاب و پیش آمد خلیفه اسلام را یکنوع عمل منافعی با تطبیق عدالت و مساوات کامل دانست و با وصف آنکه این امتیاز خلیفه بصورت قصدی و عمدی هم نبود آن را بروی خلیفه کشید و وانمود کرد که با سبیتی هر دو طرف دعوا را یا به اسم شان و یا به لقب شان مخاطب قرار میداد.

سه- شخصی بحضور خلیفه دوم اسلام شکایت برد که (ابو موسی اشعری) قاضی وقت، در اجرای جزای شرا بخواری پروی، از حد و چوکات لازم تجاوز کرده، طوریکه علاوه بر آن موی سرش را نیز تراشیده و رویش را هم سیاه ساخته است.

حضرت خلیفه این طرز اجراآت را دوازده انصاف دانسته، به (ابو موسی اشعری) بدینگونه تهدید می نوشت اگر این نوع عمل دوباره از تو سرزند، روی خودت را نیز مانند روی ایشان سیاه خواهیم ساخت و در محضر مردم تو را قرار خواهیم داد...

چهار- یکی از افراد قبطی مصر نزد حضرت عمر فاروق شکایت کرد که پسر (عمر و بن العاص) حکمدار مصر بقیه درصحه ۵۶

و مقررات خدایی و قانون بشری و در زمینه تطبیق صل عدالت، و ساطت مینمایی؟

سپس جامع ترین و اساسی ترین خطاب خویش را در محضر مردم چنین ایراد فرمود:

(... مردمان پیش از شما هلاک شدند و به بدبختی گرویدند، بخاطر اینکه وقتی در میان ایشان شخص را از طبقه اشراف، مرتکب عمل سرقه میشد، او را رها میکردند و قانون از مواخذه وی چشم می پوشید و چون فرد ضعیف و منسوب به طبقه پائین! اجتماع باین عمل دست میزد حکم قانون بنام ارزش هایش بروی تطبیق و جاری میگردید... سوگند بخدا که اگر (فاطمه) دختر محمد (ص)

بنی مخزوم بود و بنی مخزوم از قبایل اشراف بشمار می آمد، تطبیق این حکم بروی نزد ایشان خرد کننده و ننگ آور بود، شخصی را بنام (اسامه بن زید) که فکر میشد نظر به محبتی که پیامبر اسلام با او دارد، حرف هایش را بپذیرد، نزد پیامبر سلام (ص) فرستادند تا در موضوع وساطت نموده از اجرای این حکم بر فاطمه مخزومی صرف نظر شود.

حضرت محمد (ص) از شنیدن حرف های وی نهایت بر آشفت و این شفاعت خواهی (اسامه) دوستش را با خشم و غضب، بدینگونه پاسخ داد:

(اسامه)! تو در مورد اجرای حدود

ثانیاً- مساوات بین تمام زنان در نسبت شان چه قبل از ازدواج و چه بعد از ازدواج، بیک اصل بشری خانوادگی، از حقوق مسلم هر فرد از افراد زنان بشمار می آید، زیرا از نگاه اسلام، پیوند ازدواج ارتباط و اتصال زن را از پدرش قطع نمینماید و بلکه نسبت او را همانطور با پدرش حفظ میکند.

ثالثاً- مساوات در میان زنان در بین قسمت که هر فرد از افراد زنان بدون استثنای مالک و متصرف مال و دارایی خود بوده در تصرف و استفاده از آن کمال اختیار و آزادی مطلق دارد.

این نکته در خود توجه و یادآوری است که در ماه ۲۱۷ قانون مدنی فرانسه این حق ثابت زنان سلب ساخته شده و چنان تصریح بعمل آمده که زن شوهر دار ولو که هنگام عقد ازدواج ملکیت های زن و شوهر از هم تفکیک و جدا ساخته شده و دارای هر یک را متعلق بخودش نموده باشد، باز هم برای زن حق نمیدهد که طبق درخواست و مطابق میل و اراده خودش در دارایی و ملکیت خویش، تصرف نماید، بلکه بر عکس برای شوهر حق میدهد که زن را اجازه ندهد بدون از اجازه و رضائیت وی مال خود را مورد تصرف قرار بدهد.

دوای سلمان بالای شاخ خر ما مضروف و فیلین خرمای بود و باداش دوسه تا آن قرار داشت پسر کاکای آن آمد و گفت: امروز از کوه می گذشتم که مردم اوس و خزاج به اطراف مرئی که از مکه آمده جمع بودند و میگفتند که او پیغمبر است چون سلمان این خبر را شنید از درخت فرود آمد و در زیره ششیده بود با وجود فشار باداش اندکی در جایکه رسول خدا (ص) بایاداش سکونت داشتند خود را رسانید، چنانکه داخل شد سر احترام خم نمود و گفت من غایبانه بشما اوقات دارم، اوصاف و خصایل شما را که بجز شما کسی را مناسب نمیدانم تقدیر کنم تا آن میکنم بعد از آن میان دو دست رسول خدا (ص) نهاد و رسول علیه السلام دست خود را دوازده بار و به اصحاب فرمود کسی

یک: خانمی مسما به (فاطمه) از قبیله بنی مخزوم، مرتکب عمل سرقه گردید در نتیجه، حکم بران شد که دست وی را قطع کنند و از آنجا نیکه این زن منسوب به قبیله

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

حضرت سلمان

هجرت رسول خدا (ص) در مدینه خیره برکت دایا خود آورد، کینه و عداوت در بین قبایل اوس و خزاج به صلح و برادری تبدیل شد هنگامیکه سلمان در یکی از کوه های مدینه بعد مت با دوش مصروف بود ناگهان شوری در مدینه نسبت قروم رسول خدا (ص) بپاداش با لاشد و انصار اوس، خزاج پیروز و انصاری همه آمدند و او را در کوفه رودی سلمان بالای شاخ خر ما مضروف و فیلین خرمای بود و باداش دوسه تا آن قرار داشت پسر کاکای آن آمد و گفت: امروز از کوه می گذشتم که مردم اوس و خزاج به اطراف مرئی که از مکه آمده جمع بودند و میگفتند که او پیغمبر است چون سلمان این خبر را شنید از درخت فرود آمد و در زیره ششیده بود با وجود فشار باداش اندکی در جایکه رسول خدا (ص) بایاداش سکونت داشتند خود را رسانید، چنانکه داخل شد سر احترام خم نمود و گفت من غایبانه بشما اوقات دارم، اوصاف و خصایل شما را که بجز شما کسی را مناسب نمیدانم تقدیر کنم تا آن میکنم بعد از آن میان دو دست رسول خدا (ص) نهاد و رسول علیه السلام دست خود را دوازده بار و به اصحاب فرمود کسی

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری فرانسه بکجا

خواهد کشید؟

دو گولیست در برابر یک چپی

دهدوی از موضوع شمول مجدد فرانسه در پیمان ناتو تذکری نداد و بلکه گفته است چنین فکری نزدش موجود نیست.

عقیده ارباب نظر این است که دالما نخستین گولیستی میا شد که کاندید شدن وی مورد نظر اتحادیه جمهوریست دموکراتیک گولیست ها واقع شده است اما آوازه ای که فکر میشود شاید به دالما ضرر برساند این است که وی تکرار عایدات خود را پرداخته است ولی اینکه این موضوع تا چه حد تأثیر سوء خواهد کرد معلوم شده نمیتواند.

ژسکار دو سنسینگ. وقتی ژسکار دو سنسینگ و زیر مالیه فرانسه وارد مرحله ای شد که خود را به حیث کاندید گولیست ریاست جمهوری معرفی نماید گفت این کار را بغا طری میکند که میخواهد فرانسه را به وسیله یک اکثریت بزرگ و نو اداره کند.

آراء عامه ای که در حوالی ۸ مه اپریل نشر یافت و آراء ای که نتیجه آن بعدا نشر گردید به وضاحت نشان داد که

داده و هم عهد نموده است که از ادی های بیشتر مدنی را در فرانسه تا مین میکند و حتی گفته است که هر گاه چپی ها بر مبنای میتران برنده انتخابات فعلی شوند در آن صورت منشور یاداد باره از ادی ها امضاء نموده در قانون اساسی آن کشور علاوه میکند. میتران گفته است آزادیها ای که بواسطه قوه اجرائیه سو استعمال شده مجددا تا مین می نماید. ناظرین این ابراز عقیده می نمایند که میتران در صورت احراز کرسی ریاست جمهوری بی بسا اروپای شرقی دینا ت را حفظ نمی دود با کشور های اروپای غربی و امریکا هم رابطه خویش را حفظ خواهد کرد.

میتران گولیست ها را به از همس بائین اتحاد اروپا با متهم ساخته و علاوه کرده که این عمل آنها باعث آن شد است که اروپای غربی در مقابل فشار امریکا تسلیم شود. در جانب دیگر از طرف گولیست ها شایان دالما سابق صدر اعظم فرانسه و ژسکار دو سنسینگ وزیر مالیه آن کشور در مقابل همدیگر و در برابر کاندید چپی ها مبارزات شانرا ادامه میدهند. مطابق آراء عامه ای که روز ۲۸ حمل در پاریس انتشار یافت و لری ژسکار دو سنسینگ فیصدی بیشتر آراء را نسبت به

مرگ نامهای نی ژورژ پومپیدو رئیس جمهور فقید فرانسه بروز سه شنبه دوم اپریل مخالفان و دوستان او را در یک حالت مشکلی برای انتخاب به چاه نشین وی قرار داده است. پومپیدو در چون ۱۹۶۹ به تعقیب جنرال دو گولیست فقید برای یک دوره هفت ساله مطابق قانون فرانسه به ریاست جمهوری انتخاب گردید. طوریکه ملاحظه میشود پومپیدو قبل از آنکه یک دوره تقنینی را تکمیل کند مرگ میتران گیرش شد.

تحلیل کنندگان اوضاع سیاسی فرانسه معتقد اند که پومپیدو یک هفته قبل از آنکه از چاه چشمت بیرون شد باین مشکل مواجه بود که چه کسی و کدام شخصی را به حیث چاه نشین خود انتخاب نماید چه وی به مریضی مبتلا بود و اکثر از اجرای امور گناره بود. و غالباً چنین فکر میشد که دوانا بستان اقبال از وظیفه اش کناره گیری نماید.

علت اینکه وی نمیتوانست شخصی را برای احراز کرسی ریاست جمهوری پیدا کند این بود که او نمیتوانست اصلاً کسی را باین عهده بگمارد چه بقدر یک منبع مطلع یار پی (شخصی که بتواند دارای تمام معیار ها و ارزشهای باشد که پومپیدو و میخواست پیدا کرده نتوانست) هدف عهده این است که چنین یک شخص باید از حمایت داخلی برخوردار باشد و بتواند پرستیژ و حیثیت فرانسه را در خارج از آن کشور حفظ کند. بنا بر تحلیل متذکره با رفتن پومپیدو فرانسه در یک خلا واقع شد خلا یک گولیست با است با انتخاب یک رئیس جمهور مورد قبول مردم آن کشور پرشو د.

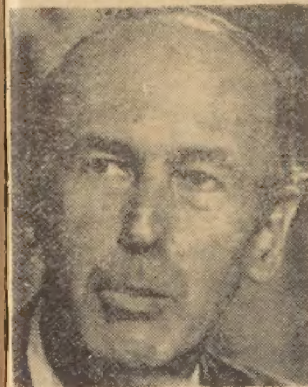
طوری که ملاحظه میشود بعد از گذشت فریب سه هفته با آنکه چندین شخصیت فرانسه برای احراز کرسی ریاست جمهوری آن کشور خواستند خود را بیاز مایند اما در نهایت امر با وجود عده دیگر فقط سه تن از شخصیت های آن کشور در میدان مبارزه انتخاباتی رقابت میکنند.

میتران کاندید احزاب چپ. یکی ازین اشخاص فرانسوی میتران رهبر حزب سوسیالیست فرانسه می باشد که از حمایت اتحاد کمال احزاب چپ آن کشور به شمول حزب کمونیست برخوردار است اصلاً رای دهندگان حزب کمونیست را از حزب دیگر نفرتور آن کشور تشکیل میدهد.

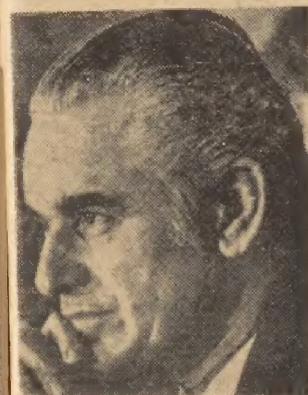
میتران که ۵۷ سال دارد در برابر رئیس جمهور فقید فرانسه جنرال دو گولیست در سال ۱۹۶۵ شکست خورد. ولی نتیجه آراء عامه ای که بروز ۲۸ حمل نشر شده فیصدی آراء میتران را اکنون ۴۱ فیصد نشان میدهد که این خود آراء اکثریت نیست اما نسبت به کاندید های دیگر میتران دارد از جانی هم میتران نشانی مبارزه خود را ایجاد (جا معادلتر) قرار



فراسو از میتران



ژسکار دو سنسینگ



شایان دالما

بررسی مسایل روز

دستگت هم طر فقیول و اعتماد عهده زیادی از گولیست ها واقع شد است اما آراء مذکور شهرت وی را به تناسب دالما کمتر نشان داد با آنهم دستگت یک سلسله امتیازات خاص دارد چنانچه در داخل کشورش معروف و مشهور است، هنگام مبارزات ریاست

جمهوری حرکات و فرانه و منظمی در تلویزیون از خود نشان داد که این کار از نظر انتظار دهندگان مبارزات انتخاباتی خیلی ها با ارزش و مفید تلقی میشود و عم جنان به تناسبی که دالما بصورت مفید محکوم حلقه های گولیستی است و نیست. جزیکه فعلاً بحث یک امر منفرد قبال دستگت قرار دارد عبارت است از انفلاسیون زیاد در فرانسه و امکان بوجود آمدن بی کاری زیاد چه عقیده براین است که وی بحث وزیر مالیه

دالما بدست آورده است چنانچه آراء دستگت ۴۷ فیصد و دالما ۲۵ فیصد شمار شده است. آراء مذکور به تناسب روزهای قبلی تا زمانی دارد چه قبلاً دالما سبقت داشت. بقرا آراء عامه ای که از طرف روزنامه لافیکارد بنابر ۲۷ حمل انتشار یافت شایان دالما را ۳۴ فیصد و ژسکار دو سنسینگ را بیست و هشت فیصد نشان داده است و همین روزنامه فرانسه از میتران را دارای بهترین شانس نداده آراء او را ۲۸ و انمود کرده است.

شایان دالما. ناظرین سیاسی باین عقیده اند که نخستین شانس گولیست ها ژاک شایان دالما میباشد و بروز وقت اپریل حتماً به کامل کمیته مرکزی گولیست ها را با ۲۶ نماینده و سنا تور حاصل کرد. دالما که ۵۹ سال دارد گفته است که اگر کرسی ریاست جمهوری را بدست آورد سیاسی را که دو گولیست و پومپیدو پیش می روند دنبال میکند. و این کار را بغاطر مقابل با قدرتهای بزرگ جهان انجام می

جلو این امور را با یست میگردان
انتخابات در دو مرحله:
بقیه در صفحه ۴۸

هنریشکای محلی

گفت و شنودی با پدر و پسر هنرمند.

طبیعت زیبای بدخشان و اندوه مرگ
پدر و مادر مرا شاعر ساخته اند

شعر و موسیقی دو انگیزه است که مرا بسوی

هنر میکشاند



فیض محمد فیضی با پسر شریاز محمد فیضی

— بلی، من پهلوانی هم میکنم، اکنون در حدود چهل شاگرد تحت تربیه دارم و در پسا از روزهای رسمی در مجالس پهلوانی و شعر خوانی اشتراک میکنم. فیضی، انگیزه آمدن اخیرش را به کابل اینطور بیان میکند:

بقیه در صفحه ۵۷



نیاز محمد فیض

صفحه ۷

تمام آلات موسیقی محلی از جمله دوتار، غیچک، تال، سن تور، زیر بغلی دایره، استادام و شاگرد تربیه میکنم در این اواخر در مسابقات ذهنی را دیو نیز با تسرم هنرنمایی کردم.

— پسر شما نیز هنرمند است؟

— بلی، پسر من آواز میخواند و به آلات موسیقی بکلی دسترس دارد و تا بحال پسر من شش آهنگ در رادیو ثبت کرده است.

— شما و پسر تان به خواندن و نوشتن آشنائی دارید؟

— خودم تا صنف ششم مکتب درس خواندم و اکنون دیوان و آثار نویسندگان و شعرای گذشته را مطالعه میکنم، پسر من متعلم صنف پنجم مکتب است.

— از فیضی که با دستمال دور کمرش را بسته کرده بود میپرسم شما که بسیار تنومند و قوی معلوم میشوید فکر میکنم پهلوان هم هستید؟

بکابل آمدم و با رادیو و مجلات آشنائی حاصل کردید؟
میکوید: در سال ۱۳۵۰ بنا بر دعوت ریاست ثقافت و هنر در جملة شاعران محلی، من نیز بکابل آمدم و مدتی مهمان ثقافت و هنر بودیم، در کابل ننداری و رادیو افغانستان به یک سلسله نمایشات پرداختیم. در زمایری استاد و مشوق شما که بود تا بحال چقدر شعری سروده اید.

میکوید: استادام در شعر کسی نبوده و از کسی تقلید هم نمیکنم، فقط طبیعت زیبای بدخشان و مرگ پدر و مادر در آوانی که بسیار خورد بودم مرا شاعر ساخته است. تا اکنون شش هزار بیت در موضوعات مختلف و به اشکال متنوع شعری از قبیل، مثنوی، قصیده، رباعی و دو بیتی سروده ام از شاعران دیگر به اشعار عشق و غیائی جرمی علاقه زیاد دارم.

— شما آواز خوان و موسیقی

نواز هم هستید؟
بلی، آواز میخوانم با رادیو افغانستان همکاری دارم، تا اکنون بیست آهنگ و نغمه به آرشیف را دیو ثبت کرده ام من به

فیض محمد «فیضی» و پسر خورده سالش نیاز محمد «فیضی» دو هنرمند محلی و لسوالی جرم ولایت بدخشان باز هم بکابل آمده اند تا آواز و اشعار خود را به رادیو و مجلات به نشر برسانند.

فیض محمد که قبلاً «منگل» تخلص میگرفت، مرد تنومند و قوی هیکل است و ۳۶ سال عمر دارد، شاعر، موسیقی نواز و پهلوان میباشد.

از فیض محمد میپرسم شما که از کابل بسیار دور هستید چطور



فیض

شماره ۴

قالیچه های افغانی

زیب منزل توئیگی مانند مشهور دنیا

این زیبا روی شهر لندن را بناز
توئیگی لقب کرده اند والی نام اصلی
او لسللی هور نبی میباشد .
مبصرین هنری میگویند او که اکنون
مانند گل در جهان سینما شکفته
است عنقریب ملکه آرزو های عالم
فلم خواهد شد در عکس روی جلو
می بینیم که قالیچه های افغانی از
بهترین تر نبات منزل او میباشد .
حالا خبر بزرگ اینست که توئیگی
پسین ر شد یعنی به عمر
۲۳ سالگی رسید .
هست و بعد از چند سال گوشه گیری
از دنیای مد و مادل در عالم سینما
با کلاه شسته است وی قبلا از گوشه
گیری از جهان مد مشهور ترین مادل
دنیا بود توئیگی هنوز هم برای پنج
فوت و هفت انچ قد و نوا دو پوند
وزن میباشد .

او به عمر هفده سالگی فی ساعت
هزار دالر حق الزحمه داشت و در دو
روز در مقابل کامره عکاسان لندن
به حیث پر آواز ترین مادل دنیا پا



توییگی

دیگر جدا نشده اند توئیگی از طرف
شب به منزلی میرود که خود دش
از پول خود برای والدین خود در
نزدیکی شهر لندن خریده است .
توئیگی و جستن سر مایه خود را در
دستگاه های مختلف یکبار انداخته
اند که همیشه هر دودر آنها مشغول
کار و زحمتند . از جمله این دستگاه
ها تجارت جراب ، مشهور ترین
آرایشگاه لندن ، بوتیک عکاسی یک
مغازه بافندگی و یک بماندگی را
ایند گان را میتوان نام برد . هر دو
دوست مساوات و برابری را جدا
مراعات میکنند و مفاد تجارت شان
بین هردو مساویانه تقسیم میگردد .
توئیگی میگوید : (اگر گاهی بین ما
اختلافات نظر رخ بدهد من همیشه
اختیار را بدست جستن میگذارم ،
زیرا عموما حقیقت بطرف اوست .
علاوالت بحث بالای تجارت سر مرا
بدر می آورد .)
جستن در انتخابات لباس توئیگی را



ما خوش داریم بیشتر با هم دوست باشیم .

نزد هزار دالر بهر یافت کرده است
بعد از آنکه سه سال وظیفه مادلی
را انجام داد به عمر نوزده سالگی
ازین عالم خسته و دلشنگ شد و زود
از وظیفه اش کنار رفت و اینست
امروز یکبار دیگر در آسمان سینما
می درخشد مخصوصا حالا که او
دانش و آوزخوانی را خوب آموخته
است یا بنده زیبایی همکار او جوان
سی و سه ساله ایست که (جستن دو
ویل توف) نام دارا و رفیق بسیار
قدیمی زندگی حقیقی او میا شد . در
جمله وظایف گوناگونیکه این جوان
در زندگی مشغول بوده است عکاسی
انتیک و زیور فروشی نیز میباشد .

جستن توئیگی را بار اول در یک



در کورس دانس آنقدر بالای پنجه های پای خود میرقصید تا بالاخره پاهای او سستی میکند و سرش گیج میشود

جستن سزایش را میدهد شبی در یک دعوت مرد نشه به مینسی ژوب تو یکی اشاره کرده گفت: برو خانه خودرا پت کن! جستن مره نشه را بیک مشت نقش زمین کرد. مگر سوال مهم درین دو سنتی یه آوازه اینست که آیا گاهی ایندو با هم ازدواج خواهند کرد یا خیر؛ ممکن است امانه به این زوای ها، تو یکی میگوید: «ما به ازدواج های بسیار جوان موافقه نداریم زیرا تمام ازدواج دارم دارای اطفال باشم.»

جستن میگوید: «تو یکی تاسن پیست و پنج سالگی نمیخواهد ازدواج کنند مگر من کلا مدلیلی برای تاخیر ازدواج ما نمی بینم، من شدیدآرزو دارم دارای اطفال باشم.»

کس مانند تو یکی برای بهبودی آواز خوانی زحمت و تکلیف شاقه را بخود قبول نکرده است (در کورس دانس نیز آنقدر بالای پنجه های پای خود می رقصید تا بالاخره پاهای او سستی میکند و سرش گیج میشود. با هم از قسمت دانش خود تو یکی اعتراف میکند که او خیلی نا موزون است.

مگر به همه حال وی یک زیبا روی زحمتکش و زود آموز است. جستن یک جوان بسیار احساس ، لطیفه سرا و دارای کرکتر عالی میباشد. هر دو با همدیگر فوق العاده خوش هستند تو یکی میگوید:

(هرگاه خواسته باشم جستن از کنار من مایه تسلی من است و اگر گاهی کسی باعث آزار من شود

رهنمائی میکند و بوت صد دالری و دریشی سه صد دالری خودرا خودش دیزاین میکند ، او دارای دو موتر خیلی قیمتی میباشد که یکی آن بیست و پنج هزار دالر ارزش دارد جستن میگوید: (تو یکی در زندگی به مشکلی رو برو نشده است مگر من سه بار بسراغ نان سر گر دان شده ام).

یکی از خاطره های تحقیر آمیز تو یکی اینست که شبی در یک میز با مارگرش شاهدهخت انگلستان صرف



معلم آواز خوانی او میگوید هیچکس مانند تو یکی برای بهبودی آواز خوانی زحمت و تکلیف شاقه را بخود قبول نکرده است

غذا میکرد که شوهرش هد خست ، لارد سنودان بر خاسته از تو یکی عکسی برداشت. شا دخت جنیان متأثر شد که تا اخیر غذا با تو یکی با من حرف نزد. تنها در ختم گفت: (بخشید نام شما را نمیدانم). تو یکی با لجه شیرینی جواب داد: (اسم من لسللی هور نبی است مگر همه مرا بنام تو یکی می شناسند مارگرت گفت: (چقدر جای تاسف است.)

تو یکی در اوقات تفریح و خوشی وقت خودرا به دیدن فلمهای قدیمی شنیدن ریکارد ها بافتن جا کت های بی آستین برای جستن سپری میکند. معلم آواز او میگوید: (هیچ



نمونه های مختلف از قالی افغانی

آماټور فلمونه

بريالي کېږي!

مترجم : سخي انتظار



دځوانانو گروپ تخنيکي څاري هم اجراکوي

ځلکونه يې مشورې ورکولې ، ډډې د هدايت او لارښوونې سره سم کارونه په شدت سره مخ پر وړاندې روان ؤ .

ددې کتاب ليکونکي هم پخپله 'پيسېلډه' چې (پوه کوچنۍ پریکړه) نومېږي ، نو ځکه يې له کوم تکليفه پوهيږي چې جملات ، ايکتونه ، د آواز او تمثيل توازن څنگه برابر وساتي .

پوهيږي چې دکار په کومه برخه کې نقص پيدا کيږي او څنگه اصلاح کيدی شي . اساسي هدف دا دی چې په کوميدی شکل او څنډو نکی وضع

نشي کولی چې نوی فکر وکړي . نوی او تازه پديدو څخه کارواخلي خو چې د علاقمندانو قناعت حاصل کاندې .

تحول او نو بوالی په هر څه کې ضروری دی مخصوصا په هنر کې رنگيني او تزئیني د لومړيتوب حق لري او همدغه شی دی چې هنرته له پسې ښکلی رنگ ورکوي . خلکو ته يې گټې رسوي او پدې ډول خپل اساسي وظيفه يې خلکو ته د خدمت څخه عبارت دی په ښه ډول اجرا کوي .

نن سبا چې ځوان نسل د نړۍ په مختلفو سيمو کې د خپلو فعاليتونو نتيجې د ژوندانه په مختلفو ساحو کې ويني او د ځوانو مفکورو په پيروي د پخوانو تجربو ، مرستو او همکاريو په رڼا کې واقعا ډير برياليتوبونه يې گټلي دي .

دلته د مثال په توگه د دوو ملگرو او خواږه يارانو د گټې همکاري يوه ښه نمونه يادولی شو دغه دوه ملگري چې په عين حال کې يو ډبل سره ښه مينه او محبت لري د همدې مينې تاثير د کار په پرمختگ او د آرزو گانو د تر سره کولو په هکله هم په زړه پورې برخه اخستې دي .

مايسېلډه ورنه اينکي په گډه سره د يو ريښی شوي کتاب د فلم په تيارولو کې برخه اخستې او د نورو ملگرو ځوانانو او پيغلو په مرسته د متن په مطابق لازمي خبرې يې پيدا کړي دي .

د تخنيکي اړخونو نه نيولی هان تر ډاکټري ، ريښی ، او نورو چارو کې هم د متخصصو وگړو څخه يې استمداد ندی غوښتلی .

پدې توگه يې ثابت کړی چې د اماټورو لوبغاړو ، اکتورانو ، او ممثلانو لپاره اماټور ډاير کټران هم په کار دی .

دلويديز آلمان د شوابينگ ډينار مولتي نومي ډلې کې نا خايه او په غير مترقبه ډول زوږ شو چې هلته يو فلم د رژي او پروډيوسر په حال کې دی ، ځوانه رژيسوره 'پيسېلډه' په داسې حال کې چې دلهر د رڼا په مقابل کې لويې رنگه عينکي (سترگي) يې په سترگو کې وي ، لنډه او گل داره کميس يې آغوستی و ، په بېړه مگر په ډير شوق سره يې د فلم د څرنگوالي په باره کې

لکه څنگه چې اماټور موسيقي د نوي نړۍ هنري بڼه نوی کړی ده او د اکثرو خلکو په زړو نو کې ځای پيدا کړی دی ؛ همدغسې په تياتر کې هم د تازه خبرو مو قف د ډاډ ډډې او هر څوک دی ته گماري چې ډډې هنر فعاليتونه او کاميابو حرکتونه په گوته په غاښ شوي بې اختيار يې تحسین کړي ، اړين ورته ووايي تشويق يې کړي او د دوی هنري کرکټر ته په دونه سترگه وگوري .

نن سبا د سينما په نړۍ کې چې د ننډاو چيانو شمير يې وار په وار زياتيږي د هاليوډ هنري مدرسي څخه دباندې هم ډير تکړه استعدادونه شته چې ښې مفکورې او موضوع گانې (سن) ته راوباسي او دهغو کارونو مصدر وگرځي چې گورکي نور خلک د دغه کار ياولو او د اساساتو زه کړي لپاره کلونه تيروي او زيات زحمتونه گالي ليري

روزلو او کارولو کې گټور دی مگر لدې حقيقت څخه هم بايد انکار ونکړو چې زيات وختونه ټاکلي چوکاټونه يعنې لارې ، محدود شرايط د ابتکار مخه نيسي ، ابتکاري مفکورې منځ ته نه راځي بلکه په مستقيم او غير مستقيم ډول په شعوري او تحت الشعوري حالت د پخوانيو فورمو ليو او قالبې خبرو تر تاثير لاندې راځي او سپړي





مايټلېز او دهغه همبازی

په مرسته نو هم دېرمختګ پېراو
ته ځان ورسوي ، په تيره بيا
د ننني ژوند د غوښتنې په اساس
هغه مو ضوعات او اجتماعي پديدې
د پردې مخې ته راوړي چې د خلکو
له پاره هم ګټور وي او هم خوندي و...
چې «اينګي» چې ډېرش کلن ځوان
دې اساساً د فلسفې په ژده کړه
بوخت دي او هنري فعاليت يې
فرعي دي .

مايسيلز چې د «آرت» په څانګه
کې تحصيل کوي هم فلمي فعاليت
يې اصلي شغل ندي مګر ډواړه په
ګډه سره دغسې هنري سوغا تونه
ميدان ته راواوسي چې اخصاصي
وګړي يې اغلباً نشي جوړولي .

جلې ، بېغله ما شا ګو ننکا چې د
لومړي ځل دپاره پدې ابتکار لاس
پوري کړ په لږه موده کې ډيره
مشهوره شوه هان ترې مده پوري
چې د پېغلو او ځوانو دښو
استعدادونه په رضا کارانه او
مشتاقانه ډول کې کار ته وګمارل
شول او په بسياري ډول دي خواته
يې تمايل پيدا شو .

مايسيلز هم دي مو فقيت ته
رسيدلي ، په تيره بيا هغه دوه
فلمونه يې چې د کار په آغاز کې
تياز کړي منډا د مينې غوټې
رسپړيده او د «ليبري څخه
معلومات» فلمونو کې يې ښه
باياليټوب په ګوته کړي ، دي
عقيده لري چې د ځوانو استعدادونو

دوي دغه حدود ته توي په وسيع
نظر او پراخ فعاليت سره موضوع
د پردې مخې ته راوړي او پدې لاره
کې مخ پر وړاندې درومي .

يو بل شې چې د ځوانانو
اماتورانو هنري فعاليتونو ته قوت
ورېښي او ددوي هنري سوغات
څخه ګو له خوا ښه هرکلي کېږي د
تازه اونوي څيړو ليدنه ده .

انسان هميشه تجدد غوښتونکی
دي ، بدلون ژوند ته رنگيني ورکوي
اوښتون او تحول هر څه ته روح
بښي ، د همدې اصل په پيروي چې
به اما توروفلمونو کې ليدل کېږي ،
په خلکو کې محبو بيت پيدا کوي
او تود هر کلي يې کېږي .

د مونشن د ښار په وېشت کلنه

د جنايي مغلکو موضوعاتو طرح
وکړي يې لږدي چې نندار چيان
ستري شي ، په خدا ، او خوشه
سره فلم تعقيبوي ، پدې ډول ډير
مشکل موضوعات په آسانه او
ساده توګه (سن) ته راوباسي .

پدې فلم کې (اينګي) د چارلي
ډول اجرا کوي : پدې معنا چې دوه
وفاډونه ملګري چې يو يې دوينستانو
د جوړولو چاري پر مخ بيايي او
پدې برخه کې هر وخت ابتکارکوي
ډول ډول مواد دوينستانو دسمبالولو
د پاره استعمالوي ، د يو بل کيميا
يوه ځوان سره دنوي دوا ګانو دپيدا
کولو او اختراع لپاره زمينه مساعد
وي : يو ملګري داسې جوړوي او
بل ملګري دغه اختراع د امتحان
او ازمويني نه وروسته د عمل ميدان
ته راوباسي .

منځ کې له دي چې يوه متاع
بازار ته د خرڅلاو د پاره وړاندې
شي بايد لومړي ښه تجربه شي چې
آيا خومره ګټوره ده او که د ګټې
پر ځای زيان رسوي ، همدغه تجربې
همدغه هلي څلي او کوبښونه دي
چې په ژبه پوري صحني جوړوي
په تيره بيا په فلم کې د سيکا لوژي
ډيري اسرار آميزي پيدوي په
کومېدې څيړو کې تمثيلې ، ليدونکي
تري خوند او لذت حاصلوي علمي
څيړنو ، ژوري فلسفي اړيکي دخندا
په ژبه په ساده مګر مؤجزه توګه
بيا نيزي .

داماتور فلمونه دښيګڼو څخه يو
هم دا دي چې فلم د يکڼو څخه
څخه وځي په ټاکلي چوکاټو نو کې
محدوده پاتې کېږي ، ګوتدي چې
همدغه کرښي د موضوع د پاره حدود
و ټاکي مګر د هنري فعاليتونو د
پاره حدود ټاکل په حقيقت کې دغه
آزاده مارغه بند وي او اصلي هدف
ته يې نه برېږدي چې ورسپړي ،



میز مدور ژوندون

نظیم ونکارش از مقدسه مخفی و راصع زیر نظر گروه مشو رتی ژوندون اجتماع ما در مجموع و بصورت يك كل اجتماعي است غير متجانس و اين علم تجانس همگونی های فکری را در طبقات ، اقشار و حتی افراد تبارز میدهد.

.....

انجمن های تعاونی امور خانواده ها ارزش و قایوبی دارند و میتوانند بسا مسایل روانی و عاطفی حاد جلویی نمایند.

عصیان باید يك نهايت با شده يك آغاز

.....

اگر عصیان تنه اراه حل مشکل باشد باید جنگ و بجای صلح و حالات خصمانه را بجای سازش و توافق قبول کنیم و دوام چنین وضعی شالوده خانواده ها را از هم میپاشد و معنویت را میکشد.

.....

ما بیک قانون مترقی خانوادگی ضرورت داریم قانونی که بتواند تعیین گر راهها و سرنوشت ها گردد و بصورت سرتا سری تطبیق آن هم عملی باشد.

.....

اگر عصیان حر به جوانان است پیوان هم سلاح اقتصاد را در دست دارند.

.....

من میترسم انجمن های تعاونی نقش مادر کلانها را بازی نمایند. من طرفدار عشق های واقعی هستم نه از دواج های مجلد ای و کامپیو تری.

.....

برای کودکان امروز که جوانان فردا هستند از همین اکنون شرايط زندگی را مهیا کنید و آنها را مال اجتماع بسازید.

.....

معرفی شویم !

۱: پوهاند دکتور کمال سید استاد پوهنتون کابل .

۲: بنماغلی قاسمیار حقو قدان ورئیس تدقیق و مطالعات وزارت عدلیه .

۳: همیرا حمیدی فسارغ از پوهنځی ادبیات مدیره لیسه ملالی .

۴: بنماغلی غیائی ژورنال لیست اداره روژنه رادیو افغانستان

۵: محترمه عابده قاضی در محکمه اختصاصی اطفال .

فکری و اندیشوی و مجادله عینسی برای رفع آن .

۵: مختلط ساخن مکاتب دختران و پسران از دوره ابتدای تا پایان تحصیل .

۵: اصلاح شیوه ها و متدود در سی معارف و تدریسی يك مضمون خاص خانوادگی در لیسه ها .

۶: استفاده معقول و بهتر از تمام

و سایل ارتباط جمعی به پیمانیه گسترده تر و بوجود آوری تیا تر های بسیار طنز آمیز به سویه مردم دهات و روستا های کشور

۷: عصیان جوانان در مقابل

پدران و مادران و استفاده از طرق

قانونی و محاکم برای جلو گیری از

دخالت های تحکیم آمیز نسل سالهاند

در زندگی خصوصی جوانان .

اینکه با این مقدمه بحث و گفتگو

را به شما وامیگذاریم تا با نقدی را-

ستین از نظرات ارائه و مطالعه

کمی و کیفی آن ما را به مقصد ما

نزدیک سازید ، هم چنان اگر

پیشنهاداتی معقولتر و عمل تری

در همین دوره خاص بنظر شما می

رسد آنرا در میان گذارید و از آن

دفاع نمائید .

استاد کمال سید :

اولین سخنگوی مجلس است ،

استاد بعد از اشاره به عوامل

اساسی تضاد های فکری در جامعه

و علت یابی علمی و بسیار عمیقی

که از مساله مورد بحث مینماید ،

اینطور به نتیجه میرسد که غیر

متجانس بودن جوامع علت اساسی

تضاد ها و اختلافات فکری و

اندیشوی در اجتماعات است .

از راست به چپ قاسم یار مقدسه

مخفی - غیائی - همیرا حمیدی و عابده

قاضی در محکمه اختصاصی اطفال

بر سرشگر : صحبت امروز در حقیقت بررسی و ارزیابی است از گفته ها و نظراتی که به عنوان خوبترین راه و وسیله برای از میان برداشتن عوامل تضاد فکری میان جوانان و نسل سالمند تر از يك طرف و زنان و شوهران جوان از جانب دیگر ، بما پیشنهاد شده است .

این نظرات را میتوان در چند مورد فشرده و خلاصه ساخت .

۱: تدوین يك قانون مترقی ازدواج و طلاق با در نظر داشت حقوق مساوی زن و مرد ، فراهم آوری امکانات تطبیق آن بصورت سرتا سری و تعیین سن معین برای ازدواج .

۲: تاسیس انجمن ها و سازمانهای مشورتی برای خانواده ها در زمینه های اختلافات و به منظور حل مسالمت آمیز آن .

۳: دیسرج و تحقیق نظرات و عقاید مردم به مقصد شناخت واقعی علل و انگیزه های گوناگون تضاد



در خدمت خانواده‌ها

و بموقع مناسب بمورر رضایت پدران و مادران را جلب نمایند ، ولی اگر این وسیله نیز موثر واقع نگردد آنگاه مراجع کانونی میتوانند تکلیف جوان را معین سازند .

حمیرا حمیدی :

ایجاد انجمن های مشاور تسی خانواده کی مفکوره خوبی است که شاید بخشی از مشکلات را حل نماید اما این انجمن ها را چه کسانی اداره مینمایند ، دایره صلاحیت آنها بچه پیمانه است و اجتماع بطور آت را می پذیرد ، باید دید و بعد قضاوت نمود در مورد عصیان جوانان در مساله از دواج نباید در شرایط کنونی آنرا پذیرفت و نباید آنرا به عنوان يك وسیله و راه قاطع قبول کرد ، البته موارد استثنای وجود دارد که نمی توان از آن انکار کرد که این لزوم را به وجود می آورد ولی همیشه این طور نیست وقتی جوانی در محیط خانواده در مساله از دواج و یا هر مورد زندگی خصوصی اش نمیتواند با والدین خود بتوافق برسد ، می تواند با استدلال قوی ، منطق درست و حوصله و به کمک اعضای نزدیک بفامیل و محتر میتیرین آنها معضله خود را حل نماید ، لجا جت پدران و مادران بیشتر از آنح ناشی میگردد که جوانان بیشتر از آنکه متکی به عقل و وراثت باشند صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی می نمایند

از جانبی عام سبب ختن چنین خدمات و تعمیم بخشیدن آن کار ساده ای نیست ، در کشور های دیگر کوشیده اند باتاسیس دفاتر فرعی در کار خنجات ، موسسات و در میان تمام ساز مانهای که با کز گروهی اداره میگردد رابطه نزدیک با خانواده ها بر قرار سازند ، در شرایط کنونی بوجود آوردن چنین نظمی برای این انجمن ها میتواند مفید باشد و عملی .

پرسشگر : شما از شرایط کنونی صحبت نموده و در این شرایط وقتی مخصوصا در مساله از دواج که اساسی صحبت ما بوده است تضادی میان جوان باید و مادرش بوجود آید فقط دو راه وجود دارد ، سازش و مسالمت یا طغیان و عصیان ، شما ، طرفدار کدام یکی باشید ؟

کمال سید : از نظر من عصیان باید يك نهایت باشد نه يك آغاز نباید از نظر دور داشت که پدران و مادران با قبول مشکلات فراوان اقتصادی فرزندان خود را بزرگ میسازند ، قبول این مشکلات سطح توقعات آنها را بلند میبرد ، آنها انتظار ندارند که از حرمت شان در خانواده کاسته گردد ، جوانان میتوانند با تحریک احساس رافت و عطف پدروماری و انگیزتاندن صحبت والدین ، با در خواست بجا از احساس صرف پیروی می نمایند

از سه قرن فاصله دارد و جوان وقتی از محیط خانه خارج میگردد ، در حقیقت یکباره از شرایط سه قرن جدا میگردد و چون مثلا از پوهنتون واپس بخانه بازگشت میکند این شرایط باو تحمیل می گردد .

اگر منظور این بحث راهیابی ای باشد ، برای متجانس سبب ختن اجتماع و از میان برداشتن عوامل اساسی و بسپار عمیق تضاد فکری برای تربیت بهتر نسل بعدی و ایجاد شرایطی که لازمه این سازندگی باشد که کاری است مشکل ، مستلزم مدت زمانی زیاد و گذشت سالها و شاید هم قرن ها ، ولی اگر سخن از شرایط امروز ، تفکر امروز پرابلم و مشکل امروز و چگونگی غلبه بر این مشکل است من طرف دار تاسیس انجمن ها و سازمانهای مشاور تی امور فامیل هستم ، چنین انجمن های میتوانند ارزش و قایوی داشته باشند و از بروز بسا مسائل روانی و عاطفی حاد جلو گیری نمایند ، مشروط باینکه ساحت فعالیت شان در تمام کشور پهن شود و گسترش یابد ، اگر این موسسات وابسته به مصارف باشند باین دلیل که معارف کشور ما معارفی همگانی نیست مفید یقی ندارند و نمیتوانند يك راه حل خوب و منطقی محسوب گردند .

خواننده عزیز زوندون !

زوندون خانواده ها ، مصاحبه ها و گفتگوهای گروهی و اختصاصی میزبند و کوشش و تلاش مادران شناخت و درک واقعی و عینی عوامل تضاد فکری میان جوانان و نسل سالمند تر که از چند هفته است در این صفحات عنوان گردیده است بیش از انتظار ما مورد توجه قرار گرفت و ما را در برابر سبلی از نامه ها و تلیفونهای تشویقی شما قرار داد .

از این همه علاقه و توجه و از این همه محبت افرود فردسب یکبار دیگر متشکریم و ساسکدار .

منظور ما از این سلسله بحث ها و گفتگو ها آنچه که در این صفحات عنوان میگردد یافتن طرق حل مناسب برای رفع کشیدگی های ذوقی و فکری اعضای خانواده هاست و نشان دادن راهی بهتر برای بوجود آوری کانونهای گرمتر با محبت تر و بر صفا تر در محیط فامیل و این شما هستید که با انتقادات ، نظرات و پیشنهادات خود ما را در این راه یاری میکنید .

مادر همین مدت کم توانستیم همکاری بی شایه ای از برجسته ترین متخصصان روانشناسی ، حقوقدانان و مشاورین اجتماعی را جلب نماییم تا این گروه مشکلات و پرابلم های شما را مورد قضاوت و ارزیابی قرار دهند و شما را در زندگی و ما را در راهی که در پیش گرفته ایم راهنمایی نمایند .

اما خواسته و تمنای ما از شما خانواده های عزیز خوانندگان زوندون این است مسائل و مطالبی را در نامه هایتان عنوان نمایند که وجه اجتماعی داشته باشد ، تا کار مایه تر نماید و آنچه که به عنوان درودل بچاپ رسیده میشود در محتوی خود درد عمومی می باشد .

خاص يك فرد و یا خانواده ، لطفا بزم برای مانامه بنویسید و سیاسی قلبی ما را بپذیرید ، باتشکر فراوان .

او میگوید : اجتماع ما در همچون و بصورت يك کل اجتماعی است

غیر متجانس و این عدم تجانس نا همگونی های فکری را در اقسام طبقات و حتی افراد تیزر میدهد . در چنین شرایطی آنچه که به عنوان «خوب» و یا (بد) قبول میگردد کمتر همگانی است ، عمومیت ندارد بلکه نوعی تلقی است انفرادی و تابع شرایطی مشخص و مجرد .

همین اکنون ما جوانانی داریم که همراه با ایستل افکار رومانتيك قرون ۱۷ و ۱۸ زندگی میکنند و جوانانی که پیرو مدرنیزم امروز به افراطی ترین شیوه های آن می باشند در محیط خانه غالبا خواسته ها ، اندیشه ها و تلقی پدران و مادران با طرز تفکر جوانان بیشتر



پاسخ‌های کوتاه

بناغلی ف، مراد از کوتاه نو:

شما نباید بیش از این در آن مساله خاص دخالته کنید. آن زن و شوهر راست میگویند بگذارید خودشان راه و روش خود را در زندگی تعیین کنند. هرچه باشد آنها بهتر از شما شرایط خود را میدانند و می فهمند .
 بهتر است اگر خواستید آنها را متوجه سازید فقط به عنوان يك دوست نزدیک برایشان مشوره بدهید، همین و بس، الله یارتان .

محترمه رابعه آزادمنش !

چرا نمی خواهید آن روزها و خاطره ها را از یاد ببرید. حال شما يك مادرید و يك زن شهروان، بهتر است بجای زندگی کردن در گذشته و فکر کردن به مسایلی که در زندگی کنونی نان نقشی ندارد، به شوهر تان ببینید و ببودکنان .
 شما با محبت خود میتوانید برای شوهر تان همان گرگ و میشی را بسازید که دوست دارید .
 با انتظار نامه های خوشبینانه توشما، موفق باشید .

آقای - م قدیر از شهرنو کابل !

اشتباه شما این است که از گذشته و اشتباهات گذشته خود انتباه نگرفته اید . شما بازم در راهی روان هستید که بودید و این به ضرر شما ست.
 دوست عزیز! چرانی خواهید غرور تان را با احساسی تان را بپای کسی بریزید که دوستان بدبار و احترامتان نماید مگر تا کنون از این همه رومانیک بودن و احساساتی شدن چه حاصلی برده اید ؟ شما میتوانید با تغییر جهت و پیروی از يك اصل مثبت تر همه آنچه را که نداشته اید بدست آورید و با گریز از این هوس و این چهره به عشق واقعی، سازنده و امیدبخش دست یابید و آن وقت متوجه خواهید شد که زندگی زیباست و دوست داشتنی .
 باز هم برای مانامه بنویسید، با تشکر قلبی و آرزوی خوشبختی شما .

این غیر ممکن است پدر و مادری خوش بختی فرزند خود را در موردی تشخیص دهد و نخواهند آنرا در اختیار او گذارند .
 با آن هم عصیان را به آخرین مرحله و آخرین تلاش قبول دارم و نه به عنوان يك شروع و آغاز .

بناغلی غیاثی :

به تأیید گفته های محترمه حمیرا حمیدی و تحلیل کاملاً علمی استاد کمال سید من هم عقیده دارم که با توجه به شرایط کنونی محیط ، نباید اصل عصیان را پذیرفت اگر چنین روش و شیوه ای به عنوان يك اصل قبول شده مورد تقلید واقع شود ، معنی اش این است که جنگ را بجای صلح و حالات خصمانه و ستیزه جویانه را به عوض سازش ، توافق و تفهم قبول نموده ایم نباید بچنان بد آموزی گردد و نباید گذاشت که معنویت خانواده لگد کوب ا میل احساساتی و گاه دور از تعقل گردد فقط باید فکرها را با هم آشتی داد و مسالمت ، احترام متقابل و ارزش گذاری با حساس ها را جایگزین افراط در تعصب و پافشاری های غیر عاقلانه ساخت انجمن ها و سازمانهای تعاونی و همسایه‌های برای خانواده ها مفید است اما برای از میان برداشتن عوامل تضاد ها کافی نیست، در این زمینه مطالبات رادیو و تمام وسایل ارتباط جمعی نقشی اساسی دارند ، این سازمان

محترمه عابدیه :

من نظرات همه تان را قبول دارم با اضافه يك موضوع دیگر که کمتر در باره آن صحبت گردید و آن تدوین يك قانون مرفعی است برای از دواج و طلاق من فکر می کنم وقتی قانون تعیین کر راهها و سر نوشت ها باشد ، وقتی سر ازدواج معین گردد ، وقتی حدود ضابطه ها و صلاحیت های خانوادگی روشن شود و مخصوصاً وقتی زمینه های انطباق این قانون در همه کشور و در شهر ها و روستا ها بیکسان مهیا شود ، نوعی راهسازی است لااقل برای جوانان آینده ، اما در شرایط کنونی باید اصل

مسالمت و تفاهم را قبول کرد نه عصیان را و از جانبی بوجود آمدن سازمانهای تعاونی برای خانواده ها يك موضوع حتمی است و ضروری مشروطه باینکه این شبکه زیر نظر دولت انجام وظیفه نماید و با نظارت دولت .

بناغلی قاسمیار رئیس تدقیق

و مطالعات وزارت عدلیه :

از نظر من طرح ها و گفته ها نباید فقط از نظر علمی بودن مورد ارزیابی و مطالعه قرار گیرد ، در شرایط خاص کشور ما مسالمته تطبیق و امکان عملی شدن آن بیشتر



مراهنمای کنید؟

(هیچوقت شوهر نخواهد یافت) (همیشه بادشوش پدرش خواهد بود) و غیره غیره بفرقه راهم بود و من هیچ چاره ای نداشتم جز اینکه درسکوت و تنهایی اشک بریزم و گریه نمایم.

بناغلو و میرمن های مشاور!

بخدا من قلب پاک و مهربانی داشتم، انسان عامه از دیدگاه و چشم انداز من خوب بودند و مهربان، اما حالا این طور نیست، احساس میکنم که نفری عظیم از زندگی در قلبم چنگ میزند و مثل خوره روحم را می خورد. همین روزها خواهر کوچکترم نامزد گردید نمایانید باجه نگاه پیروز مندا نه و در عین حال فخرآمیزی جانب میگریست و نمیدانید پدر و مادرم چطور ملائمتار و تحقیرآمیز بمن نگاه میکردند.

آخترگاه من چیست که قیافه زیبای ندارم و نمیتوانم افتخار داشتن يك دامان دیگر را برایشان ارزانی دارم چرا آنقدر مرا و احسان مرادك نمیکند و نمی فهمند؟

بمن میگویند در اداره ای مصروف کار شوم در کدام اداره و با کدام هیئت نمیتوانم دیگر بخدا تاب تحمل نگاههای ملائمتار راندارم. میدانم که این محوشه گیری و انزوا بسیار دیرینه ام میکند و با می کشدم و میدانم که این هردو حالت برفع من است و نجات دهنده من از این بن بست و سرگردانی روحی.

مراجعال خودم بگذارید و برایم مشوره ندهید، فقط این نامه را چاپ کنید و به همه پدران و مادران و دختران و پسران بنویسید که اگر دوست و یا عضو فامیل شان بد قیافه است و نازیبایانیشخند ها و طعنه ها و تمسخر های خود را بر آنده او را سنگین نزنند، فقط همین از شما متشکرم.

س. ی. امضاء محفوظ

ژوندون!

شما! شما نویسنده عزیز و زیوار تلقینات خود قرار گرفته اید مگر چه ضرری دارد که یک دفعه با متخصص روانشناس همکار این صفحات ملاقات کنید، این خواهش ما از شماست لطفاً تلفونی با تماس بگیرد تا مقدمات این ملاقات فراهم گردد متیقن باشید که قیافه زشت و زیبا اصل سازنده سعادت نیست، حتماً در وجود شما استعداد ها و ظرفیت های وجود دارد که میتواند ضمن خوشبختی شما گردد متشکرم و در انتظار دریافت تلفون شما.

گروه محترم مشورتی ژوندون! حالا که این نامه را برای شما مینویسم نه در چشم انداز آینده ام ایمنی قرار دارم که به آن بندیشم و بپرسنگین زندگی نفرت آور و تحمل نمایم و نه هم در گذشته ام خاطره و یاد بودی که برایم شادی زودگذری را با رفغان آورد.

اگر هم می بینید برای شما نامه مینویسم بخاطر آن نیست که از شما کمک بخواهم و مشوره بگیرم، چه میدانم نه شما و نه هم هیچ ساز مان دیگری بیک دختر درمانده زشت روی کمکی نموده نمیتواند.

هدف من از نوشتن این نامه فقط تذکری است دوستانه به همه پدران و مادران و جوانان تا بدانند که يك نیشخند پنهانی و یا تمسخری آشکار چسان قلبی را آسیب زودگذری کشنده میسازد و زندگی را بیاد میدهد.

گروه محترم مشورتی ژوندون!

من دختری هستم زشت و بد قیافه که به بدبختانه بزرگترین فرزند خانواده ام هستم میباشم.

پدر و مادرم من سه دختر دیگر هم دارند که بفاصله های نه چندان زیاد از من کوچکتر اند و چون از زیبایی طبیعی محروم نمایشانند، خواستگاران دارند و این خواستگاران موجب میگردند که محبت پدر و مادرم بیشتر به آنها معطوف گردد.

من سالهاست که بخاطر داشتن این قیافه لعنتی تحقیر میشوم و با این تحقیر حالا دیگر برایم گشوده شده است و غیر قابل تحمل. پدر و مادرم که فکر میکنند شاید هیچوقت خواستگاری روی بمن نیاورد، شیوه و روشی دارند درست مانند گسانیکه که بخواهند جنس نامرغوبشان را بفروشد و ناگهانی بفروش رسانند.

آنها از من می خواهند که در محافل و مجالس شب نشین لباس های بدن نمایانم بپوشم، خودم را آرایش نمایم و زشتی چهره ام را در عجب برده ای از انواع گریه ها و پند ها بیوشانم تا شاید مردی به عنوان طلبکار دروازه خانه شان را بگوید و آنها را از شر وجود من برهاند و آنگاه که همه این نقشه ها نقش بر آب شود، خشمگیر و عصبی میگردند، زود و زودان و ناروا میگویند، بمن نش میزنند و تمسخر می کنند و میگویند: «تو هیچوقت شوه نخواهی داشت».

در محفل کتب و کتابم همینطور روده، کلمات و حلاله از قلم «بجازه بدبخت»

شما کاوشگر طرقي برای از میان برداشتن عوامل تضاد فکری در جامعه هستند و من میگویم جامعه ای که در آن تضاد و ناهمگونی فکری موجود نباشد آن جامعه بسیار است این تضاد و اختلاف فکری قانون طبیعت است و تکامل پدید میآید و هست درست است که در اجتماع مسا این تضاد در مواردی هست که نباید باشد و یا لاقابل کم باشد نبض سخن همین جاست.

شما حربه عصیان را پیشنهاد میکنید، ولی از نظری من در مقابل این سلاح که در دست جوانان است نسل سالماند هم سلاح اقتصاد را در دست دارد، فراموش نکنیم که جوانان ما اغلباً مصارف کم شکن از دواج را از جیب پدران می خواهند انکا ماری جوانان پدران و احتیاج آنها عاملی که خضوع و احترام فرزند را در مقابل پدر سازندگی میکند.

از جانبی شدت عاطفه و شفقت والدین عاملی است که موجب می گردد آنها هر حرکت، هر گفته و هر نظر شان را به منظور خوش بختی بیشتر فرزندان خود عیال نمایند، نباید تمام تعرفات و دخالت های پدران و مادران را در زندگی جوانان مضرت تلقی نمایم و بی اثر از جانب دیگر همانطوریکه گفتید بخش مهم و بیشتر این اختلافات در مساله از دواج است، چرا، برای اینکه جوانان غالباً زیر تاثیر عقده ها و کمبود های عاطفی و زور رس خود بیش از آنکه

با تعقل باشند احساساتی هستند زود عاشق میشوند و این عشق ها در حقیقت و واقعیت خود چیزی نیست جز از سر کشی عاطفی بی بند و بار و برای همین است که ازدواجایی که پایه هایش روی چنین عشق ها استوار باشد نا کام است و گراف صحبت بعد از وصال قوس نزولی را می پیماید.

يك ضرب المثل میگوید: «چشم خود را قبل از ازدواج باز کنید و بعد از ازدواج بسته» معنی این سخن يك هوشدار است یعنی تفکر عمیق و همه جانبه در انتخاب و گذشت و برد باری در محیط خانواده.

انجمن های مشاورتی و تعاونی به عنوان يك راه و وسیله خوب حل اختلافات پیشنهاد شده است ولی من میترسم این انجمن ها نقش مادر کلانها را بازی نمایند، از جانبی موضوع دیگری هم در همین زمینه مطرح میگردد، این مشاورها کی باشند، پیران و یا جوانان، در این دو مورد اتفاق دید ها و برداشت ها فرق میکنند، دولتی باشند یا آزاد و ملی تعیین گر شیوه های کار است، من فکر میکنم این دفاتر در مرحله اول باید وابسته به محاکم باشند ولی نه به منظور محاکمه خانواده ها، بلکه به عنوان مشاورین خوب خانواده ها مشاورینی که ناگزیر باید از تجارب کشور های دیگر در همین زمینه استفاده نمایند و دیگر اینکه هدف بیشتر متوجه این نکته باشد که از

(بقیه در صفحه ۵۷)



چاغوالی اودهغه سره دانسان مبارزه

ولای خینی خلك چاغ اوخینی

پہنگردی؟

آبادچاغوالی سرہ مبارزہ بی گیتی دہولی

حُیْنی دچاغید و او حُیْنی د نگرید و

استعداد اداری؟

خه وکړه وچه دخپل بدن د وزن اندول

وساتواودچاغوالی شیخه مخنیوی وکړو؟

[illegible]

ولی خشتی وگری له ټو ټوړوکی زیارنه
بره پخپل ټول عمر کښې په یوه قایست
وړن کښې پاتې کیږي او هر ډول غذا چې
خوري ، زیات وړن نه پیداکوي ؟ خشتی
نور چه چاغ دی ددی د پلوه چه دغه ایده
اکل وړ پخپل بدن کښې وساتي ، او بیا باید
دیر زیار وباسي ، لوړه زغمي او بیا هم
ننسي ؟ ولی خشتی چاغ وگری کله

دښنگر والی غذایي رژیم غوره کوی ، دغه رژیم یوازې تر یوې لنډې مودې پورې دغیانک ناک دی ؟ اولې ددوی وزن لومړنۍ برخې ته را گرځي ؟ څه بڼه وکړو چې داسې رژیم اندازې ته چاڅ نشو ؟ آیا کله چې چاڅون کولای شو چې په دښتیا موده خپل وزن کم کړو ؟

د غوتو لو پوښتو ته مست خواب دوازي
سلولو او د فعاليت په راز کشي پروت

دیدی د باره چه یو چاغ مری خپل
وړه که کاندې او دغه کموالی هم وساتي،
پورې یوه لار شته او هغه داچه لاروې
پورې ای ای ای د دوی شپږه لار به او
چا مری د باره تل کړان دی چه خزان
مکې کړی او هڅکله عملا به دنگر پېړی؟
حقیقت داوی دغه تر اوسه پورې هیچ پوښه
نو داکتږ دغه معما به حل کولو مریالاسی
شوی نه دی. دغه پوهان چه تل کړونسو

داهيسی د چاغوالی اوچاغیدو او په زارلی
دوازگی دقش په باره کښې خبرې د زار وښی
نړی دی ، تر یوې اندازې پورې دده غسی
عصا حل کولو ته ډډی شوی او ځانله یی
په سوچه وهلی دی . ددغه ویرینه نامتو
دژوند دپړوند نکی ، په مشرۍ پورې دلسی
مریکایی ډاکتر اټو پنځلس کاله په دغه
باره کښې خبرې او ازموینې یې وکړې
گوزی نتیجې یې اخیستی دی .
د همدغو پوهانو په عقیده په 'وسنی
صبر کښې چاغوالی د غمناک انسان



زېږونه او ښځې دې چې پخپله خوښه دې
ته چټو کيږي چې تر ازمويښي لاندې
ويولي شي او په غوښي يې زياتې پيسې
خلی .
له هغو ازمويښو څخه چې په دغو حيواناتو
و داوطلبو انسانانو باندې سويدي . په
يوې پورې حقايق را پر سيرة شويدي .
مثلا يوه داچه په چاغو انسانانو و حيواناتو
کښې دغاښي سلول دډنگرو انسانانو او
حيواناتو دواړو کې د سلول په نسبت ډير
ځله زير او غوړ دی . بل ټکي دادي چې
دواړو کې د سلول د زيروالي څخه علاوه ،
ددغو سلولو شمير او اندازه هم د چاغو
خلکو په بدن کې دډنگرو خلکو دسلولو
نسبت په نسبت زياته ده .
د چاغو خلکو د بدن د غوړو دسلولو تو
شمير تقريباً پنځه ځله دډنگرو خلکو
دسلولو په نسبت زيات دی . کله چې
يو چاغ سړی دغذايې رژيم يا ورکړس په
وسيله ځان ډنگروي ، دده د بدن سلول
په کميږي بلکه دغه سلول يوازې
او څه گونځې پيدا کوي او کيږي . او
له همدغه امله ده چې انسان چې مو ځلو
وزن له لاسه ورکوي
مگر د غوړو دسلولو دده کمزورسې
مومي ده ، د چاغو خلکو په بدن کې

روڼيکاپېژن سته چې په نرمې مناسب
وخت کې په ماغزه کښې دجوړښت مرکزي
نه پېښم ور ليري چې عدا ر ولس ، دغه
پېښه ددې سبب کيږي چې په ماغزه کښې
نوموړې مرکزي د هغه چا اغېزې ريسانته
کړي چې دچاغيدو د پاره مسرور دی او
داشته په زياتيدو سوه يوه عدا جوړه
کيږي او دغه غذا سمدستي په رازگسه
بدليږي او دله لاسه وتلي وزگي غلي
ډکوي او هم دډنگر شوو غوړو سلولسو
تښ ځايونه پيوته ډکوي .
بايد په دې هم وپوهېږي دغه مرکزي
چې دخوراک اندازه د خوراک وخت او له
غذا څخه دمړيدو وخت ټاکي ، نوښادانسان
په ماغزه کښې دې ، اوس اوس دغه پوهان
غوږي داسې چاره وسپړي چې نو موږي
مرکز ونه تر ځغري لاندې راپورې ترڅو
له دغې لارې څخه په استفادي سره دخلکو
دچاغوالي مخنيوی وشي .
دپوهانو نوموړې ډلې دغې پوښتنې ته
دجواب مړيدو د پاره ډير زيار گالي دي
چې انسان ولې او څرنگه چاغيږي؟ کومې په
ډېر پورې از مويي چې په دغه برخه کښې
په موزگانو باندې شويدي . پسي برخې
پي دادي :
په سم موزگانو کارونه



د سالم غاښونو لرل د جسمي او روحي سلامتې نښه ده.

د کوچنيوالي له دورې څخه دموالک استعمالول دغا ښوونو په سلامتيا کې مهم رول لري
دې چې د کوچنيوالي په دوره کښې يې له
اندازې نه زياته غذا په تېره بيا خواړه او
غوړ مواد خوړلي دي .
شک نشته چې ماشوم ددې په حال کښې
ارومرو بايد له مقوي غذا گانو څخه استفاده
وکړي ، دغسې يوه شوم پروتيني مواد ،
غوبو ، هگيو ، شيلو ، سپواو ميوو ،
ويتامينو ، معدني موادو او لږ څه غوړو ته
اوښه لري . مگر کوم شي چې دغه ماشوم
ورته اوښه نلري او په لويو الې کښې دده
دسرخوړي سبب گرځي ، ډول ډول خواړه
شرېونه او غوړه غذا ده . که غواړي چې
په آينه کښې موماشوم روغ او پياوړی وي
او له چاغو الې او دهغه له مرېولو ناروغيو
څخه په امان وي ، د خوړو او غوړو له
ورکولو مخه ورته وکړي .
تر اوسه پورې داسې گمان کيده چې
دچاغوالي مساله او شي ده او چاغې ميندي
او پلرونه طبعاً د چاغو زامنو خاوندان
کيږي . خو د پوهانو څيړنه دغه فرضيه
رد کړيده . يو شمير متخصصين وايي چې
که وراثت په چاغوالي کښې اغېزه ناک هم
وي ، اغېز د يې ډير لږ ده نوولې دچاغو
ميندو او پلرونو ماشومان له هماغه کوچنيوالي
څخه چاغوي او په لويو الې کښې د ميندو
او پلرونو څيره او وده غوره کوي ؟ پوهان
دغې پوښتنې په جواب کښې وايي کوم
شي چې دچاغو ميندو او پلرونو ماشومان
له کوچنيوالي څخه چاغوي دوراشته عامل
نه دی بلکه ددوی د خوراک او ژوندنې رڼه
ده . د چاغو ميندو او پلرونو ماشومان
په هغه کور کښې لوتيري چې ميندي او
پلرونه يې له اندازې نه زياته غذا په تېره
بيا خو اړه او غوړي خوړي . ماشومان هم
له هماغه لومړي وخت څخه ددغو غذاگانو په
خوړلو گډون کوي او په تېره بيا زده کوي
چې د خپلو ميندو او پلرونو شان زياته
خوراک وکړي ، په دې ډول له هماغه
پاتې په ټاکي .
ټاکي په ټاکي .

څخه وروسته پوره غذا ورکړه په دې سيمې
چې هره خوند وړه غذا چې ددوی خوښي
سره سمه وه ، په زياته اندازه ورته
وسپارله . له پلي خوا يې د موږگانو په و
شمير پچيانو ته له غذايي پلوه محروميت
ورکړ او هغو ته يې يوازې دومره غذا
ورکړه چې ونه مري او ژوند يې پاتې شي .
خو موده وروسته يې ددغو دوو ډلو موږگانو
بدن تر ازمويښي لاندې ونيو او وليدل شول
چې د لومړي ډلې (چاغو) موږگانو د بدن
غوړ سلول له اندازې نه زيات زير اوډير
شول او په دوهمه ډله کښې ، نتيجه منکوسه
وه ، هم يې سلول ډنگرو او هم يې شمير
لږ .
له دغه کار نه وروسته يې چاغو موږگانو
ته لږه غذا او ډنگرو ته يې زياته غذا ورکړه .
دغه موږگان (دواړه ډلې) چې ددوی من ته
رسيدلي و ، په زړه پورې بدلون مسره
مخامخ شول . لومړۍ ډله (چاغ موږگان)
لږ وډير ډنگره شوه مگر دوهمه ډله د غذا
دزياتوالي سره سره خومره چې ښايي ، چاغ
نشوه .
دغه ازمويښ په انسانانو کښې هم عملی
شوه او په پای کې دې نتيجې ته
ورسيدل چې د هر چا دچاغوالي او ډنگروالي
اساس او بنسټ د کوچنيوالي په دوره کښې
ايښودل کيږي . که ماشوم ته پر له پسې
زياته غذا په تېره بيا غوړه او خوره غذا
ورکړه شي ، طبعاً په لويو الې کښې دچاغو
خلکو په ډله کښې راځي . مگر که ماشوم
ته په اندازه غذا ورکړه شي يا که له ټاکلي
اندازې نه هم لږه غذا ورکړه شي ، په
لويو الې کښې طبعاً دډنگرو خلکو په ډله
کښې راځي چې که هر څومره زياته غذا هم
وخوړي ، خومره چې ښايي به وزن کښې
نه يې زياتوالی راشي . ښايي چاغ کسان
چې د ورژش او غذايي رژيم له لارې
پرله پسې د خپل بدن د وزن سره مبارزه
کوي (او لږه نتيجه اخلي) . هغه کسان

تفتکویی با واصف باختری

وصف میگوید:

شعر فرخی پیامی برای مردمش نداشت.
شاعر باید رسالتی داشته باشد نه بمعنی کلیشه
و قراردادی آن
فرار از تعهد و التزام به هنر اصیل لطمه وارد میکند.
شاعر باید عصیانگر و سنت شکن باشد.
مولانا نیز از وزن قافیه به تنگ آمده بود.
اینکه میگوئیم شعر پیامی داشته باشد مقصد
شاعر دادن نیست.
شاعر باید هر پدیده را از تخیل خود بگذرانند

ما به گذشته موضوع کاری نداریم فعلا
در بسیاری از گوشه های دنیا یکمده شعر
به سیاست روی آورده اند که هر کدام دارای
بلا و معکوره خاصی است ولی متأسفانه همان
مکوره بخصوص شا ترا زاسا در شعر معک
این رند و ما اینگونه شعر را عوض اینکه
بگویم شعار پرداز می نامیم
در مقابل شعرای هم است که نظیر
وایدلوزی خاصی هم اگر دارند شعر شانرا
به سطح شعار تنزل نمی دهند اینها قسمی
انگار شا بر بیان می کنند که به زیبایی و
جمله های هنری شعر شان ایسا صدمه

باز مسلماً اینک حواله خارجی افتاد
کرد و بر نفس دماغ شاعر حار که اثر می
دارد و اعصاب او از یکا دفته تپه می شود
شاعر است که این حادثه را تفسیر
نکند که ضابطه ها و موازین هنری، ستاره
هنریش باشد - شاعری تواند همین حواله
را در نظر داشت بنیان های هنری شان کند که
در همه محاسبات شعری در نظر گرفته شود
هم او بتواند همان حادثه را درشت و بدون
در نظر داشت ضابطه های هنر به نظم کشد
که درین صورت ما آنرا شعر نمیگویم بلکه
ی نامم و نظم بسیار سست

خلاصه اینکه آوردن شعار در شعر از
ریبایی آنکاستنه و آنرا جنس بی ارزشی

شما مسئولیت و تصدی را چه توجیه می کنید
و چگونه شاعری را مسئول و متصدی می خوانید...؟
- رسالت و تصدی جوهر شعر است جوهر و
خاص هر نوع دیگر شعر اما متأسفانه رسالت
و تصدی در نزد بعضی ها توجیه شده و هستند
آنکه از رسالت و تصدی دم می زنند بدو
آنکه به معنی رسالت و تصدی پیورده باشند
این دو وجه را با هم
بست هر طایفه میزدند مثل اینکه فراوان
تصدی و التزام به هنر اصیل لطمه وارد می کند
و حتی این مسئله مطرح میشود که پیام
در شعر چگونه عملی است

وصف میگوید:

در همه شود روی این اصل کلر شاعر
چسبیدن کلمات روی هم و سباده کردن
و بخت ناعلم از سباده لکه دور زمانا - مر سب
شعر باید یک اندیشه عالی یک پیام انسانی
بطرح یک مسئله انسانی باشد و اینک
بگویم شعر پیامی داشته باشد مقصد این
سباده سباده - شعار بدهد و بگو
بما راز موری که دانه کش است
بچان وارد و جان شیرین خون است
و این به نظر من شعری نیست و متأسف
اگر چه تمام معنی بگویم بلکه شعار
و شعار طوطی که متأسفانه در ادبیات یا رسی
بشمار شعار ها بسیار به چشم می خورد

در ادبیات شرق و خصوصاً در ادبیات
ایران دلی شعرین مردم دوستی را بیاد
داده و دارد و متأسفانه شعرای این زبان
یکی صرب المثل را به شعر آورده دیگری
ایمان را به منظوم سناخته و آن یکی دیگر
بانه نصیر نموده است که به این ترتیب
شعر را به ابتدال ویرا ها کشیده اند این
دیده شعر آیشتر از تازگی و بداعب هنری
محتوای شعر را ازاده کرده اند گسه
در همه شعر کوپی کا ملا ص
می هنری بوده و اصلاً شعر نیست
و خلاصه اینکه شا هر نای رسالتی داشته
است بدان معنی که پیام بدهد -
تصدی است راه کلیشه سازی و شعار پردازی
و این کبر و بر شاعر که رسالت خود

و این بکار برد که شعر ش تازگی داشته
و واقعیتی را با واقعیت هنری بیان نموده از هر
گونه ابتدال و دنباله روی دور بوده و سباده
حوادث قضیه را در شعر ش با هنر میسوزی
جمله و بیان کند اینچاست که شعر در سطح
بی نموده در رفتاری واقعیت ریشه نمک
و اگر چنین نیست پس شعر یک اعلان بیجاستی

شما در گذار بالا به کلمه شعار اشاره
کردید بیچان نیست اگر بگوئید که آوردن شعار
در شعر چگونه عملی است

از و اصف باختری می پرسیم: که شعر
به تمام هستی به نظر شما چگونه شعری
است...؟
بانی رد:

شعر یعنی عطف و
آتش که دگس از آن و بافت میسوزی
شعر یعنی در گریستن و اعصاب زده
شعر یعنی و بافت معانی انسانی
د شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف

شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف

از و اصف باختری می پرسیم: که شعر
به تمام هستی به نظر شما چگونه شعری
است...؟
بانی رد:

شعر یعنی عطف و
آتش که دگس از آن و بافت میسوزی
شعر یعنی در گریستن و اعصاب زده
شعر یعنی و بافت معانی انسانی
د شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف

شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف
شعر یعنی عطف و عطف و عطف



واصف: قرار از تعهد والتزام بهتر اصل لطفه میزند

وی یکی از دلایل دیگری انحطاط شعر و ادب در کشور عدم تقادسی به معنی علمی و فنی کلمه میباشد که متأسفانه معیار های هنری شعر چنانچه باید سنجیده میشدند، اینجاست که شاعر خلاصه و نقایص خود را که بایست درک میکرد نفهمیده و همچنان عقید بخود باقی مانده و در پی ترمیم خود نبرآمده است. در قسمت جد دیگری پرستی تان باید بگویم که: برای بهبود و شکوفایی هنر اولاً زمینه مساعد اجتماعی و سیاسی ضرور است چه شاعر باید آزاد زندگی کند و آزاد شعر بگوید اگر در برابر شاعر محدود هوافرهول ها قرار داده شود در حقیقت دست و پای او بسته شده پس چه کاری را میتوان انجام بدهد. و دیگر رشد فرهنگ در کشور و مسئله آموزش علمی شاعر، نویسنده و نقاد او را رهنمون می کند. اینجاست که شاعر تنها به ذوق و فریحه اکتفا نکرده باید از فرهنگ گذشته و غنی کشور آگاه شده بر زبان مسلط شود و از دانش جهان مرفعی باید نوشته بگیرد تا باشد که شعر و هنر ما راه خود را باز کند و درخشان گردد.



واصف باختری

دارد و آن دو نیم رخ همانا واقعیت و آرماتهای محیط شاعر و احساس خود شاعر است که رخ کامل شعر (مجموعه) اش را میسازد. و گاهی هم شاعر در نمایش شعر از آتیک پدید بالان از طبقه خودش میگیرد و از عشرت پرستی یکجمله مردم بالان از قشر خودش تعریف میکند که در اینصورت هم یک واقعیت اجتماعی را منعکس نموده است که اصلاً ذوق و احساس خود شاعر هم در آن دست داشته است.

روی این اساس واقعیت جامعه و ذوق شاعر دو چیز تفکیک ناپذیر اند که هیچگاه نمیتوانیم بین این دودواری بیندازیم به بخشید بنظر واقع گرایی در شعر چه مفهوم و ادانه می کنند...؟

شاعر باید هم واقع گرا باشد اما نباید حکم آئینه را داشته و هر پدیده را قسمی که است دوباره به همان شکل اش منعکس سازد. پس شاعر اگر پدیده را بدون آمیزش با خیالش منعکس میسازد باز هم یک شعار پرداز خواهد بود نه شاعر بلکه شاعر هر پدیده را باید از (پرویزن) تخیل شاعرانه اش بگذراند و به ابعاد و عناصر شاعرانه به بخشد. پس شاعر است که دیالکتیک مسائل را میان واقع گرایی و غیر واقع گرایی باید عمیق رعایت کند و نه بنام اینکه چیزی را از پرویزن تخیل شاعرانه اش میگذارد راه یافه پرداز و اغراق را پیش گرفته و از زندگی واقعی بدور شود.

شعر او را چه تغییر می کند ؟؟؟ آیه شعر را میتوانیم یک پدیده هنری نوبول کنیم یا خیر ؟...

به نظر شعر نو آنست که دارای دو عنصر میباشد یکی از نقطه نظر شکل که باید عصیانگر و ست شکن باشد البته سبک شکن نه به معنی بی بندوباری و زیر پا گذاشتن تمام موازین و اسامات شعری که متأسفانه در کشور ما در بعضی کشور های دیگر یکجمله اشخاص به نام شاعر نو پرداز به اثر علم تسلط بر گذشته زبان دری و بیخبر از معیار ها و موازین اصیل و پذیرفته شده هنر را زیر پای میگذارند که همین قبیله اشخاص شعر امروز را به بیراهه کشیده اند.

در شعر نو باید پرخش علی غلم و بیداد وجود داشته و شعر مثل رنج ها و شادی های بشری باشد البته به صورت کاریکاتوری و قرار دادی. شعر نو بایست خواننده را به قلمرو های نوی احساس و اندیشه رهنمون کند.

در مورد تغییر فرم در شعر امروز چه میگوئید ؟...

شاعر نو پرداز نباید حتما تابع اوزان عروضی که از شعرای گذشته بجا مانده است

و شاعر آری او یک دریچه خاص نگریسته و آرایه خود نوچیه می کند. متأسفانه یک تعداد جوانان که به سیاست روی آورده اند به اساس بی اطلاعی از زبان و فرهنگ گسترده سرزمین خود و بی اطلاع بودن از روند اطلاعات زنده جهان تصویر میکنند وقتی که مرده باد و زنده باد بگویند شاعر و نویسنده مسئول و متعهد است.

رو به رفته این سوال به پرسش اول تان بک پیوند دومی دارد و آن بدین معنی که در دو عنصر مهم دارد و شکل و مضمون. مضمون در معنی بیان یک فکر و یک اندیشه است. فردوسی شهنشاه خوردا و سعدی گلستان اش را به اساس اندیشه های که پیش خود داشته پروریده اند.

تعهد و التزام اینجاست که بحث قرار میگیرد: شاعر هر چیزی که میسر آید به تفع یک طبقه است و بر زبان یک طبقه پس شاعری که منافع واقعی جامعه اش را با در نظر داشت و از این هنر درست بیان کند صادقانه و رسالت خود را انجام داده و چنین شاعری را میتوانیم شاعر مسئول و متعهد بگوئیم و باید اضافه کنیم شعری که مافوق منافع طبقات باشد اصلاً وجود ندارد.

به عقیده شما در ساختمان یک شهر ناچه واقعیت جامعه رول دارد و تا چه اندازه احساس و تخیل خود شاعر ؟...

تأثیر بیشتر در شعر تأثیر اجتماع است. چرا شاعر ذوق، فریحه و شخصیت شاعرانه اش را از اجتماع کسب می کند و زاده و پرورده محیط خود است البته هر شاعری که استعداد (عصبی) بخصوص خودش را دارد و هر شاعر اختصاصات فردی خود را اما تأثیر عمده و بارز همانا تأثیر اجتماع است. تأثیر پدیده ها و واقعات های جامعه ایست که در آن زیست می کند که این تأثیر حتی در گذشته نشین ترین شاعران هم بمواردی بخوبی بچشم می خورد.

و حتی مردم گریز ترین شاعران هم یک پدیده اجتماعی را پرورده و آنرا به زبان شعر بیان داشته است بزبانی که جامعه در آن تکلم میکند البته به نحوی خودش که آن شعر را پذیرفته شده و یارده که تاگزیر و آن همدریف به واقعیت جامعه احساس خود شاعر هم رولی داشته است اگر مردم آنرا رد کرده در حقیقت احساس شاعر رد شده و واقعیت که رد شدنی نیست.

قسمی که قبلاً گفتم: شاعر آرماتهای یک طبقه را در شعر خود متجلی میسازد که در پهلوی آن میتواند دردهای پنهانی و وسایل خاص خودش را هم در آن مزج کند. درین صورت شاعر مجسمه ساخته که در طرح



واصف باختری

پولیس زن در کشور جاپان



جاده های شهر پر نفوس توکیو اینروزها با فعالیت پولیس ترافیک جالب و تماشاگرانی است آنها با دستکش های سفید، کلاه های زیبا و دامنه های مینی ژوب شان بیشتر از مردان ترافیک جلب توجه میکنند این دختران و زنان وظیفه دارند تا کنترل کنند. آنها تاثیر چنین موترهای شهر بیش از وقت لازم غیر قانونی پارک می کنند مراقبت و کنترل کنند. آنها تاثیر چنین موترها را با جاییکه موتر در آنجا پارک شده با تبا شیر نشانی میکنند اگر موتر بعد از سپری شدن وقت معین بازهم در همانجا غیر قانونی پارک شده باشد بر اساس امر پولیس ترافیک موتر از محل دور ساخته میشود و مالک آنرا با نوشتن یک تکت ترافیکی جریمه میکنند. این خانم علاوتاً رهنمائی اطفال

سه سال است که دختران بهیچ پولیس ترافیک در توکیو خدمت میکنند.

در فیروری سال ۱۹۷۳ دوازده نفر آنها به ستیشن های پولیس در سوکیا یشی شنجو کو واینگو فرستاده شدند در این جاها قبلاً

مکاتیب و کود کستاها را به جاده ها به عهده دارند و باید آنها را از بین جاده ها بدون آسیب و خطر جانی عبور دهند. علاوتاً این (زنان ترافیک) در کوهستان ها اطفال را با گودی ها به قواعد و مقررات ترافیک آشنا می سازند. همین اکنون هشتصد و پنجاه پولیس زن در رشته ترافیک در سراسر توکیو بو وظیفه مشغول اند و تقریباً بیشتر از نصف آنها را دو شیزگان جوان که سن شان از بیست سال بیشتر نیست تشکیل میدهد.

بایسکل خوبترین وسیله برای انجام وظیفه

برای ۲۴ آمر پولیس موقع میدهد تا به کارهای خود آزادانه مصروف باشند و در عین حال کار مراجمین از طریق تیلفون های ضروری تحت اجرا قرار گیرد.

آمرین پولیس گاهی با استخدام پولیس زنان از شر مراجمین مردان رهایی می یابند و طرف مقابل با شنیدن آوازیک زن پولیس به موضوع خاتمه میدهد.

(از موثریت و کیفیت آواز زنان از طریق تیلفون کسی نمیتوان انکار کند) زنان همچنان در معلوم نمودن جزئیات موضوع مباردت بخصوص دارند و همین سبب میشود تا آنها بو ظایف شان موافق باشند و همکار خوبی برای رفقای پولیس مرد محسوب گردند.

دراوایل پولیس در مورد استخدام پولیس زن در شعبات امر نظر موافق نداشت زیرا آنها عقیده داشتند که

زنان وجود نداشته و کارها راهمه پولیس مرد انجام میدادند آنها برای ارتباط با پولیس مرد باین محلات اعزام شدند آنها در این سه ستیشن یا بهیچ رهنمای پیاده رویها کار میکنند و با مردم در قسمت پیدا کردن راه و گم شدن اشیاء و اموال مساعدت و همکاری میکنند و در روزهای تعطیل بعضاً وظیفه میگیرند تا در باغ و حش اینوا از بی نظمی ها جلوگیری کنند.

زنان همچنان در دستگاه مرکزی پولیس توکیو که شعبه حساس و مهم پولیس است وظیفه دارند: یازده نفر آنها در دستگاه تیلفون برای دایل کردن نمره ۱۱۰ ضروری کاسومیگا میکی کار میکنند در بعضی روزهای تقریباً ۱۲ ساکت نمره ۱۱۰ ضروری فعال ساخته میشود و یکپهزا رویکصد تیلفون طور اوسط دایل میگردد که همه را زنان جواب میدهند این خود



خبرها مهم جنایی را تعقیب میکنند



دختران هر لحظه باموتر هایشان آماده خدمت اند



دختران پولیس در جاپان بسا آلات مغایره مجهز اند صفحه ۲۱

برای يك مرجع شنیدن آواز زن از دفتر پولیس قناعت خاطر نمیبخشد درحالیكه بعداً عكس آن ثابت شد مثلاً وقتی چنین نیلگون ها میرسد زن پولیس با كلمات ملایم و پرلطف خود آنها در حالات دشوار امیدوار نكه میدارد و در حقیقت ثابت گردید كه آنها در چنین شعبات و ظایف شان را موافقانه انجام میدهند دو اعشاریه هشت فیصد پولیس شهر نو کیو را اکنون پولیس زن تشکیل میدهد لیكن در بعضی شهر های كوچك تعداد پولیس زن و مرد مساویست .

پولیس جاپان برای اولین بار در ماه مارچ ۱۹۴۶ (۱۶۷۳) دختر وزن را تحت تربیه گرفت و در همان سال تنها ۶۳ نفر آنها استخدام نمود بقیه را بحیث محرر و یا بحیث ترافیک

در شعبات جوان ترافیک با قسی ماندند در سال ۱۹۵۰ استخدام پولیس جدید معطل قرار گرفت سه سال بعد تصمیم گرفته شد تا زنان را برای سرپرستی منازل زنان بازداشت شده بگمارند.

در سال ۱۹۶۴ و قتیكه توکیو میزبان بازی های المپك بود تعداد پولیس زنان افزایش یافت و ۳۳ زن بحیث محافظین در قصبه المپك برای زنان تعیین شدند در همان سال زن در قوای امنیتی استخدام گردید زیرا در همین سال تعداد کیسه پر ها اضافه شده این سال خزان سال ۱۹۷۰ بود بهر حال همان تعداد زنان در قوای امنیتی تا امروز باقی ماند.

بقیه در صفحه ۶۱



دسپلین و نظم را خوب مراعات میکنند

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

يك واقعه عبرت آمیز در تاریخ نجوم

گرد می آیند و قرآن آنسها صورت
میگیرد .

در سال ۵۸۲ هجری يك چنین
قضیه ای اتفاق افتاد .

در آن سال عده ای از متجمان
قبل از وقوع قرآن ، وقوع آنرا

حساب و پیش بینی کردند و گفتند
در روز سه شنبه ۲۹ جمادی

الآخره کواکب سبعة در برج میزان
اجتماع می نمایند و چون میزان يك

برج بادی است ، بر اثر قرآن
سیارات مزبور ، چنان باد های

شدیدی خواهند وزید که اکثر
عمارات ویران میشود و جمعی از

مردم به هلاکت میرسند .
از جمله متجمانی که این قرآن

را پیش بینی کرده در باره آن چنان
حکمی صادر نموده بودند منجمی

مشهور بنام ابوالفضل خازمی یا
حازمی بود که در بغداد زندگی

میکرد و از جمله متجمانی که این
حکم را باطل میدانستند و میگفتند ،

چنین حادثه ای واقع نخواهد شد
یکی امام فخرالدین رازی دانشمند

بزرگ وطن ماست که مزارش در
هرات می باشد و دیگری شرف

الدوله عسقلانی بود که در مصر
زندگی میکرد . او حدالدین انوری

شاعر بزرگ خراسان را نیز که در
علم نجوم مهارت بسیار داشت متهم

کرده اند که از جمله متجمان طرفدار
حکم نجومی مزبور بوده است و ظاهرا

نخستین کسی که این تهمت را به
آن شاعر بزرگست بسته است ،

حمد الله مستوفی مولف تاریخ
گزیده میباشد ولی بدلائل متعدد

تاریخی ثابت شده که انوری چنین
ادعایی نکرده بوده است و یکی از آن

دلایل اینست که وفات انوری در
سنوات بین ۵۵۲ و ۵۵۶ رخ داده

است در صورتی که اجتماع
سیارگان سبعة در برج میزان

مشهور نوشته شده است که از
آنجمله کتاب القرائات و تحویل

سنی العالم از محمد بن عبدالله این
عمر بن بازیاو شاگرد حبش بن

عبدالله و کتابهای اقتران النجسین
وزیع القرائات والا حترافات از

ابو معشر جعفر بن محمد بلخی و کتاب
القرائات از ابوالحسن علی مصیعی

قابل یاد آوری است . شعرای
مطلع از نجوم نیز اصطلاح قرآن

را در اشعار خود آورده اند که
از آنجمله خواجه حافظ میگوید :

گفتم که خواجه کی به سر حجله
میرود گفت آن زمان که مشقری

ومه قرآن کنند و ناگفته نماند که
قرآن مشقری و ماه در هر ماه يك

بار واقع میشود و این قرآن را
منجمان احکامی سعد میدانند و حافظ

نیز به همین حکم نجومی نظر داشته
است .

اما موضوع واقعه تاریخی که
میخواهیم در اینجا یاد کنیم باقرانی

ارتباط دارد که در اصطلاح نجوم
به قرآن اعظم مشهور است و بسیار

به ندرت اتفاق می افتد و علتش هم
اینست که هر يك از سیارات مدتها

جدا گانه ای دارد که در مدت معینی
آنرا می بینیم و بامداد و مدت

گردش سیارات دیگر فرق دارد ،
اما گاهی اتفاق می افتد که همه

آنها در این سفر خستگی ناپذیر
خود در يك نقطه از منطقه البروج

خودش به احکام نجومی آشکار می
شود بدین قرار :

در احکام نجومی جنون و عتبه
(بی عقلی) شرایط آن باب است (چهار

مقاله ص ۹۸) یا .
اگر چه حکم حجه الحق عمر

(مقصود : عمر خیام ریاضی دان
مشهور قرن پنجم است) بدینم ، اما

ندیدم او را در احکام نجوم هیچ
اعتقادی و از بزرگان هیچکس ندیدم

و نشنیدم که در احکام اعتقادی داشت
(چهار مقاله ص ۱۰۱) .

یا .
احکام نجوم اگر چه صنعتی

معروفت است اعتمادا نشاید و باید که
منجم آن اعتماد دوری نکند و هر

حکم که کند حواله با قضا کند
(چهار مقاله ص ۱۰۲) .

حوسبت برای تایید سخنان این
مرد فاضل که خون منجمی کا مل

بوده است و احکام نجومی را بی
اساس و غیر قابل اعتماد خوانده

است ، يك واقعه تاریخی را که
در هشتصد و دوازده سال قبل

یعنی تقریباً سی و دو سال بعد از
تالیف چهار مقاله رخ داده است

در اینجا ذکر کنم :
یکی از مباحث پیچیده نجومی

بحث قرائات است که موضوع آن
گرد آمدن دو سیاره یا بیشتر در

يك برج میباشد و راجع به احکام
آن کتابهای زیادی از طرف منجمان

نظامی عروضی که یکی از مشاهیر
وطن ما بود و سالها در بلخ و غور و

هرات به استفاده و افاده علمی اشتغال
داشته است ، کتابی دارد بنام مجمع

الفوائد که اکنون بنام چهار مقاله
شهرت یافته است . وی که مردی

دبیر ، شاعر ، منجم و طبیب و باصطلاح
(همه فن حریف) بوده است در آن

کتاب که از همین چهار فن با علم بحث
مینماید ، اهمیت نویسندگی و شاعری

و نجوم و طب و در مقالات جدا گانه
بیان کرده در عین حال شرایط

و آداب فرا گرفتن و همچنان کتابهای
مربوط به هنر ها و دانشهای مزبور را

بکایک بر شمرده است و چون پندگاران
فنون یا علوم مذکور را به مطالعه

کتبی که نام برده تو صیه کرده
است و سپس ده حکایت که از

مشاهدات یا مسموعات خود اومایه
گرفته است در باره هر يك از چهار

پیشه یاد شده نقل نموده تا اهمیت
آنرا بیشتر نشان بدهد .

در مقاله سوم آن کتاب که در
باره نجوم نوشته شده است ، هم

حکایاتی که مربوط به پیشگویی یا
ختیار وقت شایسته میباشد آورده

است که مطالعه آنها خواننده
خوشبهاور را تا اندازه ای به صحت

احکام نجومی مطمئن میسازد ولی
همین شخص در همان کتاب و در

همان مقاله راجع به احکام نجومی
کلماتی دارد که از آنها بی اساس

بودن احکام نجومی و عدم اعتقاد
صفحه ۲۲

فرهنگ اصطلاحات نجومی

سعد ذابح :

منزل بیست و دوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره از قدر سوم است یکی شمالی دیگری جنوبی فاصله یک متر دور از یکدیگر نزدیک سر جدی که آنرا شاخ جدی (بسر) می‌نامند پنداشته اند و نزد یک آنها ستاره ای کم نور تر هست که منجمان قمر آنرا گوسفندی پنداشته اند که سعد او را می‌کشد .

جمال الدین گوید :

سعد کفایت تو ذابح

نه صبح عنایت تو کاذب

سعد بلع :

منزل بیست و سوم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن دو ستاره است که بردست چپ دلو بفاصله نیم متر از یکدیگر قرار دارند در میان آنها ستاره ای کم نور دیده میشود که ستاره شناسان عرب آنرا گوسفندی تو هم نموده اند که سعد آنرا می بلعد .

سعد السعود :

منزل بیست و چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن سه ستاره کوچک است در بین دم جدی و بازوی دلو .

منو چهری گوید :

بر سپهر لا جوردی صوت سعد السعود چون یکی چاه عقیقین در یکی نیلی

ذقن

سعد الاخبیه :

منزل بیست و پنجم از منازل بیست و هشتگانه قمر و آن چهار ستاره است بشکل پای مرغابی در سمت دست راست دلو که سه تا از آنها مثلثی را تشکیل میدهند و ستاره ای که در وسط مثلث قرار دارد همان سعد الاخبیه است .

متو چهری گوید :

گردی بر آبی بیخته ز راژ ترنج

انگیخته

خوشه ز تاج آویخته مانند سعد الاخبیه

سعد اکبر :

ستاره مشتری است . انو ری گوید :

بر آسمان مکرمت از روشنای علم

چون مشتری به نور خرد سعد اکبر

سعد اصغر :

ستاره زهره ، خاقانی گوید :

شعر من فالی است نامش سعد

اکبر گیر از انک

راوی من در ثنات از سعد اصغر

ساختند .

قران سعدین :

اجتماع مشتری و زهره در یک برج .

قران نحسین :

اجتماع زحل و مریخ در یک برج

منازل قمر :

عده ای از ستارگان ثابت که در ایام قدیم پادیه نشینان عرب ، برای دانستن وقت ، محل طلوع ماه راکه هر شب در آسمان نسبت به شب پیش مقداری دور تر است بوسیله همان ستارگان نشان کرده و هر مجموعه ستاره را منزل از منازل قمر نام نهاده بودند ، تعداد این مجموعه ها ۲۸ منزل است امروز در تقویمهای رومی ستون خاصی بنام منازل قمر وضع مینمایند و در مقابل هر روز نام یکی از منازل را ثبت میکنند . نامهای منازل به ترتیب ازین قرار است .

شرطین ، بطین ، ثریا ، دبیران ، هقمه ، همنه ، ذراع ، ثره ، طرف ، جبیه ، زبره ، صرفه ، عوا ، سماک اعزل ، غفر ، زبانی ، الکلیل ، قلب ، موله ، ناعیم ، یلده ، سعد ذابح ، سعد بلع ، سعد السعود ، سعد الاخبیه ، قرغ اول قرغ دوم و بطن الحوت .

میرفت ، ضمناً ناگفته نماند که علامه قزوینی بعد از ذکر دو فقره اخیر نوشته است : (چنانکه ملاحظه میشود این الایثر کواکب خمسسه نوشته است و شهر وردی کواکب سبعة و كذلك تاریخ گزیده نیز کواکب سبعة نگاشته و فقط بحساب نجومی دقیق معلوم توان کرد که کدام يك صحیح بوده است کواکب سبعة یا کواکب خمسسه ؟ و این ضعیف نویسنده مقاله با استفاده از قواعدی که درباره تعیین قرائات در دسترس میباشد گمان میکند تعداد سیارات مزبور هفت بوده است . در هفته آینده را جمع به خسوف و کسوف و خرائات نجومی در باره آن بحث میشود .

است و در آخر آن کتاب گفته است ، از تالیف آن فارغ شدم در آخر جمادی الاخر از ماههای سال ۵۸۲ در روزی که کواکب هفتگانه در برج میزان اجتماع کرده بودند ، در آخر روز و این روز روز سه شنبه ۲۹ ماه مذکور است .

غرض از ذکر این دو فقره اخیر یعنی گفتار این الایثر و شیخ اشراق که از ۲۰ مقاله علامه قزوینی گرفته شده است اینست که پیشگویی منجمان احکامی در باره قران مذکور ، در آن ایام بسرعت برق و باد در همه جا پیچیده بود و يك واقعه قابل یاد آوری بشمار

پنجگانه در برج میزان اجتماع میکنند و بر اثر مقارنه آنها پادهای شدیدی میوزد ، اما این حکم به صحت نبیوست و آنقدر باد نوزید که زائران بتوانند خرمنهای گندم و جو را باد کنند فاکذب الله الحولۃ المنجمین و اخزاهم .

دانشمند دیگری که در همان زمان زندگی میکرد و بهنگام وقوع قران سی و سه ساله بوده است شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول بخلب معروف به شیخ اشراق است که اتفاقاً در عین همان روز و همان سال کتاب معروف خود حکمته الاشراق را با تمام رسا نیده

بسال ۵۸۲ اتفاق افتاده است و انوری در آن وقت حیات نداشته است یا انوری نام دیگری بوده است غیر از شاعر مشهور . بهر حال باو صف اینکله دانشمندانی چون امام فخر رازی و شرف الدوله عسقلانی یکی در خراسان و دیگری در مصر ، اعلام کرده بودند که از اجتماع سیارات سبعة هیچ خطری متوجه زمین نخواهد بود ، مردم آن روز گار ، جانب احتیاط را رعایت کردند و در دستها بسه سردابه ها و در کوهستانها بسه مغاره ها پناه بردند ، اما وقتی که

روز سه شنبه ۲۹ جمادی الاخره فرارسید در حالی که همه منتظر حادثه باد و طوفان شدید بودند ، چون فصل تابستان بود هوا گرم شد و حتی نسیمی هم که گرم را رفع کند یا شمع را خاموش نماید نوزید و معلوم شد که پیشگویی ابوالفضل خازمی و امثال و اقرا ن وی بکلی خطا بوده است درین وقت بود که برای شاعران و نکته گیران فرصتی پیش آمد و در نکوهش منجمان احکامی داد سخن دادند و در تخطئه آنان اشعاری سرودند . از آن جمله شاعری بنام ابو الفنا یم محمد ابن المعلم یا محمد بن علی واسطی قطعه ای در هجو خازمی سرود که با این بیت :

قل لابی الفضل قول معترف
مضی جمیدی و جاء تار جب
شروع میشود و باین بیت ختم میگردد :

مدبر الا مرو احدلیس للسبعة
فی کل حادث و به روا یت
تذکره نویسان این قطعه را هم شاعری در هجو انوری گفت :

گفت انوری که بر اثر پادهای سخت ویران شود عمارت و کاخ سکندر ی در روز حکم او نو زیده است هیچ پاد یا مرسل الرباح تو دانی و انوری این الایثر مو رخ مشهور نیز که در آن وقت جوانی ۲۷ ساله بوده است در وقایع سال ۵۸۲ نوشته است : «منجمان قدیم وجدید حکم کرده بودند که در این سال در ۲۹ جمادی الاخره کواکب

يکې جانې خطر ناک را بعد از

اختصاصی مجله ژوندون
راپور تر: ضیا رو شن

وقتی به گروه رهنان پذیرفته شد
فهمید بایست راه زندگی اش را
بطرف ناروا ۰۰۰۰۰۰۰۰ پول بدست
آوردن از راه منفی ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ راه دزدی
و آدم کشی باز کند.

سرک را بروی ۸ عراده مسدود کردند
۵۳ زن و مرد و طفل را باهمد یگر
بستند ۰۰۰ و دارائی و هستی شان را به یغما
بردند.

در پهلوی برادر خود برای ده سال در زندان قرار گرفت و دو برادر در زندان ماندند و بعد تصمیم گرفتند تارهایی از زندان، برادر کوچکشان سید جان دنیاله راه تا صواب آندورا برده که او هم بعد از یک مشوره مختصر در زندان با دو برادر زندانی خود به فعالیت آغاز کرد و درین راه یک نفر از اقوام خود را بنام رنگین باخود یکجا ساخت و در او لیسن فرصت در تنگی خیبر راه یک موتر را گرفته و اکاب آنرا مجروح ساخته آنچه بود و آنچه داشت از او گرفتند ولی چون از خود درین ماجرا نشانی مانده بودند هر دو گرفتار به و ۴ سال حبس محکوم شدند. تا آنکه یکی پس از دیگری از حبس رها شدند و دوباره به کارهای نامشروع خود پرداختند ولی اینبار یک گروه بزرگ رهنان را پریختند و در یک مجلس خودی در بالای نهری ماجرای گذشته خود و برادران خود را به نائب پسر عجب گل ساکن رستم خیل میدان در میان گذاشت و او را هم دعوت کرد و در فعالیت های خود مشترک ساخت.

شد پولیس میخواست قاتل دو جهانگرد امریکائی را پیدا کند او هم ننگرهار را ترک کرده در کوه ها، دشت ها و خیمه های کوچی ها پنهان شده، هر جایی رفت و در هر جای می رفت و در هر جایی ماند سایه قانون را عقب خود می دید اما چون بی رحم و بی باک و متهور بود حاضر نمی شد خودش را به قانون تسلیم کند زیرا او میبایست سزای همه ای را انجام میداد گسیختگی هایش را عقب میله های زندان می بیند زیرا او در هر جایی بود به گذشته اش فکر میکرد به آدم کشی ها و به رهنی ها و به یارش و باز به یادش می افتاد که :

نخستین روز و قتی با محمد جان مشهور به مجو پسر گل جان، بادیه نشین بالای نهری در قریه شان مواجه شد فهمید بایست راه زندگی اش را بطرف ناروا... راه پول بدست آوردن را در راه خطا و بالاخره راه رهنی و دزدی و آدم کشی را بر فقای خود بیا موزد، همین بود که از گذشته مجو پرسید و او گفت:

در سال ۱۳۴۲، دزدید، رهنی کرد و بسا قانون شکنی های دیگری نیز انجام داد و بالاخره گرفتار شد و پانزده سال حبس برایش تعیین کردند و در زندان افتاد و وقتی از فعالیت باز ماند به برادر دیگرش صاحب جان دستور داد تا افعال او را تعقیب کند که کرد و گرفتار شد و

دانست پولیس در دستگیری او داخل فعالیت جدی است از همان لحظه خودش را متواری ساخت و بطور مخفی راه ننگرهار را در پیش گرفت او که می دانست در زادگاه اصلی اش «رستم خیل میدان» زود تر گرفتار و زندانی میگردد بنا بر آن مدتی در ننگرهار مانده و قتی متوجه

پولیس در دستگیری این دسته های خون آشام لحظه از فعالیت و تلاش باز نماند ایستاد یک تعداد شان در چنگ قانون گیر افتاد و تعداد دیگر شان به مرور ایام در یکی دو ولایات کشور دستگیر و زندانی گردیدند ولی یکی از آنها که پیر حم تر و قسی القلب تر از دیگران بود وقتی



از ۱۰۵ شبانه روز فرار گیر آورد

دارائی شان را با خود بردند. منبع قو ما ندانی امنیه علاوه کرد آنها بازهم بتاريخ ۱۳۵۱/۷/۳۰ راه ماهی بر را در پیش گرفته نخست ک مو تر لاری را متوقف کرده بعد ر آنکه محمد عمر و محمد حسن ناهن را مجروح ساخته يك تعداد مال و دارائی شان را گرفتند متوجه شدند که دوفتر سیاح با يك گادی وقاطر در همان منطقه در استراحت هستند لذا خون همه ایشان مسلح بودند نخست یکی از آنها با کارد بالای دوفتر مذکور حمله ور شده یکی شان را مجروح و دومی وقتی به اسلحه دست برد تو سطر فیر تفنگچه وزیر نام بقتل رسید و يك کمره و دو ریس شان را نیز با خود بردند.

هشت روز بعد از به قتل رساندن سیاح امریکائی واقعه دلخراش دیگری را مرتکب شدند.

منبع قو ما ندانی امنیه ولایت کابل در باره این واقعه معلومات داده گفت: فرار بکه دو سیه چند یک را ن مطالعه سه آنها به جرمی معروف شده اند که تکلان دهنده تر از واقعات گذشته آنها بوده است که: بتاريخ ۱۳۵۱/۸/۸ این دسته رهنان در حصه سرک میدان مسلحانه هشت عراده مو نو رایکی پس از دیگری متوقف ساخته ۵۴ نفر را کب آن را که زن، مرد و طفل های معصوم بودند گرو گان گرفته به تلاشی بدن هر کدام پر داخته بعد از آنها را بدسته های چار، پنج نفری در تاریکی شب تو سطر ریسمان و لنگوته بسته کرده در بین گو دال ها انداختند و برای آنکه اطفال سرو صدا را راه نینداخته باشند آنها را

محمد حان مشهور به مجور رهن فسی الخلب محکوم به اعدام را کس پس شهزاده محکوم به بیست سال حبس، هفتاد و پسر محمود محکوم به هزده سال حبس، پسر محمد پسر فقیر محمد محکوم به هفت سال حبس همچنان حبیب الله پسر عزیزالله، شهزاده پسر میر و نایب پسر عجب گل که از دو نفر اولی تاکنون جزای شان تعیین نشده است و نایب از طرف پولیس چندی قبل گرفتار شده و بجایم و اعمال نامشروع که بادیگر رفقای خود انجام داده شرعا معترف شده است تاکنون دو سیه آن به مرجع مشعس محول گردید. تحقیق درباره این مجرم متواری جریان دارد تا دیده شود که در ایام فرار چه جنا یا سی را مرتکب گردیده است فلذا وی تحت نظارت پولیس قرار دارد.



نائب

محمد عمر و محمد حسن ناهن که این وقت نائب رهن قوی هیکل و مرد مشهور دسته مجور درین اواخر بعد از تلاش ۵۱۰ شبانه روز گرفتار ساختن اظهار جریک فوق باقی واقعه را معلومات داده گفت: محمد حان مشهور به مجور ناهن بازده نفر را با خود یکجا ساخته و به رهنی و سرقت و اعمال دیگر نامشروع اقدام کند او آخرین فرد این دسته بوده که چندی قبل گرفتار و شرعا اعتراف کرده است که: بتاريخ ۱۳۵۱/۳/۱۴ دسته ۱۲ نفری راه غام را با گذاشتن



نمایشنامه عاطفه

● عاطفه در چهار چوبه اخلاقیات جاری، در گیر است

● در نمایش عاطفه، قصه آدمهایی را می بینیم که

تا گلوگاه در منجلاب پلیدی ها و سیاهی

ها غوطه خورده

● حوادث عاطفه، از یک وسط نمایش داده میشود

● بازی ها در نمایش عاطفه، خوب و صمیمانه اند

و اداری میسازد تا از خودش بیرون آید، چرا این آشفتگی بیان آمد ؟
آیا قانون آن نظم جاری را بهم زد و امر انظورات پس چنانچه نمایش، این حادثه تکرار نشد و آن آشفتگی مرکز چشم نغورند چرا؟ دزد، کی بود و سر انجام چه شد؟

ویس از این پرسش است که نمایشگر از خودش میسرند - پس چرا بازار بیک کوچه خلوت مبدل گشت ؟ کوچه بی که محل کاسبی و معامله آدمهای منفی، قصه فرار گرفت . محل درآمد، دزدها، جیب برها، قمارباز ها و آدمهای مجعول قصه ...

قصه عاطفه تافست زیادی در این فضا پرورش می یابد و ساخته میشود، تاجاییکه همین کوچه به یک خانه تبدیل میشود و ماهیت دوگانه قصه آشکار میشود .

آدمهای نمایش، آدمهای بدی اند، آدمهایی که به سختی در برابر زندگی دهن گچی میکنند و زندگی را بوشا به یک کوچه منفن و آلوده می انگارند که باید از آن بگذرند، بی آنکه تذکرت اجتماعی انسان در نظرشان اهمیت داشته باشد .

(چهارم) طفل نوجوانی است که از حریم خانواده بدور مانده است، پدر ندارد، مادر

مطلق تهیه می کند، عاطفه برای جماعت بیسواد جامعه است، عاطفه برای گروه عوام است برای کسانی که بغاوت (انتقام) باید راه تیان را بگیرند و مگر نه عاطفه برای روشن فکر ما، توضیح واضح است. همین.

پرورش و ساختمان نمایش :

قصه عاطفه از بازار شروع میشود، از بازاری که جوان فروشندگان دوره گرد تولید کنند، از بازاری که رنگارنگ ها، دست فروش ها، عکاس ها، کهنه فروش ها و دزدها، در همه جای آن پراکنده اند. این بازار صحنه حوادث است و چرخشگاه رویداد ها و قصه عاطفه هم از همینجا شروع میشود.

در شروع نمایش، تصویر بازار است و اعضای بازار و ناگهان تصویر عفتوش و بهم ریخته بی از همان آدمهای آشفتگی و هرج و مرج که سرانجام بازار را ناپایان نمایش، بیک کوچه تبدیل می کند. کوچه بی نسبتا خلوت و آرام فریاد نخستین درام با نعره (دزد ... دزد) تماشاگر را تا حدودی به دغدغه می اندازد .

شاید تصویر آغاز نمایش و آن بهم ریزی و آشفتگی یک سبیل است، سبیلی که مثل یک صاعقه در چشم تماشاگر میخورد و او را

جیب دارد و او خود پایان را میداند و باید بداند که پایان در کجاست .
از همین ترس که مثلا این پرسش ها به زبان می آید .
آیا عاطفه برای چه کسانی است ؟ چرا باید عاطفه را بینیم ؟ آیا عاطفه برای قشر روشن فکر جامعه چیزی دارد ؟
و نگاه تماشاگر خود بدین پرسش، پاسخ

نمایشنامه عاطفه، سوای کارهای دیگریست که افغان ننداری تاکنون، اجرای شان نموده است، در نمایشنامه عاطفه از یکسو گرایشی است، بسوی نمایش قطعاتی از زندگی آدمهای جامعه ما، و از سوی دیگر، تدارک دین یک زمینه عاطفی در لحظاتی که درام، راهش را بسوی دیگری گچ می کند .
این نمایش، چیزیست که تماشاگر ها، سالها پیش ازین آفرانیده است، ولی این افغان ننداری آنرا بازسازی می کند، پالایش میدهد و با اصطلاح باب روز می سازد و این جرح و تعدیل، نمایش را تا لبه حوادث محسوس و درخزادهای محسوس میرسد و در همینجا است که تماشاگر، درامه را در چهار چوب اخلاقیات جاری در گرمی بیند و خودش را در حالت های اصولی و با حسب حال های تکراری میگرد.

طرح نمایشنامه :

طرح نمایش عاطفه در واقع امر، یک طرح قدیمی است، و یک همچو نامه علیه کسانی که راه شانرا در زندگی تشنه اند، که زندگی را در پلیدی ها و سیاهی ها جستجو می کنند، که نمیدانند چه می کنند و چه باید بکنند و بر روی همین طرح، چند تأیید اصلی نمایشنامه، پیش روی تماشاگر ظاهر میشوند، با اعمال شان و با نتایج اعمال شان، با کنش های شان و عکس العمل هایی که می بینند.
در طرح نمایش، قصه آدمهایی را میخوانیم که تا گلوگاه، در منجلاب پلیدی ها، غوطه خورده اند . و ناگهان پرازی یک تصادف، یکی از این قهرمانان از این منجلاب بیرون میشود و ماهیت دوگانه طرح از همینجا آشکار میشود و حتی نقطه تقاطع، از همینجا پرمی خیزد . از جایی که عاطفه یک مرد، (چهارم) کوچک را در چپه دیگری می اندازد و در برابر سرنوشت دیگری .

طرح عاطفه تا آنجا ادامه دارد، که از سرنوشت آدمهای درامه سخن زده میشود و سرنوشت قهرمان مرکزی نشان داده میشود و باید گفت، تا پایان تناقضی میان کوشش سازنده عاطفه و تفرول تماشاگر عاطفه بچشم نغورند، چرا که تماشاگر، گلد پایان وادر



که در جهان گرام است بازار مکافات

(ناتورالیسم) یعنی، يك نمایشنامه خوب ب نمایشگر با آهنگهای نمایش باحوادث و اتفاقات نمایش و بانه نتیجه نمایش احساس بیگانگی نمیکند . درست است که جماعت تماشاگر مایه صلت های ، گوشتهای عاطفه و درخودش نمیباید، اما خصلت ها، آفتاب ملموس اند که او میتواند برای دیگران قبول کند و احساس بیگانگی هم نکند ، بیگانگی با آنها و با رخداد ها .

فضا و دکور

اگر بپذیریم که دکور کوچه ، یا بهتر بگویم دکور بازار خوب است و حکایتگر فضای بازار ، اما این دکور در فضا های دیگر يك پیوند نابجاست بر دیگر نمایش پیروندی که نمایش را اندکی خدشه می زند . دکور خانه مرد (نام صاحب خانه را نمی دانم) همان دکور کوچه است با همان پس منظر ، با همان هیات کوچه و با همان خصوصیت های يك کوچه و يك بازار و تماشاگر خانه ها را در پس پشت آن می بیند ، اما رتبان ها را می بیند ، دکان ها و سایه انداز های دکان ها را می بیند ، پایه های برق را می بیند ، و سر انجام آنچه را که تا چند لحظه پیش بنام کوچه و بازار پذیرفته بود ، حالا بنام خانه برایش نشان میدهند و او مجبور است که باز هم بپذیرد .

تفسیر دیگر گویی هم که در آن فضا بعمل می آید اینست که در سطح کوچه يك دست موبل میگذراند و از بام کوچه يك چراغ می آویزند و آنوقت کوچه تبدیل بیک خانه می شود . باز هم تماشاگر انتظار می کشد . آنکه معاینه خانه دکور چنان را می بیند ، در همان محل ، در همان کوچه و با همان نشانی هایی که بر شمرديم ، منتظر ، حالا به جای چراغ سقف ، لوحه دکور جمال از سقف آویخته شده است ، لوحه بی در نفس اتاق و حالا این فضا ، فضای يك معاینه خانه است ، درحالی که هنوز هم تماشاگر نمایی يك دکان را با چترش دريك سوی معاینه خانه می بیند .

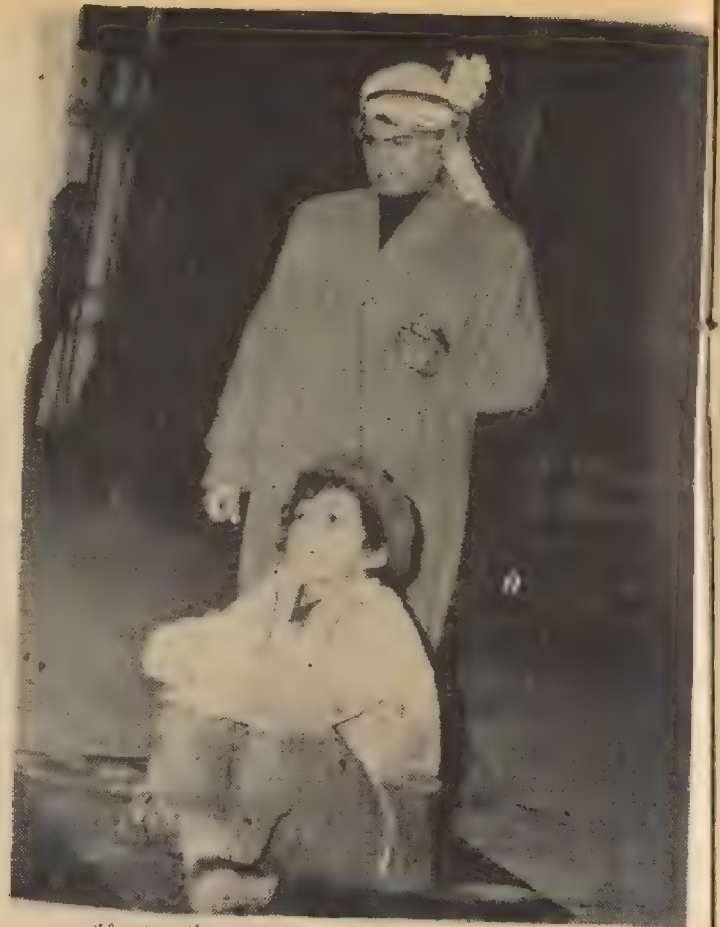
بقیه در صفحه ۶۱

عمل واقعیت گرایی یا طبیعت گرایی نمایش های ناتورالیستیک در همان آغاز نمایش چشم میخورد ، درامه مجموعه تصاویری است از زندگی می و یازیک پهلوی زندگی برخی از آدمهای جامعه ما این تصویر ها ، از عمق ولایه های زندگی نیستند ، بلکه ایمازهایی اند ، که سطح زندگی گروهی را نشان میدهند ، بکلام دیگر تصویر هافقط عکاسی شده اند ، آنگونه که هستند و آنگونه که می نمایند ، پس پای علت یابی هادرمیان نمی آید و چراهای همانگونه بر لب تماشاگر کنجکاو باقی می ماندند .

درامه همین پرسشی هاست که ماهیت درامه را آشکار میسازد ، يك درامه طبیعت گرا ، هنگامی که میگویم ، درامه با آنبوه تلاش های سازندگان آنها ، نمایش ریالیستیک نیست ، نباید ، اینگونه تلقی شود که چنین صحنه هایی ، نمیتواند در زندگی مردم ما اتفاق بیفتد ، بلکه نکته اساسی اینست که نحوه پرورش و ارزش یابی پدیده ها چنان است که نمایش را ، از دایره ریالیسم میراند و قطعات نمایش بر روی هم ، کلیتی رامیسازند که فرجامش و نتیجه اش واقعگرایی نیست . عاطفه آن مرد ، در این نمایش ، يك عاطفه کاملاً انسانی نیست ، بلکه پاپس منظر زندگی او ، باخطرات او و باگذشته های او پیوند و خوشاوندی دارد .

او بخاطر يك تداعی معانی (جمالو) دایه خانه اش میبود ، چرا که او با داشتن جمالو ، یاد فرزند گمشده اش را ، زنده می کند و این يك مساله عاطفی برای اوست و در ذهن اوست و سوای عاطفه به مفهوم عام آنست پس ، از این رخ آوریابی ، هرگز عاطفه بی درمیان نیست و هرگز نام نمایشنامه نباید عاطفه باشد .

حوادث در نمایشنامه عاطفه از يك وسط نشان داده میشود و در اینجا ممکن نیست که علت و مایه های سازنده چنین رخداد های ناهنجار ، به نمایش گذاشته شود ، یا اینکه تماشاگر بصورت تلویحی ، از ریشه ناهنجاری رخدادها ، چیزی بدانند و این يك دلیل دیگر است برای (ناتورالیستی) بودن نمایش . اما موقعیکه عملیه ، آلفگذاری و این نمایشنامه تمام کردیم باید بگویم که عاطفه در چهارچوبه



استاد صادق وانیسه و مایه در صحنه از درام عاطفه

چند آدم داستان ، بر روی نمایش تاپایان خط می کشند تو یسنده و دایره کتر برای اینکه نمایش را باصطلاح (انتیاهی) ساخته باشند ، از فرجام کار آنها تماشاگر را باخیر سازند ، این باخیر ساختن یا تلویحی است و یا باالوواجه و رویا وی . در همین نشان دادن هاست که درامه پایان می پذیرد ، چون سازندگان ، نمایش کار خود را تمام شده می یابند . بابایان یافتن ، هیچ نکته ، عنگی برای تماشاچی نمی ماند چون باور او هم اینست

ندارد ، خانه و سر پنه نداد و شاید هم از جانب تنهائی زندگی خودش هم محبت نمی بیند از اینرو دل سپرده بدینا میشود ، بگوچه میماند ، با گروه او باش و بدگاهوه . (شیرو) هم ، سر نوشت تلخی چون سرنوشت جمالو دارد از خانه و از تنه مادرش فاصله می گیرد و کوچه پناهگاه او میشود . (فخرو) و (پهلوان گلر) دو تا آدم اصلی دیگر نمایشنامه اند آدمهایی که رو ب در دناک فساد کوچه ، با ابتکار آنها می چرخد و این



عددی دیگر از هنر متدین در درام عاطفه

هنرمندان خارسان

لاریسا مالیوا نیا ستاره محبوب سینمای شوروی

لاریسا مالیوا نیا ستاره محبوب سینمای شوروی خاطره شکرهٔ فلمی راکه در آوان کودکی بابرادر انش در سینما راه برای خودش باز کند و روزی بحیث هنر پیشه سینما روی پرده ظاهر گردد.

لاریسا پس از آنکه فاکو لته اش را در شهر لیننگراد به پایان می رساند وارد عالم سینما میگردد و با بازی در اولین فیلم هنری شهر تی فراوان بهم میزند.

لاریسا در فلم های آسمان شب، خانم کاترین، ومادر کلان بیشتر از پیش محبوب میشود و شهرتش دوبالا میگردد.

او در فلم «آسمان وابر» در نقش دو کرکتر متضاد ظاهر میگردد و از عهده نقش های بیکه پاو سپرده شده مو فقا نه بدرمیا ید. روح والای هنری لاریسا و انعطاف پذیری او را قادر میسازد که در کرکتر های گونه گون با حاکمیت بسیار ظاهر گردد. چنانچه خودش میگوید که در فلم آسمان شب خودش را کاهلا فراموش کرده و در قالب نقش که باو سپرده شده بود حل و ل کرده است.



لاریسا در صحنه ای از فلم دید، هیچگاه فراموش نکرد. لاریسا کوچک از آن زمان به بعد همیشه در این اندیشه بود که چطور میتواند



لاریسا مالیوا نیا

لاریسا مالیوا نیا ستاره محبوب شوروی

لاریسا مالیوا نیا گذشته از بازی در فلم تیا تر نیز بازی میکند و دوزمینه هنر تیاتر نیز شهرت زیاد کسب کرده است.

کولاز آرت

نمایش آثار (کولاز آرت) ریچارد لی در مرکز فرهنگی امریکا به نمایش گذاشته شد.

آثار آقای ریچارد لی که نمایانگر تخنیک کولاز آرت است، مخلوطی از رنگ های مختلف و مواد طبیعی چون سنگ چوب، نبات و پارچه جات میباشد. شاعلی لی از عرصه پنج سال است که از افغانستان اقامت داشته و مناظر طبیعی این سرزمین بهترین منبع الهام در هنر نقاشی و آرت وی میباشد. آقای ریچارد لی قبلا در مکزیکو ویو نان نقاشی می نمود و نمایش های در سلو نیکا و آتن جایز نموده است. لی در سال ۱۹۷۱ نمایش ملامی در گالری فو لتا نا، در فلادالیا جایز نمود.

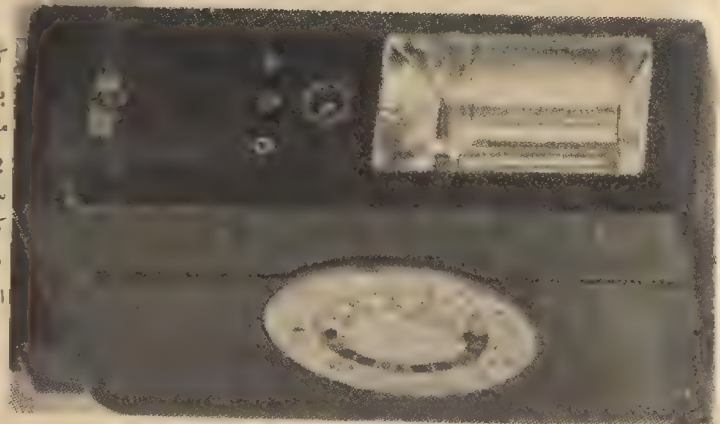
اکنون که آثار کولاز آرت لی در مرکز فرهنگی امریکا در کابل به نمایش گذاشته شده است یک نمایشگاه از آثار وی از تعمیر صندوق و جی بین المللی در واشنگتن جایز گردیده است. لی هم اکنون بهیست معلم و معاون مدیریت مکتب بین المللی امریکا در کابل ایفای وظیفه می نماید.



یکی از آثار ریچارد لی

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

ماشین محاسبه برقی جدید



بو سیکون مو سسه تجار تی تولیدات مغز الکترو نیک تو کیو، کوچکترین ماشین محاسبه برقی جدید دنیا را به بازار عرضه کرده است. این ماشین دستی کوچک تقریباً سه اینچ طول و دو اینچ وسعت داشته و دارای ضخامتی در حدود سه برچهار اینچ می باشد که با این ترتیب چیزی خورد تر از قطی سگرت نیست.

ساعت آفتابی



درین اواخر يك کمپنی ساعت سازی واقع در امریکا، تازه ترین و آخرین ساخته اش را بیازار عرضه کرده است. این ساعت بند دستی که بنام سینکرونر یاد میشود، شعاع آفتاب را بروی صفحه اش انعکاس داده و با استفاده از انرژی آفتاب بطری که آنرا نیرو میبخشد چارج میشود.

سازندگان این ساعت اظهار می دارند که اگر ساعت سینکرونر روزانه ده الی پانزده دقیقه در مقابل آفتاب و یا گروه های عادی قرار گیرد، بطری اش چارج می شود. جنتوری این ساعت برای مدت صد سال کار می دهد و نیز تاریخ هفته و روز را معلوم می کند. این ساعت در حدود پنجمصد دالر امریکائی قیمت دارد.

بهترین وسیله نجات

اخیراً برای سفر گرمی و تفریح فامیل ها در بحر و همچنین برای کسانی که مردم را از غرق شدن نجات میدهند، ماشین نجات جدید برای جلوگیری از غرق شدن ساخته شده که میتواند با سرعت هشت متر فی ساعت، شش نفر را از میان آب بدنال خود بکشد. این ماشین با دو موتور حرکت می کند و بواسطه لیترو پترویل می تواند برای سه ساعت حرکت کند. وزن آن هشتاد پوند و به آسانی می تواند که در یک بدنه مو تر جا شود. قیمت يك پدیه آن با روشن کننده اتمی ۳۲۹۵۰ دالر امریکائی و پاروشن کننده برقی ۳۳۹۵۰ دالر امریکایست.



بیمه حریق

ورکشاپ اسپورت هن سورا تا واقع در فلدلفیای امریکا، موفق بساختن خورد ترین آژیر دهنده حریق گردیده است، که مشتمل از يك سر شاخه پلاستیکی است که دو اینچ ارتفاع دارد و به هر نوع جریان برقی بسته شده می تواند.

گفته می شود که وسیله جدید را می توان برای از بین بردن حریق از يك اتاق به اطاق دیگر بر دوقیمت آن ۱۰۹۵۰ دالر امریکائی تعیین شده است.



داستان دودل

سوه از: ابراهماني بيل
سناريو: شرف رشيدوف
ويکتو ويچ
ترجمه از: ع. ح. اونگوت

ميگردد، گامی در داخل قصر از نظر دور
میشود .
پاسبان بتل معطری را که نزدیک حفره
قرار دارد بشدت از بیخ میکند و آنرا برپاچه
های شکسته تنبور که در گودال افکنده شده،
می نشاند :

- خاك پنداز !
- بهونادجی غرور آمیز میگوید :
- ساز را نمی شود دفن کرد .
این کار را فرمانروا بهتر میداند، زودشو
آوردن بکن !
پاسبانان پانزده های خود بر کمر او فشار
وارد میکنند .
گریه آلود تنبور از بین گردو خاك بلند میشود
و سپس بخاموشی میگیرد .
پس از اخلال ساقه های نازک علفها
بدقت باین صحنه چشم دوخته است .
گودال پر میشود . پاسبانان روی آنرا
بپای خود هموار میکنند و سپس نوک نیزه
هارا متوجه بهونادجی ساخته دستور میدهند :
- حرکت کن !
- بکجا ؟
- از فرمانروا پادشاه خواهی گرفت .
- بهونادجی غرور آمیز میگوید :
- من کاری انجام نداده ام که سبب
پادشاه باشد !
پاسبان با قیصر و غلب فریاد میکنند :
- فقط خود فرمانروا میداند که باید که
را پادشاه داد .

نوک نیزه به بدن بهونادجی شدت میخورد
و او ناگزیر آدام آرام گام بر میدارد .
پاسبانان او را از دروازه بیرون میکنند
و با خود میبرند . پسرک لحظه ای منتظر میماند
و آنگاه از بی آنرا براه می افتد و نزدیک آنها
رسیده فریاد میکند :
- پدر جان ، های پدر جان !
اما پاسبانان او را عقب میزنند، پسرک در
جوی می افتد .
آنها بهونادجی را نیزه های خویش
می زنند .
او نگاه خود را زمین میدوزد و راه
میرود .
در تالار کوچک سریای نور خورشید تابیده
است .
پاسبانان که تنبور را دفن کرده اند، وارد
میکردند :
- عالم بها، تنبور چنانیکار را شکستندیم
و در گودالها معلوم بغاش سپردیم .
فرمانروا میبرد :
- آنکه گودال را کنده بود چه شد ؟
- او را بدنیای دیگر فرستادیم .
پاسبان جوانتر علاوه میکند :
- بحضور دشماروشن است که بغاش سپارند
تنبور خود هواست .
فرمانروا سخن اوراق قطع میکند :
- آنچه را که میدانی نژد خود بگردار .
حالا بروید و پادشاه بگیرید !
بقیه در صفحه ۴۸

باغبان به کنن زمین دوام میدهد .
عقب پنجره، نزدیک دروازه، نواسه او بنظر
میرسد . او یکجا با گامی بر میگشت .
آنها بادین پاسبانان جا بجا میخکوب
میشوند .
پسرک آهسته دروازه را باز میکند .
گامی از محل باز شده داخل میروند .
باغبان پیر از کج چشم برگشت او را احساس
میکند، اما مثل اینکه متوجه چیزی نباشد،
به کنن زمین دوام میدهد .
گامی نهانی از عقب پته های انبوه گل،
بسوی دیوار های «مروارید» سری حرکت
میکند .

او در مخفیگاه تاریکی داخل شده بسرعت
از نظر ناپدید میگردد و بعد از آن پسرک نیز
پنهانی از میان پته های گل میگذرد و نزدیک پته
پاسبان آمده بین علفها مخفی میشود و چشم
بسوی پدر کلان خود میدوزد . بهونادجی
پیر از کنن گودال فارغ شده، خنده گنان
میگوید :

- کجاست ، آن چنانیکار را بدید .
اما پاسبان دست او را بشدت عقب زده،
بماحول خود چشم میدوزد . پسرک خود را
بر زمین می چسباند و چون بنظر پاسبان چیزی
نمیرسد، آهسته، آهسته آن پسته را گشوده
تنبور را بیرون میکند .
بهونادجی فریادی میکند، اما نمیتواند
دست پاسبان را نگه دارد . پاسبان از بیم جان
تنبور را بر زمین میزنند و او را چه پاره میسازند
از هزار تنبور آهنگی خاص پر میخیزد
و سپس همه یکجا شده به آهنگ شکفت انگیزی
مدل میگردند .
کاسه تنبور با لغات
کوناگون از هم متلاشی میگردد .
بهونادجی زیر لب زمزمه میکند :
- تنبور سحر آمیز .
در برابر گامی که تازه از راه مخفی
داخل قصر گام نهاده است ، ناله های آلت
موسیقی به صدا در می آید :
ناله ای از نسبی
بر میخیزد . صدای ناله محزون در تالار در
سراسر تالار قصر می پیچد .
نرس بر گامی
مستولی میشود و حاجبا استاده میماند .
درین موقع فرمانروای دهشتناک و اود تالار
میکرد :
- چه خبر است ؟
گامی صدای سازها که آهسته آهسته
بخاموشی میرود گوش نهاده پاسخ میدهد :
- همان میروند در اینجا جن هاد داخل شده
باشند .
فرمانروا با خشم و ستیز حرف او را قطع
میکند :
- بیگم ، چنبا به ناوختن، سرود خواندن
و نیز رقصیدن آشنایی ندارند ! کار های آنها
مهمتر از رقص و سرود است .
فرمانروا سوی نقاره پورده باشک و تردید

تاینگی داستان

مردن جوان زیبای هنرمند بادین تصویر گامی رفاصه زیبای هند عاشق بقرار او
میگردد و در جستجوی راه سرزمین دوردست ناشناخته راد پریش میگرد و پس از عبور
از مرزین - سرزمین ارباب انواع به پایتخت مملکت هند میرسد و بیاری بهونادجی باغبان
و محمد محسن نخعی فانی شاعر موفق میشود دسرهای بارید و در محضر فرمانروا و
مهمانانی که از هفت اقلیم دعوت شده اند، با تنبور سحرآمیز سراید .
ماجرای عشق در پرده نیمه اند و مون گلو بندمرجان گرانیهایی را که فرمانروای هند
بوی می بخشد، در پای گامی می افکند و آتش خشم و حسادت فرمانروای مغرور را
بر می انگیزد .
به شهنه هاستور داده میشود تا او را به جرم این گستاخی از مرز مملکت بیرون بکشند
و در بیابانی بی آب و علف رهایی سازند . اما گامی دوتاریکی شب مردن را در بسدل
پرداخت زیورات گرانیهایی خود به شهنه هاستور چند با خود نگه میدارد و آخرین دقایق
بشار را با پای میگذراند .

گامی های پوسانه میگوید :
- آنکه یایم خبر که بادل من
بکجا برود عشق محفل من
بر من نارسای بی پروای
هم نورحمی کنی مگر بغیال
به نسیمی رسانیم خبری
تافس چند از بقا اثری
زندگی گرچه داغ جانگاہ است
از بیام توتازگی خواه است
مردن گل خوشبوی از بفل کشیده به
دلدار محبوب خود تقدیم میکند و میگوید :

- «ای» طلمس نفس شهارمن است
خبرموس مستعار من است
و گل را بستم او میدهد :
- تادراین گل زخمی اثر است
همینم از تبت صرفه بر است
چون بوقش زند شکستن چنگ
شیشه ام را رسیده گریه سنگ
صدای امیر یک چشم بلند میشود :
- کافی است ، بهم وداع کنید !
شهنه بر نقاره میگوید، در شبانگاه تاریک
صدای نقاره به نقاط دوردست میرسد .
صدای نالای بازهم طنین انداز میگردد :
از سربای آن وداع کیمین
پوشان شد نگاه باز پسین
محل جاک دل کشیده بوش
چون سحرک وداع و صد آغوش
مردن بعد از آنکه گامی را تنگ در آغوش
میشارد، وداعی غم انگیز میکند و راه سفر
نامعلوم در پیش میگیرد .
بازهم صدای راوی شنیده میشود :

بی نخل امید فال گرفت
بتوکل ره شمال گرفت
گامی که گل معطر مردن را در دست دارد،
چشم از گودال دلدار بر نمیدارد . پسرک
نیز با وضعی محزون از عقب مردن چشم میدوزد .

شهنه هاد نزدیک گامی استاده میشوند .
یکی از آنها نقاره میتواند .
مردن بعد از آنکه از ساحل دریای جایی که
عکس ستارگان آسمان بر آب نیلگون افتاده
است فراتر میروند ، قدم به راه بیابان
می نهد و در ظلمت شب از نظر ناپدید میگردد .
صفحه جدیدی از کتاب خطی کهن بساز
میگردد :

«آه از کبر و صولت امرا»
«آه از خوی و عادت امرا»
در تار یکی شب باغ سرای بنظر میرسد .
بهونادجی پیر در پای پته گل معطر مشغول
کنن حفره ای در زمین است . در کنار او دو
تن از پاسبانان نیزه هابست استاده اند :
- زودشو ، زود !
بهونادجی قامت خود را راست میکند :
- در اینجا چه راه میخواهید دفن کنید ؟
حفره چطور باید باشد ؟
پاسبانان خشمگین جواب میدهند :
- بکنن ادامه بده ، ترابراین موضوع
چه کار ؟
پاسبان دوم که جوانتر است ، بسته ای
را که بسمت دارد نشان داده میگوید :
فرمانروا دستور داده اند تا این را بفاک
بسپاریم، در بین این پسته چنانیکاری قرار
دارد که آرامش فرمانروا را بر هم زده بود .
بهونادجی بسته ای را که گوی مرغ بزرگی
را در آن پیچانده اند بدقت از نظر میگرداند
و باز هر خند میگوید :

- شاید قازو یاد رانی باشد که بموقع
پرواز گان داخل سری شده است .
پاسبان اول سخنان او را قطع کرده دستور
مدهد :
- تاخیر مکن ، زود - زود زمین را بکن ! -
نیزه خود را به پهلوی باغبان پیر میگذارد .

غمجن سترگی

بیادی تندې باندې خپل وینم
توری وړیځي په آسمان وینم
ستا ترکس غمجنو سترگو کښې نن
لری ددر اودمرجان وینسم
سترگی می ځکه په تیاره دی پتی
جانانه تا چه زه پریشان وینم
ستا خوشحالی راته مشکله ښکاری
واړه کارونه نور آسان وینم
ستا دڅندا په میو مست چه شمه
خمکه اوچته په آسمان وینم
کلونه تول سرونه ښکته کړی خپل
ناچه ورکړ په گلستان وینم
کل بی گلونه تویوی ته همیش
حکمت دی ځکه مدح خوان وینم
(حکمت)

گرانی

تاجپه ووبل تیره شانه کړله
چوپه دی بس ماته بهانه کړ له
زه یم او خړدونه ، فریادونه دی
ژوند دی راته یاره غم، ماته کړ له
تا ته یرکوی مژه دو زېږونو ښکار
ماته دی ویرانه بت خانه کړ له
اوس به ستاد حسن اوړکی سوزمه
ماچه تل پمینه ، د پروانه کړله
زه یم او سکروتی د بیلتون یاره
ستا غمجن راته چوپه افسانه کړ له
زه د هتین ، په تاباندی سردوبولم
لاندی می بس دغه ترانه کړ له
محمد سعید (آرزومند)

د یاد کار شپه

دبخت له بیداری بېگانه دیار سره می شپه وه
دژبه په تپوس تللی وم دلدار سره می شپه وه
جهان گلزار گلزار وهر طرف بهار بهار وو
په کښې دیوکلرنگ اوکلر خوار سره می شپه وه
هر درد لره دژبه می داپهار سره دواوه
داسی مهربانه پرستار سره می شپه وه
چه کله کله خیال او تصور به وروشمه
هغه ښکلی محفل کښې ښکلی یار سره می شپه وه
پردی وی دښادی او خوشحالی ټی خلورپاره
صحنه دبی غمی کښې له غمخوار سره می شپه وه
کمال دخپل اخلاص مقام دوصل ته وم غوښتی
عالم دسرلوی او افتخار سره می شپه وه
دینی په زړه خرغه کښې کنج ماکمین بیاموند
دحسن اودجمال سرمایه دار سره می شپه وه
برکت الله کمین



د عمل میدان گورم

خود ، خودی کښې په د قست جهان ته گورم
داسی نه چه مستانه اسمان ته گورم
په مرض د بیلنا نه با ندی اختیم
هره خواکي طمپیان درمان ته گورم
په خالی خالی خبرو نه غولیرم
په خاص فکر د عمل میدان ته گورم
د یووالی په ژوندون زما (باور) دی
د خوانانو د وحدت سامان ته گورم
بریکوټ ، کابل د کب ۱۰ کال ۱۳۵۲

نابساد زړه

نه غو به عشق او محبت کښې می زړه ښادنه شو
ختم زما دسوی زړه سوی فریاد نه شو
د تورو زلیو پر نډو سترگو لیو نوکونو
پر باد محفل دقل وهوش چیری آباد نه شو
په جستجو ، تلاش ، توشش ، د دعا عبادت
حاصل تر اوسه پسوری ماته خپل مراد نه شو
په هره شاد هتیره لمحہ هره لحظه کښې د ژوند
پسارخومی به شی چه آسنا می رات یاد نه شو
خسرو فنا ، شیرین فنا ، تخت و تیشه فنا غوړه
فرهاد فنا شو خو فنا نوم دفرهاد نه شو
(اشرف مفتون)

ای افغانه

بیا وخته د امتحان دی ای افغانه
په همت دی دیلار مینه کړه ودانه
بی کارو، لویه بلاده ښه خبر شه
خان دی خلاص ساته همیش له دی بلاته
نن د کار او د خدمت مسابقه ده
گوره وروسته پاتی نه سی له هیچانه
نوی روند نوی نظام نوی بنادی ده
نوی کار نوی همت غواړی لثانه
علی هلی دی شروع به پیره مینه
د ملی ژوندون تنظیم ته په مامورانه
په دی لار کښې مال اوسې چارو دواړه
دا ایجاب د زمانی دی قدر دانه
نفاق اوږدی بدیښی وژنی قومونه
په وحدت کښې شته خوندونه پر بهانه
تول یولاس او هم یوزده شې په مینه
نوبه لوپشی په دنیا کښې له هر چانه
دلورنیا او ترقی ناوی سمبال کړه
سینکا رونه ورته کړه خو غو شانه
د وطن خدمت له هر څه نه ضرور دی
گوره نقشې په دی چاره کښې سترومانه
د شخصي گټو له تیر شه د ژبه سره
د ملی گټو تلاش گوډه چا ناله
راختلی چه ښه لمر د جمهوریت دی
«غمشریک» زړه هم خالی شوله ارامانه

د سچنی رسوایی

مینځه چه رسوا شې نور رسوا دی شې
دا که تماشا شې تما شا دی شې
زه خو ویره ترس په زړه کی نه لرم
یار که نا اشنا شې نا اشنا دی شې
مخکښی که په پټه خو له سیزلم زه
اوبل که بر اعلی شې بر اعلی دی شې
ژوند ستره چه مینه به وی ژوند نه وی
غم که بی بها شې بی بها دی شې
ژوند کښې چه بیلتون نه وی بی قدره دی
دا حمله که ویشی راځی بالدی شې
زه «منت یار» مینه خپل معراج گنم
ژوند که نابیناوی نا بینا دی شې
منت یار



خشخشی دریا

«آنجیل» مانند همیشه خندید . خواهر خوانده اش با لجه جدی گفت :

— این بار کپ هایم را به خنده تیر نکن ، بسیاری از دخترها میخواهند مردان جوان را شکار نمایند مگر تو اصلا سر شان ری نمی زنی .

«آنجیل» که با زلفهای پیش بازی می کرد باز هم خندید . خواهر خوانده اش با عصیانیت گفت :

— باز هم خنده ، بسی کن دیگر آخر من با تو جدی صحبت می کنم . «آنجیل» که لبهای عقیق رنگش را کم کم می گزید پانگاه های ژرف سوی خواهر خوانده اش دید و گفت :

— من گدی ها را دوست ندارم ! خواهر خوانده بار دستهایش از کومه های آنجیل گرفته کش کرد و گفت :

— خی تو چی را دوست داری ؟ «آنجیل» که از چهره اش حالت انتظار نمودار بود ، آهسته آهسته به تفریکاه قدم می زد و برگ های ابلق خزان زده را از صورت گلها جمع میکرد . ناگهان در برابر دیده های خواهر خوانده میخکوب شد . از بساز و آن او گرفته با نیروی مندی تکان داد . بعد دستهایش را به گردن وی حلقه کرد ، صورتش را به صورت او چسبانید و دهانش را به گوش راستش نزدیک ساخته زمزمه کرد :

من هم چیزهایی را دوست دارم . خواهر خوانده لبهایش را به گردن بلورین «آنجیل» مالیده گفت : — چه چیزها را دوست داری ؟ «آنجیل» که برگهای پر نقش و نگار خزان را به گیسوهایش بسته بود .

میان باریک داشت و سینه فراخ گردن بلند و بالای متناسب چشمهای آبی و پستانهای بر جسته ، ساق های خوش ساخت و اندام زیبا جلد لشم و پاکیزه . اش گند می مایل به سیاه بود . دندان های صد قی ، لبهای یاقوتی و بینی قلمی چهره مقبولش را مقبول تر جلوه می داد .

دختر نورس جازانه بی بود . آرایش و فیشن رادوست ندا شمت . لباس ساده پاک می پوشید .

قشنگی طبیعی اش را صفا نگه میداشت . موهائی سیاه تیره رنگش را که تا به کمرش می رسید چنان شانه می زد که از پاکیزه گی می درخشیدند . نامش «آنجیل» بود .

بر خورد جلب داشت . با گرمی قول می داد . در جریان احوال

بر سی و معاشرت لبخند دل انگیز پیشکش مینمود .

رده لایبا ختگانش زوبه فروزی بود .

...

مردانی که به گونه های رنگارنگ در برابرش قرار می گرفتند ، او با بر خورد شجاعانه و آزاد خویشی چنان مات شان میکرد ، مثلیکه وی دختر جوان زیبایی نیست ، بلکه مرد زور مندی است که بر کرسی قدرت تکیه زده و بر تمام امور آگاهانه تسلط دارد .

بر خورد او با مردان جوان دلخواهر خوانده هایش را ریش ریش میکرد .

روزی یکی از خواهر خوانده هایش گفت :

— «آنجیل» تو با مردان جوان طوری برخورد مینمائی مثلیکه با خواهر خوانده های تو به رو هستی .

فریاد زد :

— آزادی و آدمیست را !

این را گفت و خواهر خوانده اش را سخت در بغل گرفت . بعد قشنگش داد .

و هر دو خندیدند . خودش بلند می خندید . خیلی هم بلند انبوهی از تماشا چیان به دور شان کرد آمدند . خواهر خوانده اعتراض کردن گفت :

— آرام باش ، شرم اسب شرم ! او همانگونه قشنگش میداد و می خندید . ناگهان رهایش کرد و با شتاب بخچه اش را از زیر گل بو ته گرفت و فرار نمود .

خواهر خوانده آنجیل که از خجالت پیشانی اش عرق کره بود با شتاب به دنبالش گام بر داشت و صدا زد .

— صبر کن ، صبر کن کجا می روی من هم میایم .

«آنجیل» که در برابر نگاه های شگفتنی انگیز سیل بنیان به سرعت می دوید و گیسوهای الفاصکو نش در مسیر باد ملایم عصرانه تیت و پاشان میگردید با صدای بلند موزون گفت :

... * * *

— تو هنوز این شجاعت راننداری لحظه های بعد «آنجیل» در یکی از کافی های پس کوچه شهرچای سبز هیل دار را از چایک جانان به پیاله ترکستانی می ریخت و شوپ شوپ در دهانش فرو می برد . او در حالیکه دیده هایش به تصویری بخیه شده بود غرق شتیدن ریکارد های مو سیقی بسیار قدیمی بود . ریکارد هایی که رد تمام شهر تنها در همین جا یافت میشد .

«آنجیل» طوری در جهان درونش سر گردان بود که وقتی به خود آمد ، ستاره ها در دل آسمان نیلی فام چشمک می زدند . و از خطا ساعتش را دید و از جا بر خاست آنجا هیکه بول جایش را میداد نظرش را مردی جلب نمود که با آثار های سپید مویش بازی میکرد و از زیر عینکش گرم مطالعه بود . آهسته به او نزدیک شد و کتابش را با بر داشته به خواندن پرداخت . مرد که بگانه مشتری با قیامده کالی بود به شدت تکان خورد به دنبال کتابش جابر خاست ، دزین حال پایش به

پایه میز بندشد و به روی افتاد و میز هم چپه شد . کتاب های دیگر مراهم تهروری میز بود تیت و برگ گردیدند تا که مرد خواست از جایش بر خیزد ، «آنجیل» کتاب ها را گرفته سوی پارک به دویدن آغاز کرد . مرد به خاسته از دنبالش دوید «آنجیل» خنده کنان پیش پیش می دوید و مرد که چند گام عقب تر بود زمزمه میکرد :

— عجیب دختری ... عجیب دختری ... تا که مرد خود را به «آنجیل» رسانید . او نام کتابها را خواند و در بخچه اش پیچا ند . وقتی مرا به نزد او رسید . وی روی سبزه های سرد تیر ماهی چت افتاده بود می خندید و در اثر خنده پستانهای کلو لاش می لرزیدند . مرد با نگاه های خشم الواء جانب او می دید ولی او می خندید و می خندید . بعد پایک جست بر خاست و دوازده های مرد محکم گرفت مرد در برابر زیبایی او ست شد ، درین هنگام «آنجیل» گفت :

— به خاطر کتابت بهایت قهر هستی ؟ مرد که زبانش بند بند می شد و اندامش می لرزید گفت :

— بلی ... «آنجیل» بی آنکه چیزی بگوید ، بخچه اش را بر داشته در پیش چشمهای او باز کرد . وقتی گره های بخچه باز شد ، روی پاهای آنان مقدار زیاد کتاب و ریکا رد روی هم افتاد .

«آنجیل» بازو های مرد را به سختی قشرده اشاره به کتاب ها و ریکارد ها گفت :

— بردار این ها را برادر ! مرد که با شگفتی دختر را تماشا می کرد پس از لحظه ها خاموشی تحت تاثیر احساس مرد انگسی گفت :

— بردار اینها را بر دار ! کتابهای خود را هم به شما بخشیم «آنجیل» دستی به موهای مرد کشیده و با تبسم گفت :

— ممنون ای مرد سخاوت مند ! آنکه کتابها و ریکارد ها را باز هم ابر میان بخچه پیچانید از کنار مرد دور شد ، چند قدمی گناه او را فاصله گرفت ، دست چپش را که خالی بود به رسم خدا حافظی تکان داد .

مرد که در جایش میخکوب بود با



نگاه هایش او را دنبال میکرد .
(آنجیل) در پرتو نور شیری رنگ
ماه خرامان خرامان می رفت و به
نور موزون شیطانی میزد. هنگامی در زیر
درخت پنجه چنار رسید توقف نمود
مرد هم آهسته آهسته به دنیا لش
گام بر داشت . هنوز
کمی فاصله داشت که
(آنجیل) در پرتو نور شیری رنگ
ز بس کوچه های خیا لهای بیرون
شد ، شعله های آتش کتاب ها را
بعد . مرد با تعجب نگریسته گفت :
عجیب دختری .. عجیب ..
دختر آرام ریکاردها را
شکستند پارچه هایش را یک یک بر
زبان هایش سر کش آتش می انداخت
مرد از میان شاخه های طلانی رنگ
آتش بانگاه های زرقش دختر زیبا
و بیباک را می بوسید . دختر چنان
محو تماشای بازی با آتش بود که
چهره آتشین اش هر دم آتشین تر
می گردید . آنگاه هیکه زبان هایش
آتش هر چه بلندتر در اهتزاز بودند
ناگهان دختر با شتاب دستها را
در میان آتش فرو برد و یک کتاب
نیم سوخته را برداشت . گیسو های
انبوه دختر از دود سوئی گردن بلندش
روی آتش لغزید ، مرد وار خطا از
روی بلکه خیز زد و مشغول خاموش
نمودن گیسو های دختر شد . درین
آوان دختر زود زود کتاب نیم سوخته
را ورق می زد و چیزی را در لایه
آن می پالید . دختر تابلویی را که اند
بای آن با خط زرین چیز هایی نقش
شده و کم کم گوشه هایش را آتش
گرفته بود بر داشت و دود پخش جا
داد بعد کتاب را دو باره به آتش
انداخت .
مرد که باز لهای دختر بازی می
نمود گفت :
نزدیک زلفهای تو آتش گرفته

دستها یش می مالید سوی تل
خاکستر اشاره نموده گفت :
این است سر انجیل چیز های
بازاری .
اندرین وقت ناگهان فریاد مرد بلند
شد .
آخ سوختم ، سوختم !
(آنجیل) متوجه گردید که لباس
مرد را آتش گرفته و او با شتاب
جانب دریا می رود . دختر بیخیال
خنه را سرلاده . نرم نرم خنده اش
بلندتر و بلند تر شد و انعکاس آن از
دستها یش می مالید سوی تل
خاکستر اشاره نموده گفت :
این است سر انجیل چیز های
بازاری .
اندرین وقت ناگهان فریاد مرد بلند
شد .
آخ سوختم ، سوختم !
(آنجیل) متوجه گردید که لباس
مرد را آتش گرفته و او با شتاب
جانب دریا می رود . دختر بیخیال
خنه را سرلاده . نرم نرم خنده اش
بلندتر و بلند تر شد و انعکاس آن از

های (آنجیل) به دیوار های پرازد
نصویر ، از تصویری به تصویری
می لغزید تا که آمده آمده
مرد را یافت . مرد گرم
مطالعه بود . (آنجیل) بی محابا از
جایش برخاست و رو به روی مرد
در میز او نشست . مرد ، که متوجه شد
بدون هیچگونه تشریفات گفت :
- توهستی ؟

بهار آمد و درخت نخل بر آورد و بلبان مستند

شادمانی

بهارت ذوقگاه راستان باد
نوبین رنگ تورشك باستان باد
همی خواند بگوش هرگل تو
بشود شادمانی باستان (باد)

سرود

نوی من نوی دازدانی است
سرود من - سرود جاودانی است
فغان شعله خیزمن دراین دشت
چراغ روغروان زندگانی است

عشق به میهن

نوکوبی بت پرستم، بت پرستم
که من هرستگ خاک خود، پرستم
بداغ میهنم سوزم چو لاله
که من پرورده این کوه و دشت

پرورده نغمه شعر

چمن پرور گلستان پرور اند
گلستان شود مرغان پروراند
محیط ساز گار نغمه شعر
بسی مر د سخندان پروراند
از: (دکتور شمع ریز)

رباعیات

بنمود هر آنچه را به بستان بگذشت
افسوده می و خوادى گلستان بگذشت

در دشت وچمن بیک بهار آمده است
نوبت به گل وباد وبار آمده است

آن آب که یخ بست روان گردیده
بنگر برخشی چه مهربان گردیده

آن چیز که دل می طلبد ، آن نبود
دیدم همه جا سرود خرامان نبود

در حلقه باغ هست نرگس چونکین
دیدم که فتاد چشم نرگس زمین

بگرفته روان میمان میباشد
بزوداد بین چه شادمان میباشد

گل هست بهر سمت ولی جان نبود
هر جا نگریم زلف پریشان نبود
(عالمشاهی و نقه)

بر خیز بیا بین زمستان بگذشت
شد سبز چمن لاله بصحرا آمد

بر خیز بیابین هزار آمده است
بگذشت غم ورنج زمستان از باغ

برخیز بین جهان جوان گردیده
بی مهری و سردی که دیدیم زوی

برخیز که درطرف نظر جان نبود
سرواست فراوان گلستانه است بهرباغ

گل است اگر چه همه چون در زمین
کردی تونگه بروی نرگس از ناز

چین گریه عذار میزبان میباشد
آن چین که برخسار جهان بود زدی

دردیست مرا که بیتو درمان نبود
ازاین سبب است خاطرمن زادپریشان

کیست ؟

کیست ؟

دربین نیمه شب

ایشم در میزند

کیمست ؟

دربین شام تار

دربین من آمده است ؟

دردنورم داد باز :

مرغ خیال مرا، درزین آسانست

باش بگو !

آمد

باز بدروازه کوفت !

دل بپر می تپد ،

این تپش دل ز چیست ؟

دردنورم آرام شد

انانی باد بود !

باز خموشی گفت

سایه بر اوراق من

و آنچه بچشم خود، روشنی و سایه هاست

کیست ؟ چنین پشت در:

تند نفس می زند

می فشردنم نرم شانه به پهلوی در

فتش فش دامان کیست ؟

دست لطیف که بود ؟

پنجه بدرکوفت باز

ناخن زیبای اوست

روشنه شرم گسیخت، بازگمان صداست

باش بگو !

آمد

دل به تبیلن فتاد

دیدم سیاهی گرفت

بر لب من خشک شد ،

زخمه (آمد)

در بکشورم قرار

بکدوسه ره پی به پی

خیج زدم گیتی ۱۹

هیچکس آنجا نبود ،

لیک پس ازیک سکوت

روح دوسه دخترک

هوزده بگریختند

البه شعر بود :

سربتن من گذاشت ،

عشق طلسم خداست !

از: (توفیق)

از مقدسه مغفی

((لحن داودی))

مژده ای دوستان بهار آمد

کلك هستی بدیده گار آمد

آسمان آ ب زلدگی بارید

ایر نیسان گهر نثار آمد

بر بساط ز سرورین چمن

شبنم صبح نقره گار آمد

باغ را غنچه امید شگفت

در چمن نخل دل بیاد آمد

سرو قامت کشید و سیزه مید

آب حیوان به چشمه سار آمد

پنجه گل گرفت دامن سرو

رقص رقصان بجو گار آمد

باد آراست زلف دختر باغ

هرش عاقبت بکار آمد

دل دوشیز گان باغ شگفت

شور بلبل ز شاخسار آمد

از در ، دل بگوش جانم دوش

ناله مرغ بقرار آمد

لحن داودی از نسوای آتش

گرم پر شود و آشکار آمد

فت مستی کن و نشاط انگیز

که زمستان شد و بهار آمد

ناغان طرح نو بیاد گفت

هر طرف گل به جای خار آمد

بهر تمیز نقش تازه باغ

کلك (مغفی) پیری نگار آمد

نامه

چه میخواهی برای تو بنویسم ؟ چه میخواهی بتو بگویم ؟

تو ایمانه وجود مرا بریز کرده ای و بیش از یازده سال است که نفس و خون و زندگی من هستی . دیگر چه چیزی دای توانم بتو بفهمانم که تو آنرا ندانی ؟ آیا تو در آغاز و انجام همه اندیشه هایم قرار نداری ؟

اوه ...! محبوبه ام ماه گاه بنظرم می آید که تو خود من شده ای و وقتی با تو حرف می زنم مانند اینست که با روح خویش سخن میگویم . پس آنچه در صفحه خاطر من است بفراوان و بین چگونه ترا دوست میدارم .

تو دیرزمانی ندادی من بودی و اکنون موجب تسلی خاطر من هستی . نگاه تو بقدری دلربا و بیخندت باندازه ای شیرین و وصف ناپذیر و بیارامیت اقتدر از پرتو صفا و فداکاری و عشق درخشان است که من سوگواری و غم و غم خویش و آرامش می کنم و از تماشای چهره فریبنده ات دل چون شب تاریکم روشن میگردد .

هر قدر اندوهگین و دلشکسته باشم وقتی کنار تو هستم بنظرم می رسد که هنوز نور عشق و نیکی بتی بدیدگان و روح داخل می تواند شد .

تو که روزهای سوگواری و غم انگیز فراوان را از من دور کرده ای . تو که روزهای جشن و سرور بسیاری برایم فراهم ساخته ای و بارها هم جشن بگیر . و همانگونه که ستوده ای خوشوقت باش و همانطوریکه خوبی شادمان باش و همانقدر که محبوبی سعادتمند باش . آسمان پیشانی زیبایت را از ابرهای زرد و غم و اندوه پالا کن و دل ارجمندت را از پیرشانی واضطراب و ناآسودگی و تیرگی بزدای . شایسته است که زندگی تو چون آسمان صاف و روشن باشد .

از: (لطیفی کهن)



آشنائی با حیوانات باغ وحش

خانم «کارولین» متصدی یکی از باغهای و حش آمریکا، درین روزها تصمیم گرفته دخترش «ژولی» و باحیوانات آن باغ آشنا سازد تا پس از مرگش بتواند وظیفه مادر را بخوبی دنبال کند. خانم کارولین هر روز «ژولی» را به باغ میبرد تا شکل بر خورد با حیوانات، مخصوصاً حیوانات درنده را بفهمد و جرئت حاصل کند.

شما درین عکس ژولی و مادرش را در کنار یک شیر ملاحظه میکنید.



بالهای مصنوعی



آقای «والتر کر نلیوس» انگلیسی که همشهرها نش معتقدند، عقل سلیمی ندارد.

چندی پیش با بالهای مصنوعی که ساخته خودش بود، به عقب پام سوپر مارکت بزرگ شهر که در حدود بیست متر ارتفاع دارد، رفته و شروع به پرواز کرد اما چندان دقت بعد ناگهان تعادلش را از دست داده و در مقابل مقابل چشمان وحشت زده مردم به زمین سقوط کرد. در طی این سقوط «والتر» مجروح شد و لی از عملش مأیوس نبود و میگفت: ممکن است بزودی اقدام به پرواز دیگری بکنم.

پدر و سترن ایتالیا

چندی پیش کارگران معروف ایتالیائی «سر جیو لئون» که به «پدر و سترن ایتالیا» معروف شده است، و چندین و سترن معروف از قبیل: «بخا طریک مشقت دلار» «زشت، زیبا و بد»، «بخاطر چند دلار بیشتر» کار گردانی کرده کار گردانی یک فیلم و سترن دیگر را آغاز کرد درین و سترن که هنوز نام قطعی آن تعیین نشده «جولیاناجما» هنر پیشه معروف نقش اول را بعد دارد.

کارخانه برق آبی بار ناکتور نونرو نهای سریع تأمین می کند.

تبدیل آب شور به شیرین

در اراضی خشک و بایر گازاقستان شوروی، واقع در امتداد بحر خزر، دستگاه بزرگ تبدیل آب شور به آب شیرین تأسیس گردیده است. این دستگاه در هر شبانه روز بیش از صد هزار لیتر مربع آب شور را به شیرین تبدیل می کند. نیروی برق مصرفی ساعت این دستگاه را یک



((فی دانای)) ستاره معروف

فی دانای ستاره ای که با شرکت فیلم «بانی وکلاید» موفقیت کسب کرد و بشهرت رسید، درین اواخر تصمیم دارد، در یک فلم و سترن، نقش زن هرزه را بازی کند. و قتی یک خبر نگار از «فی دانای» سوال کرد: چطور حاضر شده اید این نقش را بپذیرید؟ جواب داد: اکنون مطمئن هستم چون شهرت و موفقیت من بعد بیست که ایفای چنین نقشی بمن لطمه نمی زند.

گداگر

مردی تنومند که لباس زنده ای به تن داشت درجاده ی عمومی مقابل مردی ایستاد و طلب پول نمود. مرد باعصبانیت به طرف وی خیره شده و گفت:

- خجالت بکش. با این سرو کله مقابل مردم میایستی و پول میخواهی.
- چرا آغا چاره جز این ندارم.

- چراندا ری.
- بخاطر اینکه چندی قبل بدون تقاضا پول های مردم را دزدیدم آنوقت مرا دؤبه سال حبس محکوم نمودند.



خوب حالا پیشنهاد مرا در مورد ازدواج قبول داری؟

بیغم باش

بعد از نصف شب کسی به شدت در اتاقی رادر هوتلی کوئید مسافری که درین حادثه از خواب شیرین برخاسته بود باعصبانیت پرسید:

- کیست؟
آن شخص فریاد برآورد:
- هوتل در گرفته وشعله ودود در هوا بلند است.
- ببخشید اشتباه کرده اید اینجا اطفائیہ نیست.

ژوندون



بدون شرح

نجات با پول

مردی فرانسوی وقتی بخانه آمد با خوشحالی زیاد روبه خانمش کرد و گفت:

- خانم، خبرخوشی برایت دارم!
- خانمش پرسید چه خبر است؟

من امروز یکنفر را از مرگ حتمی نجات دادم.
- بگو چطور؟

- وقتی فقیری پول را به دست می دید. گفت: اگر این پول را ندهی از خوشحالی زیاد میمیرم.
من هم پول را باو ندادم. تا از خوشحال زیاد نمیرد.

مشکلش کجاست؟

معلم منطق، برای آزمایش فکر و تعلیم شاگردان خود سه تا از دختر های صنف گفت:

- فرض کنید که شما دویک کشتی شکسته باد بان دارروی دریا سرگردان هستید که یک دفعه از دور یک کشتی پیدا میشه که دوصد ملوان حریص وزن ندیده و تشنه عشق، سوار کشتی اند برای فرا ر ازین مشکل چه کار میکنید؟

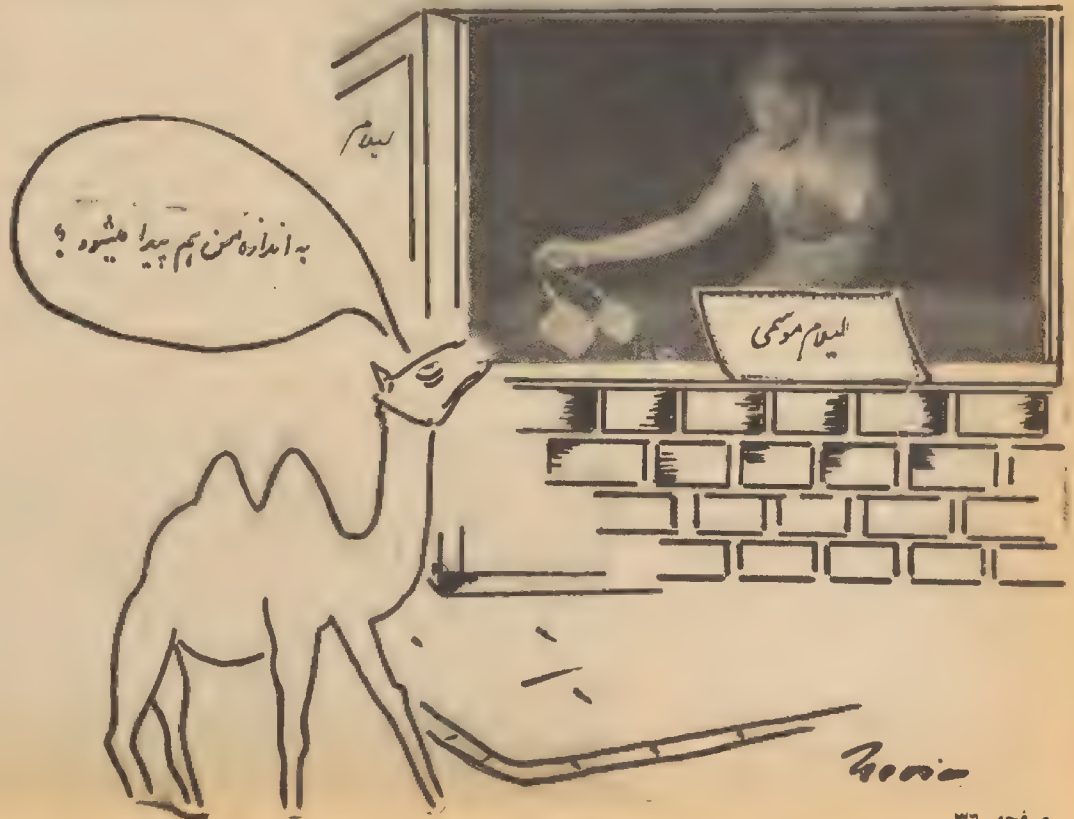
یکی از دختر ها جواب داد:

- فوراً سعی میکنم دور شو م و از حدود کشتی قرار کنم.
دومی جواب داد:

به کشتی رانها میگویم که کشتی رانی میکنیم و به کمک آنها احتیاجی نداریم.

سومی که مو طلایی و دختر زیبایی بود گفت:

- من این موقعیت را خوب درک می کنم، ولی نمی فهمم «مشکلش» کجاست؟



حيله طفلانه

پسر کوچکی که میخواست صبح به مکتب برود نزد مادرش رفته گفت:

برای من پنج افغانی بده.

مادرش پنج افغانی به پسرش داده و گفت:

این پول را چه میکنی؟

هیچ مادر جان پول را به فقیر میدهم.

مادرش باو پنج افغانی داد و گفت: مرد فقیر حالا در کجا هست.

پسرک جواب داد:

مرد فقیر حالا در بیرون دروازه شیرین می فروشد.

مادر سختگیر

نوجوانی در ساحل فریادی را شنید همینکه رو برگرداند دید که درامواج ابحار دوشیزه ای در حال غرق شدن است. او خود را در آب انداخت و چندین بار زیر آب رفت تا اینکه دختر زیبا و جوان را که غرق شده بود از آب بیرون آورد در ساحل مادر آن دوشیزه انتظار میکشید در حالیکه به نجات دهنده دخترش غضبناک می نگرست از او سوال کرد:

پسرک، فوراً بمن توضیح بدهید اینقدر دیر در زیر آب بادهختر من چه میکردید؟



این مرد تشنه است؟

نه بابا او فقط آزرده است که چرا بوتل از دستش افتاده و شکست

فقط يك پشك

در صنف در ساعت انشا معلم موضوع تو صیفی جالبی: «پشك من؟ را انشاء میگفت و بجهای لا یق هم فو را نوشتند و به معلم دادند، معلم موقع صحیح متوجه شد که انشا زلمی با انشا صابر برادرش هر دو يك رقم است بدون بکهزاده پس ویش. دوبرادر را صدا کرده گفت:

بسیار عجیب است چطور انشاء هر دو شما عین یکدیگر است؟ برادران گفتند:

برای اینکه هر دو یمايك پشك داریم



کار در هتل ماسلاسه است. فقط به سر و صورت رسیدگی کن و جوب ب بده: (جانداریم)

بدون شرح



آئینه

شکارچی که خیلی قوی هیکل و تنومند بود تازه از جنگل برگشته بود و با حراوت زیاد برای دوستانش مشاهدات خود را تعریف میکرد.

— بلی ... روزی وقتی وارد اتاقم شدم بایک خرس قوی هیکل و مهیب روبرو شدم ... میتوانید حدس بزنید چه کردم؟

یکی از دوستانش با خونسردی گفت:

— حتما زدی آئینه را شکستی !!!



جاکت یخن بلند

يك پسر كوچك را برای معاینه نزد داکتر بردند ... داکتر بعد از معاینه از بچه پرسید:

تابحال تکلیفی از ناحیه گوش و بینی حس کرده ای.

پسرک با آواز خفه ی گفت:

— بلی.

داکتر با خوشرویی گفت:

— چه وقت زیاد تر تکلیف حس میکنی؟

بچه گفت:

وقتی بخواهم که جاکت ببوشم و یا بیرون آرم.



در عجب سر پا نیني گیر مانده ام. کاش اصلا سکی یاد نمیداشتم.

از دوستانتان

نقاط برجسته طبیعی در ولسوالی بگرامی

۱- شاخ برنتی: در کتاب (لغات عامیانه فارسی افغانستان) و در یک مقاله با عنوان «از عیاران تا کا که ها» که در مجله لمر نشر گردیده از آن یاد شده. مردم میگویند که این شاخ از بسکه مغرور جان خود بود هر سال یک حصه اش میافتد. هر چند که (شنیدن کی بود مانند تأییدن قرار شنیدن کی پلنگ هم ندارد.

۲- صفت جانان: یک جای فو- لکوری در سیاه پینی است. میگویند که اصلاً در صفت جانان (بوده خواهد بود بهر حال در نو روزها میله جای است و چشم انداز مقبول دارد. هر چند راهش خوب است لیکن از اینکه اطرافش (چقری ها و جر ها ندارد جوانانیکه (سبزه لغت) کردن میبرایند از کرد های سبز و یک لخت که میانه شان کدام چار دیواری نیست. خرامان خرامان طرف صفت خوانا که درین سالها از سر نگشت ازهرانی تخریب شده، میروند. سال های پیش یک سنگ لخشان هم

داشت، در نزدیکی سیاه پینی یک قبرستان پهلوی یک جوی قرار دارد. برای تطبیق این حکم شاعرانه که «بر لب جوی نشین و گذر عمر بین» بهترین جای است. روشنفکر ها که میفهمید که هیچوقت پای عیسی در آن جای خطر ناک نمیرسد نامرده ها سرپا لاکنند، طرف سبزه ها دیده و چیز ها می مثل این رباعی را میخوانند:

ای کاش که جای آرمیدن بودی
با این ره دور را رسیدن بودی
ای کاش پس از هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بردمیدن بوای
و مردم طرف شاخ متکبر برنتی اندیده
و اینطور چار بیتی هارا میخوانند:
سر کوه کلان جفت پلنگ است
صدای ناله و دوتا تفنگ است
جوانان خوش بپوشید خوش بگردید
که بالین قیامت تخته سنگ است



شعر دل انگیز

ایکه زیباترین شعر دل انگیز منی
در نگاهت همه آهسون همه عشق و همه ناز
گرچه ازم تو رمیدی گل بی خار دلم
ساغر من بخدا ببتو زمی گشته تپسی
ببتو شبها بنگار غم و اندوه دلم
در دل شب که بغواب روی تری
(شاهدیان) باش و میندیش که چسان ببتو منم
گرچه ای آتش دل عشق غم انگیز منی

(یونس شادمان)

از فیض محمد فیضی

مبارک

ای مه واد مردان جمهوریت مبارک
قوم شجاع افغان جمهوریت مبارک
کز روی صلق و یاری گفتم پیادگاری
ای زاده دلبران جمهوریت مبارک
بگلشته رنج و غفلت آید زمان راحت
ای مسکن غیوران جمهوریت مبارک
هر که در آرزو بود دانه به گشت گو بود
فی الجمله گشت خندان جمهوریت مبارک
ای عسکران سر مست کرج و تفنگ بردست
مانند شیر غران جمهوریت مبارک
ما هم سلام داریم صدا احترام داریم
بر جمع کار دانان جمهوریت مبارک
من فیضی، غزلخوان مسکونه بدخشان
گفتم ز روی ایمان جمهوریت مبارک

جمهوری

دل آزاده ما بوده است خوشدل و جمهوری
خوشا بر حال ما گشتیم و جمله یار جمهوری
ز احوال غریبان پرس و پس اندر کجاها بود
بصد رنج و آلم بودیم که شد اظهار جمهوری
سراسر کشور محبوب مادر شد
رسید در گوش ملاز هر طرف آثار جمهوری
به کیزان رفته بود رخ نوای کشور افغان
عجب در آن و گرم است دوستان بازار جمهوری
هر سبها بود در دل های زار و ناتوان ما
کجا روزیکه بینیم ما همه دیدار جمهوری
دو چند گردیده جاری طبع من آید و ستان اکنون
چو بیلل میزنم صد ناله در گلزار جمهوری

چو شیر از دام چنگل بخوان مستانه ای و فیضی

که هر کس دوست میدارد بسی اشعار جمهوری

(فیضی) ۲۲ - میزان ۱۳۵۲



آتش نگاه

آتش نگاه می بود
چشمش نگاه آسمان داشت
در چشم آبی اش،
رنگ هزار گونه نوا زش نهفته بود.
چشم او راز بود
قصه بود و شعر بود
زان بود که در نگاه نخستین او دلم
و قصید و خنده گرد و تپید و زخویش
رفت.

باری بخود شدم
در خاطرم رسید
دل روزی گفته بود:
(شیر سکو ت من،
وین بزم خلوت،
در خود امید عشق کسی را نمی کرد!)
هان: ای دل حزین
ای قلب پر ز کین
آخر چه خنده می دی و در یک نگاه

گرم
مستانه سو ختی
دل خنده کرد و گفت:
بیجا نمی تیم
بیجا نمی روم
دیدم که ساغر شش نشانی
داشت:

(رحیمه مقوم م)

صفحه ۳۸

قتل در یک روز بارانی

دایود از ضیاء روشن



خالد متهم به قتل

بخاطر آورد و جوانی اش را که با بست در عقب میله های زندان بگذرد و بالاخره قلم بر داشت و اعتراف کرد به مجادله که میان او و مقتول صورت گرفته بود و اعتراف کرد به کلماتی که شنیده و احتراز نتوانست از آن بکند.

بولیس مسطنتق این همه جرایم را از لایله اوراق تحقیقاتی جریانی حادثه قتل در مکروریان معلومات داده علاوه کرد:

سه نفره یارک عزیز احمد، جمعه، عیسی و یک خانم بلغاریائی که حادثه را از نزدیک دیده بودند موضوع را به پولیس روشن و واضح ساختند و جریانی حادثه را نقل کردند که نقل

قول همه شان هما ناقتل سید احمد پسر حمیدالله جوان ۲۵ ساله کارگر برق ماهیپر توسط خالد پسر عبدالکریم شاگرد دهم لیسه محمود طرزی بوده است و خود قاتل هم به مجادله خویش با سید احمد معروف شده است که این همان مجادله بوده که یکی را قاتل و دیگری را مقتول درج اوراق تحقیقاتی دستگاه پولیس ساخته است.

و تنو مندتر بود، خالد را دنبال کرد... اما سو زشی شدیدی در قلب خود احساس کرد، دستهایش را بروی قلبش که زخم بر داشته بود نهاد و تا پنج متر خالد را دنبال کرد... اما از آن پیشتر نتوانست قدم بر دارد و بزمین افتاد... دوباره درخواست و بزهم بزمین افتاد... باران شدت گرفت و قطرات خون را از روی سرک باخود زایل ساخت... دو نفر دویدند... سید احمد را بلند کردند و بی کار از کار گذشته بود، مو تر حاضر شد و مجروح را به شفاخانه انتقال دادند... اما اجل کارش را ساخته بود و طرف معامله را باخود برده بود، نمایندگان قانون سر رسیدند، باز پسری آغاز گردید، همه کس شهادت دادند که خالد دریافت قاتل است... ساعت ده همان شب به پولیس تسلیم داد و باز پسری آغاز گردید. خالد دریافت قاتل است... دومین و یا سومین سوال بود که آدم کش است... همان بود که آشک در چشمانش حلقه زد... گریست و فریاد زد بیادش افتاد که فا میل دارد بیادش افتاد که در مکتب است مبارزی ها و هم صنفی ها پیش را

با قلب مجروح، فقط چند قدمی قاتل را دنبال

کرد... اما فشار درد و مجامعش نداد

قدم بردار و بزمین افتاد... باران شدت

گرفت و قطرات خون را با خود برد.

برای کشتن یک مرغ هراس داشت... اما

سر نوشتهش او را قاتل ساخت و به زندانش افکند!

هنوز خیلی جوان بود در صنف دهم مکتب درس می خواند، در خانه فرزند بزرگ و پرومند فامیلش بود همه به او احترام داشتند و او هم به دیگران احترام می گذاشت و همه دوستش داشتند اما حوادث گاهی مسیر زندگی انسان را عوض میکند و همانطوریکه آدم نمیتواند پیش

جمعات را تکرار کن؟

اما آن جوان با تمسخر جملات دیگری هم گفت همین بود که طوفان آغاز گردید... فحش و ناسزا از هر دو طرف شروع شد و اجل بالها یشر را بالای آنها پهن ساخت نخستین پکس به الاشه جوانی که (هرزه) شنیده بود از جانب مقابل حواله شد او را نقش زمین ساخت...

چنگ بین هر دو در گرفت آله های جارحه از جیب هر دو بیرون حواله یکدیگر شد درین فرصتی بود که خالد، جوان هفده ساله چندین ضربه در عقب شانه های خود بگیرد... اما مجال داشت تا جوابگوی طرف مقابل که سید احمد نام داشت دزدو خورد یا شد لذا با یک حمله و بایک ضربه با آله جارحه به عمق یک اعشاریه سه سانتی قلب طرف مقابل را از کار انداخت، وقتی متوجه شد کار طرف را ساخت بفای فرار را نهاد و سید احمد هم که جوان تر

پیش کند تقدیر و سر بوشش هم در حادثات زندگی پیش بینی شده نمیتواند روی همین ملحوظ این هم که بیست از هفده سال نداشت مرتکب

جنایتی شد و قاتل از آب درآمد. و درپ آهنگین برویش باز شد میخواست

بکند و چگونه سر نوشت دایمی را برای او گسترده بود؟ فقط یک لحظه...

یک لحظه آنی و زود گذر بود که حادثه دردناکی زندگی اش را

زنگ زد و قاتلش ساخت... قاتلی که برای کشتن یک مرغ هراس داشت

وقتی برای انجام بازی های سیپورتی راه میدان های فوتبال مکروریان را

در پیش گرفت و زمانی که دو میدان سیپورت داخل شد ریزش باران مانع

سهام گیری زن و مرد در امور منزل

يك ضرب المثل قدیمی اروپایی میگوید : مرد زنی را می پسندد که حاضر شود خود را پای اجاق غذا در آشپزخانه قربانی کند، هر چند این نظریه دیگر تطبیق نمیشود اما این حقیقت را هم نمیتوان انکار کرد که طعم غذای لذیذ خانم به میزان عشق و علاقه شوهر نسبت بزنی که در ارتباط مستقیمی دارد، بناء این وظیفه خانم هاست که بخاطر نگهداشتن بیشتر



شوهران خود بخانه ، وقت بیشتری را در آشپز خانه صرف کنند . ولی اگر زنها در پختن غذای لذیذ ، در تهیه غذاهای مطبوع و در تدارك دسر خوان رنگین وظیفه دارند . همانقدر در شستن ظروف و سامان كم علاقه می نشان میدهند و حال آنکه مرد هاست که دست همت بر زنند و بشقابها را بشویند، باین ترتیب هم در ترتیب و پاکی آشپزخانه سهمی میگیرند و هم با مساعی مشترک دلخانم را بدست می آورند . همکاری در محیط خانه چه در سالون چه در اتاق خواب و چه در تریه بچه ها و بالاخره چه در آشپزخانه در بوجود آوردن يك فضای گرم و صمیمی نقش محسوس و خاصی دارد . اگر در پیر خورد های اجتماعی زن و شوهر در کنار هم دست در دست هم ظاهر میشوند و دیگران را نسبت به سعادت خود به غبط و امیدارند این نتیجه دلگرمی و صمیمیتی است که در محیط خانه با همکاری همدیگر اعمار نموده اند و این همکاری از آشپز خانه شروع میشود و تا تفاهم کامل می انجامد . بهتر است سراز همین حال به عکس نظری دقیق انداخته و چه بهتر که زن و شوهر های جوان خوشبختی خود را از آشپزخانه آغاز نمایند و در تمام عمر از لذایذ و خوشی ها بهره مند شوند .

زنان و دختران



زیر نظر : سیما غواص

نمایش لباس در هتل انترکانتی نمتال

بساعت شش شام روز دو شنبه ۱۹ حمل نمایشی از لباس های بهاری که بوسیله مدسازان افغانی طرح شده بود، در بالروم هتل امرکاسی نمتال به نمایش گذاشته شد.

بقیه در صفحه ۵۶



دندان سالم و لبخند زیبا

لبخند وقتی بر جذابیت و زیبایی چهره تان می افزاید که دندان های قشنگ و زیبا داشته باشید . مراقبت و زیبای دندان از همان بلوتولد آغاز میگردد .

این وسیله میتوان از خطر احتمالی جلوگیری نمود . علاوه بر آن نحوه برس زدن و انتخاب کریم دندان نیز برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است . همچنان میوه جات خام و سبزیجات برای حفظ سلامت دندان خیلی موثر است .

کرم خوردگی دندان که یکی از بدترین امراض دندان ها است ، غالبا در نتیجه افراط در خوردن چاکلیت و شیرینیجات بوجود می آید . برای جلوگیری از کرم خوردگی دندان معاینه داکتر متخصص لااقل سالی یکبار - حتی در صورت داشتن دندان های سالم - ضروریست، زیرا به

آشپز خانه شما:



برای خشك کردن ظروف ازسبد هاییکه مخصوص اینکاراست استفاده کنید.

محل یخچال شما در آشپز خانه است، در نظافت آن دقت نمایید، اگر یخچال تان بوی غذا گرفت آنرا خالی نموده بشوئید و چند ساعتی مقداری آمونیاك در ظرف دهان باز در آن بگذارید تا بوی آن به طرف شویه.

از گذاشتن اشیای اضافی در آشپزخانه خوداری کنید و همچنان ظروفی که طرف استفاده روزانه تان قرار نمیگیرند بهتر است دست تان نگذارید.

در نظافت آشپز خانه بیش ازهر اتاق دیگر دقت نماید.

کف و دیوار های آشپز خانه بهتر است از گاشی یا موزائیک باشد که هم قابل شستشو بوده و هم رطوبت تولید نکند.

شیشه ها و قوطی هاییکه آذوقه در آن قرار دارد نام شی را در آن نوشته به آن بچسباید، تا مشخص باشد و طوری قرار دهید که فو را

تشخیص نموده بتوانید، قفسه ویا الماری که دارای در باشد برای قرار دادن ظروف چینی و سایر اشیاء بدیوار نصب کنید.

مادر و کودک :

لباس کودک

انتخاب لباس برای طفل نوزاد برای حفظ سلامت و تندرستی کودک نقش عمده دارد. پوشاندن لباس خیلی گرم به صحت کودک مضر است زیرا اولاً کودک را بد عادت میکند و از مقاومت بدنش در مقابل سرما میکاهد ثانیاً اگر هوای بیرون قدری گرم تر شود لباس ضخیم موجب تب میشود که گاهی خطرناکتر از تب عفونی است.

البته مو قعیکه کودک شیرخوار می خوابد باید لباسش آنقدر گرم باشد که خشك نخورد ولی در اینحالت نیز باید روی صورتش باز باشد تا هوای آزاد استنشاق کند.

آشپزی :

سر بای رو اش

مواد لازم : يك كيلو رو اش - يك تيم كيلو بوره - ربع گيلاس آب - سه قاشق نانخوری آب ليمو - يك قاشق چایخوری زنجفیل میده شده.

طرز تهیه : رو اش را پوست کنید و سپس به قطعات مربع شکل ریزه نموده بشوئید، آب و بوره را بجوشانید وقتی آب و بوره جوش آمد رو اش زنجفیل و آب لیمو را در آن اضافه کنید. سپس بر حرارت ملایم مدت نیم ساعت بجوشانید.

گل

نکته های سودمند :

هرگاه چند شاخه گل زیبا خریده اید یا برایتان هدیه آورده اند و شما میخواهید روز بعد هم گل ها به همین اندازه تو و تازه و باطراوت باشند شب قبل از خوابیدن گلها را از گلدان خارج کرده و هر باین ترین طبقه یخچال تان قرار دهید، گل ها همچنان تازه و با طراوت خواهند ماند، صبح آنها را از یخچال کشیده انتهایشان را يك یا دو سانتی متر قطع کنید، سپس در گلدانی که محتوی آب کاملاً سرد و چند نکه یخ است، قرار دهید.

سالاد میوه:

چند قطره آب لیمو در ظرفی که سالاد میوه در آن قرار دارد بریزید هم طعم و بوی آن بهتر میشود و هم یوه ها در اثر مجاورت هوا سیاه نمیشوند.

بله مدل لباس جالب بهای برای دختران جوان

مسافرت ۴۲۵ کیلو متری بابا یسکل

این عمل امتحانی بود از قدرت اراده ما

اولین احساس که برای مان بعد از رسیدن به شهر مزار دست داد خیلی لذت بخشی بود. زیرا عده از رفقا و دوستان مان این عمل مان را غیر عملی میدانستند و می گفتند که ماز بین راه دوباره بر خواهیم گشت ولی اینطور نشد و ماموفق شدیم زیرا ما اراده کرده بودیم اراده مان برای

آن روز برف می بارید، برف تند و آزار دهنده، آسمان تازه داشت روشن میشد که مایسفر خود ادامه دادیم، سفری که ۴۲۵ کیلومتر برایمان طول داشت و ما آنرا در چهار روز با وجود خرابی هوا بپایان رسانیدیم. از مدت ها آرزو داشتیم که سخن و اراده خود را بکرسی بنشیا نیم و آنرا عملی نمایم. با وجود مخالفت های پدر و مادر و نزدیکان مان تصمیم



سلطان محمد کاسب



محمد فاسم متعلم صنف دهم لیسه حبیبیه



احمد فرید متعلم صنف ۱۲ لیسه غازی

مان قیمت داشت و این امتحانی بود از قدرت اراده که شاید در آینده برایمان ارزش فراوانی داشته باشد و این امیدواری برای ما بیشتر شده که می توانیم بمسافرت های دور و خراج ازمملکت نیز با بایسکل بپردازیم.

گرفتیم که به این سفر بپردازیم و آنرا عملی کنیم همه این تصمیم ما را نادرست و نامعقول میدانستند و آنرا دیوانگی می پنداشتند ولی ما اراده نموده بودیم که به این سفر برویم و از همه مهمتر این عمل امتحانی بود از ما، از اراده ما و بالاخره از شخصیت ما زیرا نمی خواستیم به اراده ما خلی پیدا گردد همان بود که روز بیست سوم حوت بر بایسکل های خویش سوار شدیم و راه مزار شریف رادر پیش گرفتیم.

– بلی آن روز پنجشنبه بود برف تند می بارید ولی مابه راه خویش ادامه دادیم.

راه دور بود ولی عزم ما محکم و خلل ناپذیر اوایل همان روز به چاریکار رسیدیم شب رادر چاریکار سپری کردیم روز بعد به سفر خویش ادامه دادیم در بین راه عده از موتور داران که از نزدیک ما میگذشتند، برای ما کف میزدند و هدیه میدادند و عده هم که از تصمیم



یک ناز چند نام

ما اهالی انصاری کلوله پشته وات از همکاری ها و همدردی های عمیق ریاست ترافیک وزارت محترم داخله کمال امتنان و اداشته واز اینکه با ترتیب پروگرامهای مرتبه از آمریت پروگرامها و واریسی و تنظیم که در قسمت سرویس ها بعمل آورده امروز سرویس های کلوله پشته ترانسپورت به موقع و طبق پروگرامهای معینه حرکت می کنند . البته قابل تقدیر است و این نشان میدهد که مامورین امروزه دولت جمهوری خود را خدمتکار مردم دانسته و با در دو مشکلات اجتماع خود ملتفت هستند ، چه میشود با این لطف اخیر مشکلات نهایی ما را هم حل نمایند و پروگرامهای کلوله پشته ترانسپورت را بشکلی ترتیب دهند که تا اخیر سر کهای خامه نیز حرکت نموده و مشکلات مردم بیچاره ای که وسیله حمل و نقل ندارند رفع سازند . و امیدواریم که این خواسته با جامعه عمل پوشیده و بر مومنت ما بیشتر بیفزایند .

تاثیر کتاب

دو دوست در گو شه خیابان بستاده بودند .
 باهم لطیفه های خنده دار میگفتند و بعد از ته دل می خندیدند یکی از آنها گفت :
 راستی میدانی زنم سه بچه زائیده و خودش معتقد است که علتش خواندن کتاب سه تفنگدار است .
 دومی خندید و گفت :
 ای وای : من بیچاره چکنم که زنم حامله است و کتاب علی بابا و چهل دزد را میخواند ؟
 فرستنده : محمد امین «نظری» متعلم صنف یازدهم لیسه حبیبیه شماره ۴

رشد اخلاقی جوانان

روان شناسان درباره صداقت و راستکاری دو نوع تحقیقات بعمل آورده اند : اول برای شاگردان چانس خیانت داده شده بدون اینکه آنها از اصل مطلب آگاه باشند در داخل و خارج مکتب تحت نظارت و مشاهده گرفته بودند که آیا از موقع استفاده کرده و یا اینکه کار محوله را بصداقت انجام میدهند . تحقیقات دوم در موضوع امتحان و درجه راستکاری شاگردان در داخل مکتب است طوری که معلم مضمون پارچه های امتحان را مطالعه کرده و ریکارد نزد خویش نگه داشته بود . بعد از آن پارچه ها را دوباره بشاگردان سپرده و از نزد شان خواهش شده تا هر کس تعداد غلطی های خود را شمرده با اساس آن نمره بدهند .
 تجارب فوق ثابت کرده که بطور عموم متعلمین ذکی ولایق بیشتر از صداقت کار گرفته اند درجه صداقت و امانت در بین شاگردان غبی و تنبل



در جستجوی دوست

اینجانب محمد حلیم از لیسه غازی خواهش مکاتبه را با کسانیکه به جمع آوری کلکسیون پول خارجی و تکت پستی دارند می خو اهم مکاتبه نمایند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
 لیسه غازی - محمد حلیم متعلم صنف نهم .

آرزوی مکاتبه را با خواهرانیکه به شعر و ادبیات علاقه داشته باشند دارم .
 آدرس : هرات ، لیسه مهری ، جمیله متعلمه صنف یازدهم (با)

من محمد طارق میخوام در قسمت الکترونیک و وسایل الکترونی در جهان امروز و رول آن معلومات داشته باشم کسانیکه در این قسمت معلومات تازه داشته باشند لطفا به این آدرس مکاتبه نمایند .
 محمد طارق از لیسه تخنیک عالی کابل .

میخوام با کسانیکه به جمع آوری تکت پستی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .
 آدرس : کندز - محمد نبی متعلم صنف یازدهم لیسه شیرخان کندز .

اینجانب علی احمد از ولایت لوگر آرزوی مکاتبه را با خواهران و برادرانیکه به موضوعات اقتصادی علاقه داشته باشند و در این رشته تخصص داشته باشند مکاتبه نمایم .

من محمد فاروق از لیسه استقلال آرزوی مکاتبه را با کسانیکه در مضامین ساینس علاقه داشته باشند دارم .
 آدرس : لیسه استقلال - محمد فاروق متعلم صنف نهم .

اینجا نب سخی احمد میخوام با کسانیکه در شعر و ادبیات معلومات و علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم .
 آدرس : لیسه نادریه - سخی احمد متعلم صنف دوازدهم .

هردی با نقاب بقیه

تا اینجا داستان :

دیک گاردون درین لحظه در اتاقش نشسته سخت سر گرم کار شبانه بود. یک مرتبه سرش را از کار بلند کرده به ذهنش خطور کرد که مدتها پیش تکت برای همین امشب ریزرف کرده بود خود شرا بسیار خسته احساس می نمود و تقریبا از تلاش خود برای یافتن سرنجی نا امید گشته بود. لاور نارهیلی برایش نامه نوشته و تقاضا کرده بود که پولیس هر طوری شده در قسمت پیدا کردن قرار داد تجارنی فعالیت جلی بعمل آورد. اما از دیدن نامه متوجه شد که نویسنده میخواهد سهو و اهمالی را که در نگهبانیت سنسور تکبشده به گردن پولیس اندازد. دیک مصمم شد تمام غم و اندوه خود را یک طرف گذاشته به شنیدن کنسرت برود و به گاراژ خود تلیفون کرده از آنها خواست در عوض موتر خودش یک نکسی سر بسته برایش بفرستند ده دقیقه بعد در سالون کنسرت بود و در میان جمعیتی بیش از دو هزار نفر به آهنگهای استادان موسیقی گوش فرا داد.

در تفریح به سالون استراحت تیاتر بیرون رفته نخستین کسی را که در آنجا بر خورد کرد، یک مامور پولیس شعبه مرکزی بود که متوجه دیک در آنجا نشد. یک خفیه پولیس دگر زینه ایرا که به طرف بار می رفت زیر نظر داشت مامور سومی سگرتی برای خودش روشن کرده از دود آن کیف می برد و از حال مراقبت می نمود. صدای زنگ ختم تفریح را اعلام کرد و دیک خواست سگرت نیم سوخته اش را دور بیندازد، درست در همین لحظه متوجه نزدیک شدن یک لیمو زین بسیار لوکس شد یک راننده یونیفورم دار جلو در وارد و رودی او را از موتر فرود آمده، دروازه را باز کرد. از موتر محض یک نفر پیاده شد و دیک فوراً او را شناخت.

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پولیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیرو کمردر موزی است میسر آید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرو خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لاور فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سر قتمیرود تحقیقات پولیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی قرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد یکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به اهانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پولیس متعلق میشود و اینک بقیه داستان.

شما درست است آقای انسپکتر پولیس.

دیک اظهار نمود: «اما من بهتر می بینم که شما خود متوجه آن باشید. من خوش ندارم بیسک امریکایی بگویم که می خواهم او را از انگلستان اخراج کنم زیرا این مطلب چنان معنی میدهد که جزاء او را به امریکا برگردانده باشم.» جوشا برادر پر جایش ایستاده شد و گفت: «آقای کلونل گاردون تهدید نهایت دوستانه کردید قول میدهم که جوشا برادر بعد از این یک عضو شریف جامعه باشد یگانه خواهشی که از شما دارم اینست که به پولیس هدایت ندهید تا اجازه نامه مرا قید نکنند.»

دیک پرسید (لایسنس) جوشا برادر جواب داد: «آری لایسنسی یک میل تفنگچه که با خود حمل میکنم در کوئیس هال نمایش کنسرتی جریان داشت وعده زیادی از علاقمندان برای استماع ویلون نواز مشهور گرد آمده سالون بزرگ پر از مردم بود.»

بود. در ختم بیانیه دیک اظهار داشت:

«اما آقای کلونل، در مونت کارلو باید برای زندگی کردن پول داشت» دیک در جوابش گفت: «البته در صورتیکه شخص این پول را با خود به آنجا آورده باشد من ازین تذکر منظور پدی ندارم و نمی گویم که شما از طریق غیر مشروعی این پول را با خود به مونت کارلو آورده بودید - بلکه تغییر وضع شما از فقر و غربت به پول داری و ثروت بنظرم بسیار عجیب آمده است.» امریکایی جواب داد: «همینطور هم بود و اما در مورد سقوط دوباره من از پولداری و غنا به فقر و مسکنت چه نظر دارید؟»

«منظور شما اینست که اگر امروز می توانید بصورت تان نقاب بزنید، پس در سال ۱۹۱۷ نیز این امکان برای تان میسر بوده تا مرد ثروتمندی جلوه میکردید همین طور نیست؟»

جوشا برادر جواب داد: «این حرف

دیک پرسید: «من می خواهم صرف اینقدر بدانم که شما چطور پولدار شدید؟» دوسال آخر پیش از شروع جنگ جهانی بارمه گاو و گو سفندی که به انگلستان آورده شد همراه آمدید و صرف ۲۰ دالر در جیب داشتید.

شما خود به الک گفته اید که به این ترتیب به انگلستان قدم گذاشته اید. این گفتار شما با حقیقت صدق می کند. من تقریباً پیمان قسمی به زندگی شما علاقه گرفتیم که شما به زندگی بقیه ها دلچسپی نشان داده اید. و یک مقدار معلومات هم راجع به شما جمع آوری کردیم شما در سال ۱۹۰۷ به انگلستان آمده از کشتی پیاده شدید. در ماه می ۱۹۱۷ برای خرید یک عمارت قدیمی در نزدیکی ها پشور وارد معامله شدید و در آنجا سکونت اختیار کرده به ترمیم و آراستن آن کلبه شوم پرداختید. تاجائیکه بمن ثابت شده، شما از درک حند داری که با خود آورده بودید زندگی می گردید. اما رفعت غائب شدید تا اینکه در شب کر سمسبی همان سال از پاریس سر آمد کله تان پیدا شد شما غالباً همان کسی بودید که اعضای یک خانواده را از زیر خرابه های منزلشان که به اثر بمباردها و ویران شده بود بیرون آوردید و اسم شما بخاطر قدر دانی از تلاش انسانی و بمنظور حق شناسی ازین خدمت شایسته در دفتر پولیس فرانسه قید گردیده بود که شما لباس کهنه به تن داشتید.

و مردم چنان تصور نمودند که از خدمت در زیر بیرق امریکا فرار کرده باشید. اما در ماه فروری در مونت کارلو بودید. یک مقدار در جیب داشتید و منزل قشنگی در اختیار تان بود.

جوشا برادر در خلال سخنرانی دیک آرام و بدون حرکت باقی ماند صرف شبه یک تسبیح در گوشه دهان و صورت نتراشیده اش پیدا



آن مرد کسی جز اوسا مایتلند نبود .

یکنفر از پشت سر دیک زمزمه کرد : « عجیب است ! » وقتی دیک سرش را برگرداند الك را در فراك سیاه كهنه دید . او در تمام زندگی همین يك دست لباس سیاه و رسمی را داشت و بسی .

آنها هر دو از شدت تعجب و حیرت بر جای شان خشك ماندند صرف نه بخاطر اینکه آقای مایتلند مانند يك حكمران از موتر فرود آمد . لباس و زنجیر نقره ای که به گردن انداخته بود و راننده اش

بونیفورم راننده های شخصیت های بزرگ را به تن داشت ، بلکه لباس فراکش هم بمود روز و غا لبها توسط بهترین خیاط روخته شده بود ریش خود را بقدرچند سانتیمتر کوتاه تر ساخته و به روی واسکت سفیدی يك زنجیر طلائی و سنگین

آویخته بود پكدانه گل میخك سفید در كاج یخن بالا پوشش بجشم می خورد و كلاهش بهترین كلاهی در نوعش بشمار می رفت يك چوب دست پسپار قشنگ از چوب آبنوس و سر عاج که چین حرکت به روی آن تکیه میداد و قدم می برداشت . از سا مایتلند با اینهمه جلال او شكوه از مقابل آندو گذشته وارد هال شد .

الك با صدای میان تهی درگوش

دیک زمزمه کرد : « او دیوانه شده است ! » دیک از همان جایی که نشسته بود بدرستی می توانست آن میلیونر را زیر نظر داشته باشد مایتلند در طول جریان قسمت دوم

برو گرام با چشمهای بسته سر جایش نشسته بود . در ختم هر آهنگ دستهای قوی خود را که

دستکش سفید پوشیده بود بهم زده هیجان نشان میداد . اما دیک مطمئن بود که او در طول نواختن آهنگها و رقصی چشمها یشرامی بست و صرف هنگام كف زدن بیدار میشد . دیک يك مرتبه متوجه

شد که در قسمت دوم کنسرت ویلون الكار که شنو نده ها شیفته آن شده بودند ، مایتلند پیر فازه خود را ازدگران پنهان ساخت وقتی کنسرت پایان یافت ، مایتلند با احساس قوی به اطرافش نظر انداخت تا مطمئن شود که دگران هم جاهای شانرا ترك گفته اند یا خیر ؟ پس او هم از جایش بر خاسته از سالون بیرون رفت .

دیک صدای را از پشت سرش شنید : « این مایتلند پولدار است او درین اواخر عمارت پرنس كاكس را در بروكلی خریده است . »

الك بایك تعداد معلومت تازه برگشته ازدیک پرسید ! « آقای كلونل شما در باره ذوق مایتلند و دلچسپی او به شنیدن موسیقی چه معلومت دارید ؟ او چند چوكی را در كنسرت های بزرگ آینده پیش از پیش

ریز رف کرده است . سكر تر او امروز چاشت آمده تكتنها را ریزرف كرد . او هم ازین فرمایش تعجب مینمود و ضمنا يك ميز را در كلپ هرون پای آتشب ریز رف كرد . »

قیافه الك در خلال گزارش راپور بسیار چلی ماند . او به يك نفر از همراهان خود اشاره كرد نزدیكش خوانده پرسید :

« برای اشغال كلوپ هرون به چند نفر ضرورت دارید ؟ »

جواب فوری طرف مقابل این بود « شش نفر برای محاصره و اگر خواسته باشیم که از داخل و خارج كلوپ را زیر اداره خود آوریم در آنصورت به ده نفر احتیاج داریم و برای مقابله باپیش آمدهای ناگوار بیست نفر لازم است . »

الك گفت ! « ۳۰ نفر با خود ببر دارید . »

نمای بیرونی كلوپ چندان جلب نظر نمیخورد اما وقتی از دروازه های بسته آن آدم داخل میشد و آن طرف پرده های آن خود شرا می یافت . آنگاه نمای فقیرانه و وضع غم انگیز بیرون عمارت را فراموش

میکرد . يك دهلیز که با قالین های قیمتی فرش شده و چراغهای زینتی داخل آنرا روشن میساخت این دهلیز به رستوران و سالون رقص منتهی میشد . ديك منتظر آمدن مدیر كلوپ شد و به دهن دروازه ایستاده با تعجب بمویل و اشیا بسیار قیمتی سالون خیره ماند

میز های چهار گوشه بطور منظم در سالون چیده شده و از يك ستیج کمی بلند تر از پشت رقص صدای موسیقی جاز سیاه ها بلند بود .

در وسط سالون چند جفت زن و بار تیم تند و هیجان انگیز موسیقی می رقصیدند .

باقی دارد



(د خارجی منابعو څخه د غیو ترجمه)

د زده کړې په دوره کې د ورزش سره د ځوانانو علاقه

جغرافیې، ریاضیاتو او نورو مضمونونو په څیر د ورزشي پروگرامونو نمرې هم د شاگردانو په تعلیمي نصاب کې ثبتې او رسول شې. ښې نتيجې په ورکړې په یوه آزمونه کې چې څو موده مخه په (۱۲۰۰) کونچیا نورو ځوانانو با ندې وشوه دا خبره ثابتې شوه چې ورزشکار شاگردان چې د زده کړې په بیلو بیلو دوروونکي شې. ښوونځي او تربیوي

لکه چې لیدل کېږي د زده کړې په بیلو بیلو دوروونکي ورزش او فزیکي تمریناتو سره د ځوانانو علاقه ډیره زیاته وي او په همدغه مرحله کې د زده کړې په دورې او بدنې روزنې د پرمختیا له پاره هم شرایط او امکانات تر څو تر څو کپړي د دې دپاره چې په ښوونځیو او نورو تربیوي کلتوري او فرهنگي مرکزونو کې د ورزش دانکشاف او د بدن روزنې د پروگرام د تطبیقولو دپاره لاره او اړه شوي وي د اېه غوره وي چې د یو کوچني امتحان له مخې د ټولو شاگردانو فطري او طبعي استعدادونو او مهارتونو تشخیص او کشف کړل شي او بیا وروسته د تشویق اود ورزش او بدنې روزنې د ضرورت وړ دساتلو د برابرولو په مرسته د تربیوي پروگرام په چوکاټ کې او یا د هغه څخه د پانښتې د شاگردانو ورزشي استعدادونه وروزل شي. د ورزش او بدنې روزنې د مهارتو په عقیده د ښوونې او روزنې په دوره کې د دسپورت له لارې د یو شمیر شاگردانو او ځوانانو ونځونه او سترگې هم تداوی کیدای شي، چمتا سیک، لمبل، سکي، خفاسنی، ډسک اچول او د ښوونځي په ښکې کې کار کول د ورزش او بدنې روزنې یو څو دوو نه دی چې اوس اوس زیات عمومي میت لري او د ځوانانو غږ په څو زلمه موده کې یې پیاوړې او غښتلي کوي، که چېرې د چمتا سیک، ډسک اچول، خفاسنی، او داسې نورو سپورټونو دپاره نمرې او آزمونه وټاکل شي او بیا وروسته د تاریخ



څو تنه ځوانان د غښي په مرسته د فزیکي تمریناتو په حال کې دي

۲۷ پهلوان به تیم ملی کاندید شول

په روزهای پانزده شانزده و همدې حمل نور نمټي پهلوانی در غازي سديوم از طرف رياست المپيك دایر سده بود که در آن ۲۵ پهلوان از کلاس های مختلفه با هم مسابقه دادند درین تورنمنت برای پهلوانان ولایات نیز موقع داده شده بودند با اشتراك ورزنده ولی آنها اشتراك نکردند. طی مسابقاتیکه درین سه روز صورت گرفت بیست و هفت پهلوان برای تیم ملی پهلوانی کاندید شدند.

یک عده پهلوانانیکه نسبت معاذیر صحي درین تورنمنت اشتراك نمودند در آینده نزدیک با کاندیدان تیم ملی مسابقه خواهند داد که آنها عبارت از پهلوان خلیفه ابراهیم، پهلوان محمد قیوم ایوب، پهلوان دستگیر، پهلوان محمد آصف کوهکن، پهلوانان محمد داود، پهلوان محمد صدیق و پهلوان محمد عیسی میباشند. این عده پهلوانانیکه در تیم ملی کاندید شده اند زیر نظر متخصصین ورزشیه داخلی و خارجی بصورت متواتر تمرین میکنند و در نظر است برای آمادگی بیشتر این پهلوانان یک سلسله مسابقات را با پهلوانان داخلی و خارجی انجام دهند.

انتخاب نهایی تیم ملی در اوسط ماه اسد صورت خواهد گرفت که بعد از طی مسابقات نهایی و بیروزی در آن پهلوانی حق شمول را در تیم ملی کسب میکنند.

در تیم ملی از هر کلاس نظر به مقررات بین المللی یک پهلوان انتخاب میشود. قهرمان هر کلاس در مسابقات آسیایی که در تهران دایر میگردد اشتراك خواهند کرد.

مرکزونه کولای شې چې د چمتا سیک اوتورو ورزشو نو دطر یقو او عملیا تو په باب وخت په وخت سیمینارونه چوپ کاندې او په عین حال کې د تطبیقا تو د پاره دی تر بیوي فوق العاده کورسو نه چوپ کړی.

د روغتیا بین المللی مو سسه چمتو شویده چې ددغه راز تطبیقا تی تربیوي کورسونو د زده کړو د پر مخ وړلو په برخه کې د ښوونکو مهارتو، او ضرورت وړ آلا تو په استو لو سره پرځه واخلې.

جورج فورمن فاتح جدید رنگ



کن نارتن با جورج فورمن

من هر شب برای وی تمرینات بوکسینگ میدادم.

هنگامیکه چارچ احساس کرد که ایلاکمی موجود است که بوی علاقه دارد حقیقتاً کار سخت را به پیش برد. در اولین مقابله ابتدائی خود بعد از سالگرد ۱۸ سالگی اش وی به سهولت به ناله اوت موفق گردید بعد از آن در سورتمنت بوکسنگ در شعبه خود در سانفرانسیسکو و بعدتر در لاس ویگاس برنده شد.

امادر ملکوامی در روند آخر تورنمنت ملی مغلوب گردیده و درجه دوم را بایک مدال نقره اخذ نمود.

جورج از چابک و فارغ التحصیل گردیده و سند مکتب را معادل دیپلوم بدست آورد. میرمن فورمن مادر وی میگوید: در تمام مدت که همراه چابک بود ماهانه ۵۰ دالر برای من ارسال مینمود اما من میدانستم که وی آنقدر عاید ندارد.

امادر هیوستن وی دوباره به عادات قبلی خود دست زد مگر وقتیکه احساس کردید که ممکن بالاخره سرنوشت وی به محسب نگردد. تلفونی از طرف برادرس دریافت کرد که آیا میخواهد شغلی را به عنوان رهنمای تعلیمات بدنی باعاش ماهانه ۴۶۰ دالسر قبول کند. که وی آنرا بلافاصله قبول نمود.

فورمن در چمنایوم دوباره به تهریسات خود آغاز نموده و در مسابقات خود برنده میشد. بیست و یک ماه بعد از آن که وی دستکش های بوکسنگ را بدست نموده بود فورمن داخل رینگ که نمایندگی از ایالات متحده امریکا در مسابقات المپیا ۱۹۶۸ میشود گردید. در مسابقه آخرین خسود وی ایناس سولتر تیره اتحاد شوروی را شکست داد و رینگ را با خوشی حلقه نمود و بیرق کرجک امریکا را به اهتزاز درآورد.

هشت ماه بعد از آن جورج فورمن پیشه تخصصی خود را آغاز نمود. وی در ظرف ۲۹ ماه ۳۹ ریکارد موفقیت آمیز خلق نمود و در ضربات خود قهرمانی را از فریزر بدست آورد.

به تعقیب غلبه خود بر نارتن در کاراکاس فورمن اکنون متوقع است تا با محمد علی مجدداً به مسابقه بپردازد. هر یک از مسابقه دهندگان يك ملیون دالر دریافت میکنند.

دربین وقفه های تمرینی خود فورمن با احترام به هیوستن پرواز نموده و در آنجا از مادرش دیدن میکند. مادرش اکنون در یک خانه ۲۵ هزار دالری ازخشت بخته که فورمن برایش خریداری نمود زندگی میکند.

آیا این قهرمان در مورد لقب خود و در مورد بوکسنگ بطور عموم چه فکرمیکند؟ وی میگوید هیچکس نباید قهرمانی را بیشتر از سه چهار سال نگهدارد. انسان فقط آنرا برای مدتی کسب نموده و بعد آنرا به زمان و یا شخص دیگری میسپارد. من میخواهم به جوانان بگویم که اگر مانند من زحمت زیاد کشیدید موفقیت از آن شماست.

امادر همه این مدت سهم گیری اش در جاب کور همیشه به مشکلات مواجه بود.

برخوردی بین وی و یکی از مشاورین مجادله با فقر صورت گرفته و وی را تصانی ساخت. منابع ذیصلاح نظر به اینکه موجودیت جورج را برای خود پرو بلمسی تلفی کردند فیصله نمودند تا جورج فورمن را جریمه نموده و مجدداً به خانه اش بفرستند.

دربین موقع نك درك برادرس رهنمای بوکسنگ مجادله با فقر خدا خله نموده و نظر به اینکه از فورمن خوشش میامد مسئولیت رویه او را به عهده گرفت. طویکه برادرش قسه می کند.

این آخرین چانس فورمن بود. مامسولیت امور چمنایوم را برای صرف انسرزی دولتماده وی بعهده فورمن واگذار شده و پروگرام در کلبفوریا منتقل شد.



مادرش آنرا (اجتماع خراب) میخواند آغاز نمود.

برای دو سال مکمل وی در جاده ها، مصروف زد و خورد بود که بعدتر خودش آنرا بخاطر میآورد من همیشه به بوکسنگ دلچسپی داشتم اما همه زد و خورد های من خارج رینگ صورت می گرفت. من همیشه يك مجرم بوده و بولیس و جوانان همه جا در تعقیب بودند.

یکی از روزها در اتاق انتظار حوئی آبی بازی هنگامیکه تلویزیون را تماشا می کرد در مورد پروگرام جدید حکومت علیه مجادله با فقر که بنام (جاب کور) یاد می شود اطلاع حاصل نمود. وی درین پروگرام نام نویسی نموده و به ایالت شمال غربی اورگان برای تعلیمات در مورد جنگلات فرستاده شد. یک سال بعد وی بکی دیگر از مراکز این پروگرام در کلبفوریا منتقل شد.

جورج فورمن قهرمان سنگین و وزن بوکس جهان میگوید: من بهترین مسابقه دهنده جهان بیستم بلکه فقط یکی از چمنه بهترین ها هستم.

مزد شته از شکسته نفسی فورمن نشان داد که وی بهتر از بهترین قهرمان جهان هنگامیکه مقام قهرمانی را از جو فریزر ربود می باشد. این قهرمان ستیوه جوی قوی هیکل با یک قهر به خود فریزر را به زانو در آورده فریزر برای سو مین و اخرین مسابقه دفاعی خود چونگ دومین از اهالی دوم دوطرف يك دقیقه ۳۵ ثانیه ختم گردید.

بعد از آن فورمن در تی کیو در یگا نه مسابقه دفاعی خود چونگ دومین از اهالی بود تو ریکورا ناله اوت ساخت که در روند

اول در ظرف دو دقیقه صورت گرفت. در دو وقت آخرین خود این قهرمان که ۳۲۰ پوند وزن داشت کن نارتن را در وزن ششم حمل در کاراکاس واقع ونیزویلا ناله اوت نمود. نارتن که يك دریا نورد سابق بحر به امریکا می باشد این مرتبه در روند دوم و م الاشه محمد علی کلی قهرمان سابق جهان را در اولین بر خود شان سال گذشته شکست.

این قهرمان بیست و چهار ساله جدید چه قسم يك مرد است. این موضوع فضا را بوط است به اینکه وی در کجا زندگی نموده و چه چیز هارا آموخته است.

جورج فورمن در يك محله سیاه پوستان در هوستن تگزاس که بنام بدترین ناحیه شهر یاد شده و دارای سربك های خامه و خانه های دهاتی کوچک است بزرگ شده است. این موضوع تا ۱۲ سال قبل که فورمن و شش برادر و خواهرش در آنجا نسبت ارزانی به ارف زندگی نفل مکان نمودند ادامه داشت.

جورج هنگامیکه پدرش که يك کارگزار آهن بود فامیلش را ترک گفت هنوز هم طفل خورد سالی پیشی نبود. مادرش که یک کارگر کاله تیر یا بود مجادله نمود تا همه را میل را با هم بکجا نگهدارد.

مادرش بخاطر داود که در سن ۱۲ سالگی جورج نسبت به دیگر همسالانش بلندتر و قوی تر بود.

مادرش می گوید ما او را بنام میمون صدا می زدیم و هنوز هم او را به این لقب میخوانیم.

وقتیکه جورج طفل کوچکی بود عجبگاه درین نقطه آرام نگرفته و بسیار تیز و چابک بود. چارچ یگانه ورزشکار در جمله همه فامیل بود اما در هیو ستون عجبگاه بوکسنگ را تهرین نکرده و در عوض در لیه آنجا فیتال را تهرین می نمود.

در صنف نهم جورج از مکتب اخراج گردید و تحصیلات خود را روی جاده ها ادامه داد. وی که در آنوقت برای کسب کدام شغل بسیار بسیار جوان بود در اجتماع با مردمیکه

پولیس زن در کشور جاپان

و قبیله تا نا کا صد و اعظم در ۲۵ ماه سپنا میر سال گذشته به چنین مسافرت کرد ۱۰۴ نفر در تصدات پولیس زن افزایش بعمل آمدن زنیکه در میدان بین المللی هوایی تو کیو استخدام شدند همه محافظین هستند که بهن (جودو) تخصص دارند و وظیفه آنها علاوه بر مرا قبت میدان رسیدگی به زنان، مرا قبت از مواد منفلقه، و اسلحه نزد آنها میباشد. درین اواخر پولیس زن یک ارکستر موزیک را نیز تشکیل داده است که در نما یشات و رسم گذشت هاسهم شان قابل محلاظه است.

بسیاری از زنان فعال پولیس در ستیشن های نفتی، خطوط ریل و جا هائیکه دکان ها از طرف مالکین استثناء در شب باز می ماند گماشته می شوند و هم از آنها در جائیکه کیسه پری زیاد یا شد کا ر میگیرند، در سال ۱۹۵۰ اولین بار پولیس امنیتی در تو کیو رو یکارآمد در آن سال در بین ریل برای خانمها واطفال اطاف قهای جدا و کو چهای جدا موجود بود و احتمال میرفت در هر لحظه پول یا اشیای آنها در طول مسافرت مورد دستبرد قرار

کیرد آنها وظیفه داشتند از این واقعات جلوگیری کنند. همانطور برای استخدام زنان در رشته پولیس محدودیت هائی موجود است برای آنها ضرورت هم محسوس است و لازم است تا بوظایف آنها درین رشته توجه مبذول شود البته درین صورت برای پولیس مرد موقع میرسد تا در صف اول وظیفه اجرا کنند. فو میکونیک آمر شعبه پولیس میگوید: وظایف یعنی است که پولیس زن از عهده آن بر آمده نمیتوانند مثلا کار کردن بعد از نیمه شب، مقابله با دزدان مسلح و صوفه عقیده دارد: در غیر این احوال پولیس زن زور بروز در رشته های مختلف بکا رهای سنگین و پر مسؤلیتی گماشته میشود. اکثر دختران چون به سنین بیست به خدمت پولیس گماشته میشو ند بعد از شش یا هفت سال خدمت وقتیکه ازدواج میکنند مسلک شانرا ترک میگویند و بصورت عموم حداقل دوره خدمت پولیس در توکیو هشت سال قبول شده است و این بان سبب است که پولیس توکیو اکثرا جوان می باشد.

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری

یکی از کاندید گو لیست ها قدا مست دارد.

راجع: محو کاندید گو لیست ها باید گفت که تاج آراء عامه ای که اخیر انتشار یافته است دستنگ را مقدم نشان داده است اما باآنهم چو تکه عقیده گو لیست هازین است که هر که انتخاب بشود خیر مگر مهم این است که با لیسی ملبسست خوا هانه جدی راکه دو گو ل فقیه برای آنکشور وضع کرده است باید حفظ شود این بخاطر است که در پرتو آن عظمت فرانسه حفظ شود چون دالها از طرف کمیته مرگزی گو لیست ها کاندید شد و چندین بار بحیث بهترین کاندید تعریف شد امکان دارد در انتخابات بیروز گردد ولی درین حال با لیسی طرح شده و گو ل مدت زیادی در آنکشور دنبال شده و امکان دارد ازین امر اندکی جوا نشان آنکشور خسته نموده باشد.

بنا امکان این هم موجود است که دستنگ را اختیار نمایند و بعد از آن کاندید آن همه انتخابات تمایزات خود و کاندید آن هم در انتخابات تمایزات خود را اعلام میدهند و نظر عمومی این است که شاید آنها شانس نمی داشته باشند.

اطلاعات اخیر میرساند که هرگاه فرانسو از میتران کاندید مشترک تمام جبهه های فرانسه نتواند در دوره اول انتخابات موفق شود در دوره دوم هرگز نخواهد توانست به مرحله دوم برسد مقابل وی معضی یک ر قیپ گو لیست وی قرار خواهد داشت فلا میتران نیست بهر

عاطفه

کلو اوست (نخرو) کرکتر، دیگر نمایش است، کرکتری که در دو نقش و در موفت اجتماعی ظاهر میشود و در هر دو بازی خود بسا حرکات و ادای جالبش تماشا گر را جلب می کند.

(انسه وهاب) در حجاب نقش جمالوی کوچک بخوبی می درخشید دیگر از طراوت نرم و حرکات زنانه، او خبری نیست. انسه وهاب اینک در نقش یک (پسر) ظاهر میشود و بدرستی میتواند که طرز العمل هایش را نمود بیانش را و حرکت ها و حالت هایش را نمایش دهد و این قابل تحسین می نماید.

همینگونه بازی کرکتر های (شیرو) و (نودو) جالب وقابل یاد آوریست. آنچه که میتران به عنوان فرجامین سخن گفت اینست که عاطفی برای گروه عوام

جامعه ما پیام هایی داد، پیام هایی و باز دهی و نتیجه ای که درام را در سطح کار های تربیوی قرار دهد و لی برای روشنفکر و با اصطلاح قشر منور جامعه عاطفه چیزی ندارد و آنگونه که گفته اند توضیح و اشحات است و تحصیل حاصل و برای احقان تندی که یک تیاتر دارد و یک روزنه برای نمایش میتران این مطلب را بحسب انتقاد و عیبجویی بحساب نیاورد.

داستان دودل

خود را به استاد نشان میدهند، او هر کدام را میخواند، اما آوازی بر نمیگزید، به نی میدهد اما صدا بر نمی آید. سازنده لاسرانداد دهشتزده میشود. استاد ادامه میدهد: - حتما به تیور سخوامیز صندهای رسیده است، زیراتمام ساز های چپان خاموشی گردیده اند، فقط آوازده صدای بر میگزید و بی آهنگ بر تفرقه میوزاد، صدای خشک و بی آهنگ از آن بر می آید. درست در همین موقع مثل اینکه صدای نقره جواب گفته باشند، آواز نقره ای دیگر نیز بگوش میرسد. سازندگان بسمتی که آواز می آید متوجه میشوند. یکجا با نقره آواز منادی (جارجی) فرمانروا نیز بیازاد میرسد: - بشنوید، بشنوید! .. از عدالست فرمانروای ملبشوند! .. هردو پاسبان را بر عرصه جلاد بسته اند و بیرون آنها را پاسبانان مسلح احاطه کرده اند. منادی تا می تواند صدای بلند فریاد میزند:

با فیداد

نمایش لباس

لباس ها شامل آخرین مد های بافتگی برای خانمها آقایان واطفال بود که بوسیله بیست هاکن داخلی و خارجی نمایش داده شد.

در نمایش لباس بیش از چهارصد نفر اشتراک نموده بودند که طرح و ساخت لباسهای مذکور مورد توجه خاص آنها قرار گرفت.

برو گرام موسیقی وقرعه کشی لاتری که قبلانکتهای آن توزیع شده بود نیز شامل این نمایش بود.

تکود تیلفون ۳۲۷۹۸

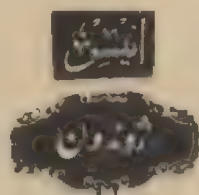
پته: انصاری واپ

مهرتم علی محمد عثمان زاده
داستراک به

به باندنیو هیوادو گنسی ۲۴۵۲۱

دیوی گنسی به ۱۳ افغانی

به کابل گنسی ۱۰۰۰ فغانی
تیلفون: مدیریت توزیع و شکایات
۲۶۸۵۴



مسؤول مدير
نجيب الله وحيق

معاون روستا باختری
د دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

طفل دوسر بايد به اسم ماريان ياد شود

وحتى پرو فيسر كرون بامبر ك
كه تشكىل اعضاى ناقص را در
نوزادان كشف كرد. نمى توان
نظر يه قاطعى در اين باره بدهد؛ لگ
تشكىل اعضاى ناقص در نوزادان
ميراث نباشد، در آنصورت ممكن
است، اختلا لائى طى هشت هفته اول
باردارى باعث اين تشكىل ناقص در
نوزادان گردد. شايد علل اين تشكىل
عضوى نا مكشوف بماند.

ما در طفل ناقص صرف بر اى
يك آن تصوير كودك ناقص و دو سر
خود را ديد. واضافه ازان چيزى
نميداند كه با طفلش چه معامله اى
يمده است زيرا ميخواهد آن حادثه
وحشتناك را مانند خواب نحس
فرا موش كند.

دارد. همچنان والدين كه طفل مرده
را براى تحقيقات علمى در اختيار
دانشمندان قرار داده اند، نمى توانند
بخاطر آوردن كه چنين اتفاقات و
تولدات ناقص قبلا هم در خانواده
هاى شان رخ داده باشد. اگر آدم
قبول كند كه گرفتن الكهولوسكرت
در طول دوره بار دارى علل
چنين تشكىلات ناقص عضوى در
نوزادان ميگردد چنانچه داكتر برتل
مدعى آنست در آنصورت چگونى
اين سوال مطرح ميشود كه الكهول
سكرت و غيره بالاى اور گانيزم عمل
ميكنند؟

سر طبيب كلينيك در جواب مى
گويد: براى اين سوال عجا لثا
پاسخى ندارند.

واضطراب آن باقى مانده اند: هيچيك
داكتر نمى تواند بگو يد كه كودك
در شك م مادر چگونه تشكىل و نمو
كرده است؟

سر طبيب كلينيك، داكتر بارتل
كه طفل دو سر در كلينيك او بدنيا
آمده است سعى نمود مادر نوزاد را
اينطور تسلى دهد: «شما مى توانيد
باز هم طفل سالمى بدنيا آوريد.»
داكتر بدين وجه ميخوا ست مادر را
روحا تقويت كرده باشد. داكتر
بارتل معتقد است كه هر ششى مليون
واقعه بار دارى يك واقعه تشكىل
غير طبيعى نطفه به چنين وضعى رخ
ميدهد.

سر طبيب كلينيك ميخوا هد ثابت
كند كه تولدات ناقص جنبه توارث

از گذشته هاى بسيار دور اين
نرس تا امروز پا قيست كه مادرها را
مجبور ميسازد تا پنجه هاونا خنباى
كودكان تازه تولد يافته را
بشمرند. از ترس ناقصى اعضا بودن
اطفالى كه نوتولد ميشوند، اين كار
را ميكنند. در شهر بر يمن ايسن
رؤياى يك مادر به تحقيق پيو ست
مادري يك طفل با دو سر زاييد.

خانمى ۲۳ ساله با مو هاى طلايى
در شفا خانه مركزى شهر بريمن
از ناحيه زايمان ترس بخود راه
داد و سر انجام ساعت وضع
حملش فرا رسيده طفلى بدنيا آورد
به تو صيه اطبا كه پرش قلب كودك
را بسيار ضعيف از حد نور مال
تشخيص كرده و لزوم سزارين را
تاكيد نمودند، مادر جوان به كمك
داروى بيموشى روى ميز عمل قرار
گرفت و او هنوز فكر ميكرد: اميد
است كه نوزاد دختر باشد در
آنصورت اسمش ماريان خواهد بود.
چند دقيقه بعد تر يك معاون داكتر
نوزاد را به روى دستباى خود بلند
گرفت: يك دختر بود كه نه و نيم پوند
وزن ۴۸ سانتيمتر قد اشت. چشم
هاى آبي اش شبيه مادرش بود.
اما يك چنين كودك نوزاد رانا ايندم
هيچ داكترى ندیده بود. دختری كه
بايد نامش را ماريان ميگذا شتند
دو كله داشت.

داكترها در حالى كه از شدت
نرس نفس در سينه هاى شان قيد
شده بودند متوجه شدند كه در قسمت
نوقانى شانه هاى طفل استخوان
ستون فقرات دو شاخه تشكىل داده
و در انجام دو شاخه دو گردن و دو
كله نصب بود.

كودك زنده بود. وبه نوبت از
طريق هر دو دهن كه در دو كله
وجود اشت نفس ميكشيد. ۲ دقيقه
قلب، خون واكسيجن را بهر دو كله
بمپ كرد و نگاه براى هميشه از
حركت باز ايستاد.

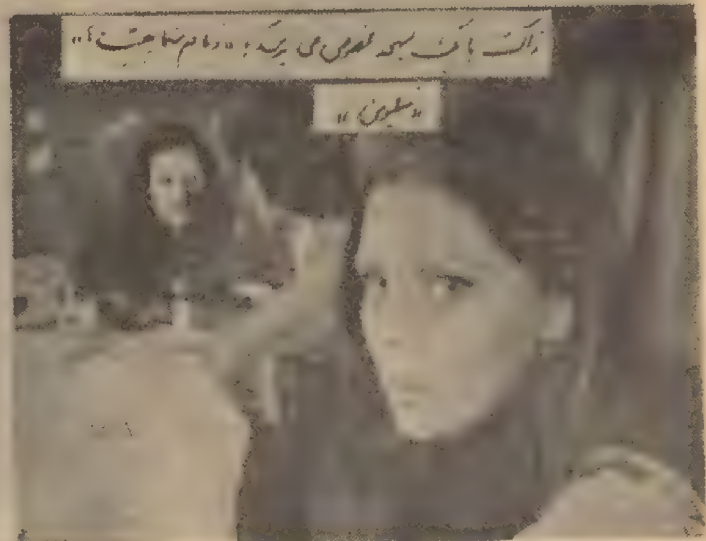
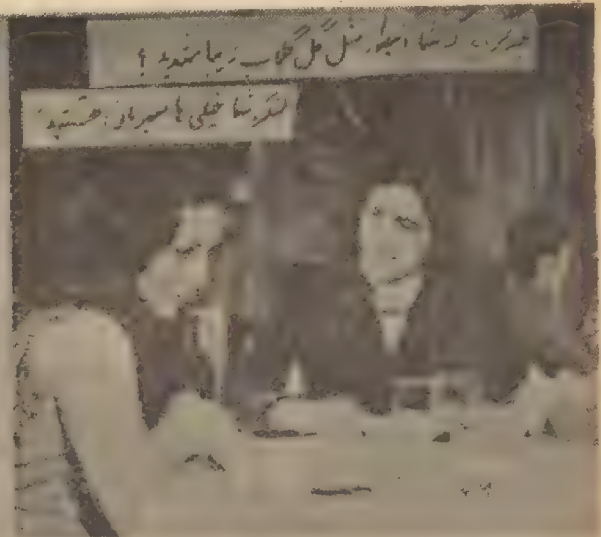
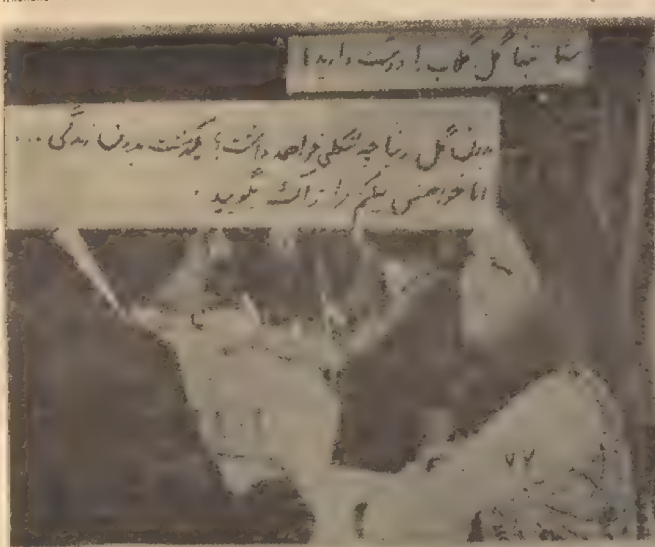
والدين اين طفل ناقص الخلقت
يك دختر چهار ساله سالم هم دارند.
آنها با مرگ نوزاد ناقص درو حشت



در شماره های گذشته خواندید :

بخاطر ثروت

پسری بار فیش «جان کلوده» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پولهایش را می‌بازد. جان کلوده که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر نوآموزی بنام «فیلمین» را که از دستهای او است و تحت تداوی می‌باشد میدهد و میخواهد که ر فیش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه میکند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. يك روز داکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینك دنباله داستان:

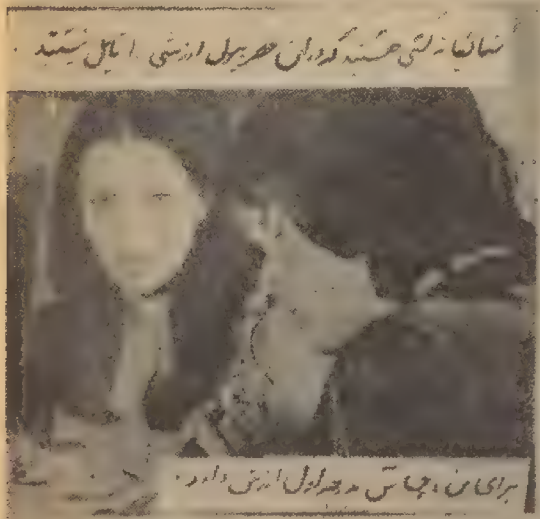




عکس شال، من تمام شورت خود را بفاتواون نمودم و ایرادان آزادی آنرا در چشمم بخرج رسانده ام.

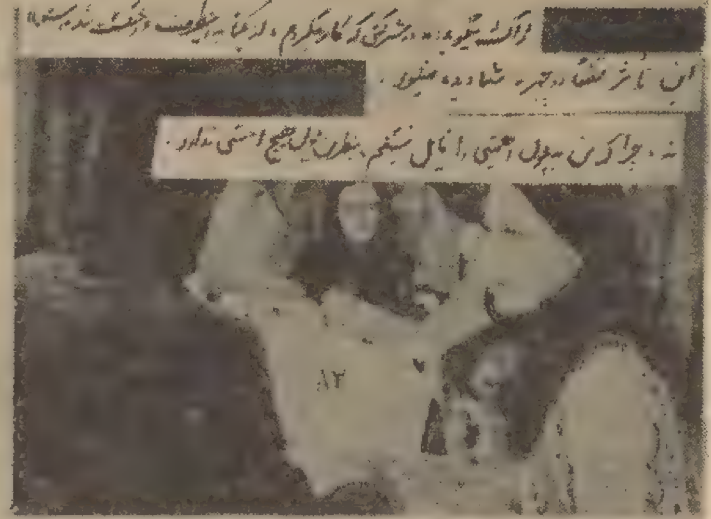


عکس است که یک حرفی دوزخ بطور صحت میکند.
عکس آخر در زیر من ننموده را رسانده ...

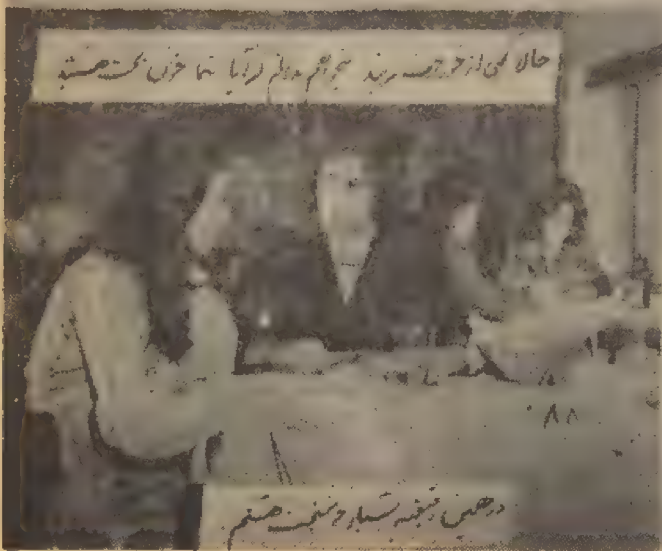


سایه لکسی عسینه که در این صحنه اول از منشی انبال نیستند

برای من، چاقی در صحنه اول از منشی دادند.



فراتر میروید... در شرفی که کار میکریم، که یک حرفی دوزخ بطور صحت میکند.
این تا شرفی در صحنه رسانده مننمود.
نه، چرا که من در صحنه اول از منشی انبال نیستند.



حالا من از صحنه ریزه میروم و تمام رانیا تا صحنه شصت

در صحنه پنجمه سید و منشی منتم



سپهر... من میروم که در صحنه رسانده اینها را رسانده منتم

سالی که گذشت در شهر کابل ۷۲۴

رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میگوید :

**مجرمین ترافیکی بامجرمین
خطرناک و حرفه‌ای و متکرر هرگاه
در يك احاطه محبوس شوند، از
تماس شان طبیعی است که بر تعداد
مجرمین خطرناک و روز بروز افزوده
خواهد شد**

**در سالک پیشرفته جهان برای مجرمین
ترافیکی خطارا، حالت اصلی جرم قبول
نموده اند**

امروز در سراسر جهان ترافیک و مشکلات ناشی از آن درد سرهایی بوجود آورده که مردم در زندگی روزمره خود شاهد يك یا چندین واقعه ترافیکی می باشند. چون مو تر این وسیله نقلیه را ابتدا برای خدمت و راحتی مردم شد اما رفته، رفته و با گذشت ایام در عین خدمت وسیله درد سر و زحمت نیز گردیده چنانچه ترافیک در تمام شهرهای بزرگ مسئله روز و مشکلی برای مردم

شده است. رفع اساسی این مشکل تطبیق و مقررات ترافیکی است این مقررات باید از طرف مردم رعایت گردد و در صورت امکان در جمله مضامین تدریسی شاگردان معارف شامل گردد تا در آینده همه با یست از حادثات ترافیکی و واقعات ناشی از آن در امان باشند.

در همین سالی که گذشت تنها در شهر کابل ۷۲۴ واقعه ترافیکی به

شمول گشته شدن، زخمی شدن و خسارات هنگفت مالی و زوت گرفته است در حالیکه و سایل حمل و نقل نسبت بدیگر ممالک پیشرفته در افغانستان خاصا در مرکز کابل خیلی کمتر است.

شیاغلی عبدالقا در امیری رئیس محکمه ترافیک شهر کابل ضمن اظهار این مطالب در جواب سوالی که: عوام ناشی از واقعات ترافیکی چگونه به میان می آید و مرتکبین واقعی تصادمات در پیوران اند و یا مردم؟

گفت:

درواقعات ترافیکی بیشتر جرح و کسر دیده می شود و کمتر واقعات گشته شدن به ظهور می رسد و تاکنون که دو سیه های واقعات ترافیکی به این محکمه رسیده بدرجه اول مصدومین اطفال بوده اند که اولیای شان به آنها اجازه داده اند خودسرانه در جاده های عمومی در بین سرکهای مو تر و حرکت کنند و چون کودکان بی پروا تر اند و از مقررات ترافیکی آگاهی ندارند هم برای خود و هم برای موظفین ترافیک درد سر خلق می کنند و برای رانندگان مسوولیت مختلف بار

می آورند و می توان گفت که ۷۵ فیصد حادثات ترافیکی را در شهر کابل همین اطفال به وجود می آورند و بجزه دوم مردم ولایات زیرا به مقررات و قانون ترافیکی نابلد اند و حینیکه داخل شهر می شوند داندازه یو وظیفین ترا فیک آنها را رهنمایی میکنند ولی باز هم دیده می شود که تصادم و یا واقعه ترافیکی بوقوع می پیوندد در درجه سوم اشخاص ضعیف و ناتوان را باید ذکر کرد که در روی جاده های مو تر و حرکت می کنند و باعث واقعات ترافیکی میگردد.

در مورد در پیوران باید یست گفت که تکسی ران ها خیلی بی احتیاطی می کنند و بروز اکثر واقعات ترافیکی از جانب رانندگان تکسی است که دو سیه های شان جهت تعیین جزا به محکمه ترا فیک شهر کابل سپرده می شود درجه چهارم را نندگانی که لایسنس ندارند و خود سراسر در پیوری می کنند که برای چنین اشخاصی در قانون جدید ترا فیک مسئولیت زیادی قایل شده اند، این را هم نا گفته نباید بگذاریم که اکثر در پیوران در هنگام شب از چراغهای فول کار میگیرند که سبب بروز حادثات دلخراشی ناشی از همین بی توجهی میگردند.

از رئیس محکمه ترافیک شهر کابل میخوام:



واقعۀ ترافیکی بوقوع پیوسته است

شده و شخصیت اصل مجرم در زندانهای مختلف حبس می نماید یعنی هیچگاه يك جانی خطر ناك و يك مجرم متكرر را با دیگر مجرمین در يك محبس زندانی نمیکنند بلکه برای هر کتگوری مجرمین محابس و اتاق های جدا گانه و جود دارد و این برای آنست تا خوی و عادت مجرمین خطرناك و متكرر پند یگران سزایست نماید. چه هدف مجازات در عصر حاضر اصلاح مجرم است نه تنبیه جسمی یا انتقام، روی همین اساسات اکثر علمای حقوق راعقیده بر آن است که حقوق جزائی اطفال تعمیم یابد زیرا اطفال مجرم حین وقوع جرم به مجازات حبس محکوم نگردیده بلکه به دار التا دیب فرستاده می شوند اما در قسمت متهمین حادثات ترافیکی باید گفت که حادثات ترافیکی از جمله اعمال خطائی است چنانچه در ممالك پیشرفته جهان این موضوع را احساس و برای مجرمین ترافیکی خطا را حالت اصلی قبول نموده اند زیرا هر تکبیر جرم ترافیکی قصد عمدی به از تکاب جرم ندارند و به این لحاظ باید است به تا سپس محابس خاص اقدام شود که این امر نظر به اهمیت آن در مملکت ما نیز بقیه در صفحه ۵۴

واقعۀ ترافیکی حقایق را کتمان نمی کند و مهتر از همه اگر مصداق له ای بین طرفین صورت میگیرد مبلغ کافی به ورثه از طرف بیمه پرداخته می شود و برای راننده هیچ مشکلی بمیان نیامده یکنوع تسهیلات برای رانندگان و محاکم در واقعات ترافیکی بار می آید. این بار از بناغلی امیری می پرسیم که:

ممکن است يك متهم ترافیکی بایک جانی خطرناك در يك سلول زندانی شود و شاید متهم ترافیکی نسبت به هم سلول خود تفاوتی اخلاقی بسیار داشته باشد، آیا درین مورد کدام تدبیری در نظر گرفته شده است؟

رئیس محکمه ترافیک شهر کابل بعد از آنکه چند قطعه عکس محابس ممالك مترقی را نشان میدهد می گوید:

پرنسبب عمومی حقوق جزا در حصه محکومیت اشخاص به حبس حاکی از این است که مجرم از اجتماع تجرید شده آزادی اش مؤقتاً سلب گردد تا به این وسیله امکانات سازگاری مجرم به محیط اجتماعی و مفیدیت وی به اجتماع فراهم شود که برای این ما مول ممالك مختلف جهان مجرمین را نظر به نوع جرم مرتکب

صورت درپور مسئول از طرف این محکمه بدو سال و شش ماه حبس نسبت تخلفش محکوم میگردد. از رئیس محکمه ترافیك شهر کابل پرسیدیم:

درباره بیمه و سایل نقلیه که جدیداً در قانون ترافیک نافذ گردیده چه نظر دارید می گوید:

راستی ماده سی و ششم فصل ششم قانون ترافیك يك معضله مهم را که عبارت از موضوع دعوی حق العبدی مشکلاتی را که سدره جزای آوردن بیمه عرادات از بین برداشته است زیرا همیشه این محکمه در حصه حق العبدی مشکلاتی را که راه جزای خویش می دید که اکنون هر گاه همه ای درپوران مو تر های شان را بیمه کنند در بروز واقعات ترافیکی موضوع حق العبدی از طریق بیمه حل و محکمه می تواند بعداً در حصه حق الله به زود ترین فرصت حکمش را صادر سازد روی این لحاظ است که در قانون ترافیک ذکر شده (هیچ واسطه نقلیه مو تر در شامل ترافیک عامه شده نمی تواند مگر اینکه قبلاً بیمه شده باشد).

و طوریکه قبلاً در مورد اتباع خارجی به اثبات رسیده چون قادیه و جبران خساره اشخاص ثالث به راننده تعلق ندارد لهذا در هیچ

اگر ممکن باشد یکی از این واقعات را که در شب اتفاق افتاده باشد و جالب هم باشد برای خوانندگان ژوندون بیان کنید.

واقعۀ را که به ذکر آن می پردازم درپور آن فاقد لایسنس بوده که باعث مرگ یکنفر در ساعت سه بعد از نصف شب شده است و جریان ازین قرار بوده که مو تر او پل ۲۶۳۲ تکسی بدرپوری جمعه پسر محمد شریف ساکن قلعه شاده که از قسمت اخیر جاده میونه جانب سینما بامیر در حرکت بود حینیکه در دوصد متری سپاهی گمنام با سرعت زیاد می رسد دفعتا با مو تر دیگری با چراغهای فول رو برو می شود که چراغهای فول آن مو تر سلاحه دید درپور او پل را زایل ساخته و سبب انحراف مو تر از جاده اصلی میگردد و مستقیماً مو تر او پل رنجیر های اطراف سپاهی گمنام را از هم دریده داخل محوطه آن میگردد و از تصادف يك نفر بنام غلام سخی را که در آنجا خوابیده بود جابجا هلاك می سازد و مو ترش هم خساره بر می دارد که درین حادثه در وهله اول درپور مسئول است که بدون دشتسن لایسنس درپوری می کند و در ثانی مو تر دیگر که با چراغ های فول در اثنای شب حرکت می کند. به هر





والانتین هرست

مترجم: نیرومند

دومدال برای جانی

درست سر ساعت هشت ماتیله رویش وارد مغازه اش شده دروازه را از پشت سر خود بست. مثل هر روز، این خانم موسپد که به شغل عاریت دادن لباس اشتغال داشت، ابتدا به پسخانه مغازه که از آن کارافترا میگرفت رفته بالا پوش و یکس دستی خود را گذاشت و پنجره را باز کرد تا هوای تازه وارد اتاق شود. سپس ماتیله قهوه سازی را بکار انداخت.

۱۰ دقیقه بعد به صرف ناشتا شروع نموده وضو را روزانه صبح راپشروی خود گذاشته به مطالعه ن آسرگرم شد: «سومین قتل در ظرف جارفته قتل بازهم یکس خانم است.» در صفحه اول به خط درشت این عنوان را نوشته بودند و بعد با حروف ریز اضافه کرده بودند: «قاتل دستکش پوش برای چارمین بار طعمه اش را به دام انداخته است.»

وقتی ماتیله رویش شروع کرد به خواندن متن راپور، درست در همان لحظه کسی به دروازه زد. ماتیله از جایش تکان نخورد و آرام باقی ماند. او به مشتری ها اجازه نمیداد تا به ساعت نو که مغازه اش را رسماً باز میکرد او را اخلال کنند.

صدای دروازه زدن شدید تر شد و متعاقباً صدا قطع گردید. خانم رویش با دلچسپی ماجرای قتل و جنایت را تا به آخر مرور نمود.

وقتی سرش را از روی روزنامه برداشته بالا برد از شدت تعجب دچار وحشت شد. در حبه جویک پنجره اتاق یک مرد ایستاده بود، مثل آنکه زمین ترکیده و آن مرد رویده باشد.

او بالا پوش نسواری رنگ ببر کرده، کلاهش را تا به سر گذاشته پایین کشیده بود. پس از تخفیف حالت وحشت، خانم رویش نفس عمیقی گرفت. او ویلی مامور تانک تیس را از زاویه مقابل مغازه خوب بینشاخت.

متاسفانه مادر رویش که تو را موقع صرف قهوه مزاحم می‌شوم. فقط سوال دارم: «میتوانی یک صد مارکی رابه پول خورد برایم تبدیل کنی؟»

خانم رویش پاسخ داد: «بلی امکانش موجود است.» پس از اظهار این جمله نوت صد مارکی او را به پول خود تبدیل کرد.

ویلی گفت: تو یک الماس هستی. من برای خدمت گذاری مقابل حاضرم. سپس کلاهش را به عنوان احترام برداشت.

خانم رویش در جواب گفت: اگر برایم ماست بیادری از تو ممنون می‌شوم. این کلان لطفی خواهد بود که در حق من میکنی و مرا از بیرون رفتن درین هوایی بارانی نجات میدی.

به کمال میل مادر رویش، تو مغازهات را باز کن من تا چند دقیقه دگر بایست ماست می‌آورم.

تو میتوانی به تدریج دیون خود را بپردازی هفته آینده پنجصد مارک قرض خود را

باز و آن ازم دریافت، خواهی کرد. اوکی؟ و حال میروم تا برایت ماست بیآورم. خانم رویش پنجره اتاق را بسته قهوه اش را سر کشید. پس از آن به طرف دروازه مغازه رفته آنرا باز کرد. وقتی به دفتر بر گشت صدای زنگ دروازه بلند شد.

هر باری که مشتری ها دروازه مغازه را باز میکردند زنگ دروازه نخستین تانک یک آهنگ موسیقی بنام، همیشه راستکارباش را می‌نواخت. خانم رویش با خود گفت ویلی سحر میکند که به این زودی بر میگردد. صندوقچه پول خود را بر داشت به مغازه برگشت.

مشتری مرئی بود در سنین ۵۲ که رفتارش دوستانه جلوه می‌نمود. آن مرد با دستی که دستکش پوش شیده بود، به طرف یک کورتی دادم، بهتر خواهد بود اگر لباس مورد نظر من برای اشتراک در یک دعوت به لباس ضرورت دارم، بهتر خواهد بود اگر مورد نظر شکل این یک یو نیورم باشد.

شما بهتر است در ساعت ۹ تشریف بیاورید. زیرا مغازه هنوز باز نشده است. اگر مغازه بسته می‌بود من مسلماً در پشت دروازه آن ایستاده می‌ماندم. اجازه دارم که این یکی را امتحان کنم.

خانم رویش در حالیکه ذرفتار آن مرد خشمگین شد بود به ساعت بالای کو تیند مخصوص کلاه ها نظر انداخته گفت:

درست نیم ساعت بیا بید، آقای جوان درست سر ساعت ۹ وقتی یک دقیقه هم وقت تر نیاید تشریف بیاورید. فهمیدید؟ مشتری پاسخ داد: شما شوخی میکنید.

سپس با اعصاب بسیار آرام گرتی و نیورم را که به روی سینه آن مدالهای فلزی آویزان بود از روی کو تیند برداشت: شما به چه هواستید؟ زود باشید گرتی راسر جایش بیاورید!

من برای این کورتی یک پتلون مناسب هم می‌خواهم. در صورت امکان یک پتلون بافته سرخ مخصوص ژنرال ها شما یک چنین پتلونی دارید؟

گستاخی آن مرد خانم رویش را سخت خشمگین ساخت و بناچار در جوابش گفت:

برای مردی مثل شما که کورتی دارم و نه پتلونی! زود از اینجا گم شوید و گرنه خلق من تنگ می‌شود. بعد از ادای ایست کلمات خانم رویش سعی نمود با عصبانیت گرتی را از دست آن مرد بگیرد. اما او چالاکتر بود و تندتر حرکت نمود.

آن مرد با نهایت بیرومی خانم رویش را به طرف کو تیند لباس ها به شدت تیرله کرد. چپ اول خانم پیر در میان لباس های که به رویش افتاد معر گردید و وقتی برای بار دوم سعی نمود فریاد بزند، دست آن مرد

به تلویش چسبیده آوازش را خفه ساخت. ساعت هشت و ۳۲ دقیقه بود.

۱۰ دقیقه بعد تر ویلی با ماست فرمایش دادگی خانم رویش وارد مغازه شده صدازد.

مادر رویش ماست خواسته تو را آورده ام. وقتی جوابی نشنید به سوی اتاق پسخانه رفت دوباره به صدای بلند تر گفت: کجا هستی؟

او مجدداً به مغازه برگشته از میان کو تیند های ایستاده بدنبال خانم رویش برآمد و نمجب کرد که او را در مغازه نیافت.

دفعه متوجه یک شی سخت زیر پوشش شد. آن شی یک مدال فلزی بود. یکس مدال سه گانه بود. ویلی مدال را از روی زمین برداشته کمی به فکر فرو رفت و سپس آن را در جیبش گذاشت.

در حالی ساعت ۹ و نیم یک مشتری زن که آمده بود یک لباس را تبدیل کند جسد خانم رویش را کشف نمود. هنگام پس و پیش کردن کو تیند های لباس دفعه متوجه یک بای شد. همینکه مشتری از فرط و حثت لباس ها را کنار زد خانم رویش را پیدا کرد که مانند یک گدی به دیوار تکیه داده نفسش برآمده بود.

کمیسار فیتس از شعبه جنایی مرگزی نخست از ارتباط دادن مرگ فروشنده مغازه با جنایات مرد دستکش پوشی امتناع ورزید خطاب به همکاران چنین گفت آقایان! منطق برخلاف این نظریه حکم میکند: به این معنا که سه قتل قبلی شامل زنی جوان بوده، حال اینکه خانم رویش بیش از ۶۰ سال دارد.

فیتس سر محافظ گروه پاسداران باشوخی جواب داد: خوب ممکنست دلش می‌خواسته تغییر ذوق بدهد و تنوع بیآورد.

کمیسار فیتس اظهار داشت: در مورد لزوم این تغییر ذوق می‌خواهم دلیل منطقی بنجوم. انسپکتر فایان وارد صحبت شده اظهار نظر نمود: بهر حال این واضح است که قاتل خانم رویش هم دست کش به دست داشته معاینه جسد این مطلب را به اثبات رسانده است.

در یک چنین هوایی بارانی هر کسی دستکش به دست میکند. این جوابی بود که کمیسار فیتس به او داد. خوب حالا می‌رویم تا بکارهای خود رسیدگی کنیم.

فیتس عامل این قتل را سر وقت مینداخت در دستکول خانم نه کدام بکس پول و نه کدام سکه یا تانکوت پیدا شد.

بگانه چیز جالب در دستکول خانم رویش یک کتابچه یادداشت پراژ لامپهای اشخاص و پول های پرداخت شده آنها بود. احتمالاً یکی از مد یونین خانم رویش میتوانست دست به این جنایت زده باشد.

در انتایی که کمیسار فیتس به همکاران خود هدایت میداد تا تمام اسمهای را که در کتابچه یادداشت خانم رویش خط گر فته شده، تحت غور قرار دهند. یکی از خیاطه های که برای مغازه خانم رویش کار میکرد نزد وی مراجعه نمود. اسمش ماده وازل بارتل بود.

فیتس از او پرسید: یقیناً شما اکستر لباس های را که در اینجا وجود دارد می شناسید و میتوانی بهم بگویند که آیا جانی از جمله لباس های اینجا هم از کدام لباسی را به مغازه آورده و مسترد کرده یا اینکه ممکنست کدام لباسی را با خود برده باشد؟

ماده وازل بارتل سرش را به علامت نفی تکان داد. اظهار داشت: ((نا ممکن است چنین چیزی را تشخیص دهم. برای چنین کاری نفیست باید ذوق طرف را فیهید.))

فیتس یک مدال فلزی را در کف دست خود گذاشته بهر فحشا که دراز کرد دو پرسید: ((ما این را در کنار قتل پیدا کرده ایم از روی آن میتوانی به حد سسی بزنی؟))

بارتل پاسخ داد: ((من این مدال را می شناسم این مدال به سینه گرتی مود (فیهی) نصب بود. من در همین تازه گپها دو دانه مدال به روی سینه این گرتی نصب کرده بودم.

فیتس پس از چند بار تیلو ن کر دنو دانن هدایاتی ذریعه تیلو ن، خود شس به همراهی خیاط به مغازه عاریت دادن ایستاد و شو اینتگ رفت همینکه وارد آنجا شدند فیتس گفت: ((حالا بمن آن گرتی قیصری را نشان دهید.))

ماده وازل بارتل که گرتی را در جیبی سابقش نه یافت و نه در کدام جای گرتی در کتاب ممالات خانم رویش تد گری ترفته بود که به چه کسی عاریت داده شده است.

انسپکتر فایان اظهار داشت: ((بهر حال این یک بر که برای پولس جهت تعقیب چانی بشمار می‌رود گرچه برای من غیر قابل تصور است معیلاً حد سر می‌زنم جنایتکار اعصاباً هشی داشته که خانم رویش را خفه کرده و سپس با گرتی مود قیصری از مغازه فرار نمود است.))

فیتس در جواب اظهار کرد: ((آری) همانطوریکه تو میگوئی قاتل اعصاباً محکمی دارد یا ما باید بایک مریض رو حیظرتانک رو برو هستیم.))

در همین لحظه سر محافظ فیتس وارد مغازه شد و از عقبش یکجوان در بالا پوش کار نسواری رنگ که تکه های تیسل

و جری روی آن دیده میشد وارد گردید. سر محافظ فیتس گفت: ((رئیس این مامور تانک امروز صبح وقت خانم رویش را دیده و با او صحبت کسر ده است.

خانه جنایت



درمجله (اشپس آرت) يك عمارت كوچك با مكانات محدود برای زندگی يك خانواده وجود دارد كه برای پولیس بصورت معمایی شده است. زیرادین خانه جسد سه نفر پیدا کرده اند و هنوز معلوم نشده آنها چه کسانی بوده اند.

دعوت با سرور و شادمانی در جریان بود. مدعوین بانوسین و این روز تولد (کیت جو) ۳۰ ساله اهل هایلر واقع صرن، حین می گرفتند خانم پیر که سالگرد تولدش را جشن می گرفت، حتی اتاق خواب خود را جمع کرده و برای پدری از مدعوین که بعد از آن زیاد بود، آماده ساخته بود. همسایه او هم بکفر به جمع کردن اثاثه منزل اشتغال داشت. او کارگر تعمیرات بوده اسم ایگون بایرو ۳۵ سال از عمرش نگذشت.

او بلی بدست گرفته میخواست تکیاب منزل را کمی عمیق تر بسازد و خاک زمین آنرا میخواست دور کند. آنچه را او در آنای کادن زمین پیدا کرده یکسره خوشی های اوراقه ناراحتی و وحشت مبدل ساخت. از آن تاریخ بعد دیگر آرامشی خاطر واطمینان از میان اهالی دهکده هایلر رخت بر بسته، ساکنان قریه همه بفکر اندر شده اند. حکایات و افسانه های عجیب و غریب دفعتا بر سر زبانها افتیده و بعضی ازین داستان ها چنان وحشتناکست که استخوان پشت آدم از شنیدن آن به لرزه می افتد. زیرا میگویند که ایگون بایرو در تکیاب منزل خود جمجمه يك مرده را یافته است.

معلوم کند که مدت ۲۰ تا ۳۰ سال بالای اسکلت اول مربوط به يك مرد قوی هیکل از ۳۰ سال تجاوز نمی کند. پروفیسور مناکور حتی تحقیق نموده که اسکلت اول مربوط به يك مرد قوی هیکل دارای قد يك متر و ۸۰ سانتی بوده، اسکلت دومی از يك زن ۳۵ ساله میباشد که در حصة لکن خاصه صدمه برداشته است و سومی احتمالا مربوط به يك طفل میباشد. پولیس جنایی توانسته معلوم کند که جسد دو کلاف سیال کاملاً برهنه دفن شده اند.

ایگون بایرو با اندیشه زیر زمینی منزل خود را می تگردد. داینها نفوسیا ۳۰ سال پیش سه نفر را کشته و اجساد آنها را دفن کرده اند.

اما اینکه در سال ۱۹۴۵ چه اتفاقی در آن خانه روی داده و باعث مرگ آن سه نفر شده تاکنون افشا نشده است و موضوع قتل هنوز روشن نیست.

ماموران پولیس می گویند که عمارت در سال ۱۹۴۸ توسط بکنفر پولیس بنام فردیناند که حال ۷۰ سال از عمرش میگذرد اعمار شده است. ولی پولیس نمیتوانست نسبت يك همکار قدیمی به علت پیدا شدن اسکلت هاشکوک شود: زیرا عمارت در خیابان بلاش ۱۲ در آن زمان با وسایل بسیار ساده ساخته شده و بدون کندن تپداپ بود صاحبان و مالکان بعدی آن عمارت را چندین بار از زمین نموده و تعدادی دراصل ساختمان آورده اند، تا اینکه در سال ۱۹۶۴ آن عمارت بدست ایگون بایرو رسید.

در آن زمان، پس از پایان جنگ يك مامور دولت در مقام سرپرستی از پروگرام به دهکده شان آمده در آنوقت در منزل کلايس شمید مالک خانه جنایت مسکن گزید این مامور حکومت اتونگزام داشت يك عسکر و عضو تشکیلات (تود) بود. هاتپوریکسه گفته آمد او با کلايس شمید و همسر جوانش زندگی میکرد.

بعدا شایع شده که بین اتونگزن و خانسم کلايس شمید روابط نامشروعی برقرار شده و مامور نظارت بر پروگرام کار باذن میماندار خود رابطه عاشقانه و پنهانی قائم کرده بود. این افواه تا آن سرحد تقویه یافت که کلايس شمید مجبور شد، مامور نظارت کار را از منزل خود بیرون کند.

مردم قریه هایلر که هنوز آنوقت را بیاد می آورند مدعی اند که: آندو روابط نامشروع شان را ادامه دادند و شوهر زن ازین ناحیه بی خبر نماند. حسادت يك عامل قتل نزد پولیس جنایی قابل قبول میباشد.

اما اسکلت طفل مربوط به کیت این هنوز روشن نیست. دختر ۴۴ ساله خانواده کلايس شمید می گوید:

ما درش در آنوقت در صدد آن بود که با اتونگزن به ناحیه شتین برویم. هر دو شان هایلر را ترک گفتند و يك شب را در منزل يکی از آشنایان گذراندند.

از آن بعد اثری از ایشان پیدا نشد. پدرم که در سال ۱۹۵۸ از دنیا در گذشت بهیچوجه نمی توانست قاتل آنها باشد! به این ترتیب صرف این توضیح باقی میماند که شاید اجساد مربوط به کارگرانی از شرق باشد که احتمالا به اثر برخورد با گروه های اشغالگر آریکایی کشته شده باشند اما اینکه واقعا چه اتفاقی افتاده و حادثه مرگ آن سه نفر در خیابان بلاش ۱۲ چگونه رخ داده است کسی چیزی نمیداند.

اما اهالی قصبه هایلر بعد از پیدا شدن اسکلت هادشپ سالگره دگران خانه را خانه جنایت نام گذاشته، دور آنرا خط کشیده اند.



کشف ایگون بایرو وحشتناک بود. ایگون بایرو در آنای کادن زمین تکیاب منزل جمجمه يك انسان و سه اسکلت را پیدا کرد.

مميزات مساوات اسلامي

بقیه صفحه ۵

حضرت سلیمان (رض)

در مدت کمی کار حفر خندق پیاپی ن رسید و سپاه دشمن نیز بعد پنهان نشد خندق مملو از آب اطراف مدینه را دیده انگشت حیرت گزیدند و باز آمدن خود خجالت شدند.

سلیمان فادس استقبال نیک نموده ناگهان سنگی ظاهر شد نتوانستم آنرا بشکنم رسول علیه السلام بمن نزد دیک بود این حالت مرا دیده پیل را از دستم گرفت و سه بار در آنجا از دسته شعله آتش از آن بالا شد این حالت را دیده پوسیدم رسول علیه السلام از هر شعله آن هوا بفتح و نصرت مسلمانان باران ریخت و در وقت قصود صاعقه باران بر زمین میبارید و درین جنگ نصیب مسلمانان شد.

بعد از آنکه مسلمانان از حادثه خندق دردمان شدند از شاهکار پیاپی و تدبیر سلیمان فارسی استقبال نیک نموده انصار و مهاجرین و ابراهیم بن عبدالمطلب و حضرت یحیی بن یحیی و اوسان گفت سلیمان از اهل بیت ما است.

حضرت سلیمان (رض) مدت زیادی را با رسول علیه السلام سپری کرد از مزد دست خود نان خورد و فقر و مساکین صدقه میداد حضرت پیغمبر علیه السلام میان او دایم الدرد و غمناک بود اندر بستند زمانیکه

سلیمان (رض) زنده بود خداوند او را آفرید و راضی به سلیمان نان گردانید و در شرق و غرب نود تابان اسلام پر تو افشانی کرد سپاه اسلام دیار فارسی منقلب و فتح نموده لوا عدل و عدالت را بلند ساخت و تحت قهر توسط مسلمانان در تزلزل آمده بلاشمار به تصرف نان در آمده باشند گمان آن عابدین اسلام مشرف شدند.

سلیمان (رض) فضایل و مناقب بی شماری داشته پیغمبر اسلام در بسیاری از احادیث شان او را مدح نموده اند.

حضرت سلیمان (رض) تمام فواید و مسلمانان را بپیش میبرد در هر حق و سر و سر افزونی بعمل می آمد خدا صفا و قتیقه خلیفه مسلمانان او را بپیش میبرد معلم در مدائن فرستاد و در وطن اصلی خود دعوت کرد و در مدائن اقوام خود به نشر دین مبین اسلام پرداخت.

سلیمان (رض) میان مردم به سر تکیه صداقت و امانت معروف بوده به عطف خداوند خیلی راضی بود تا اینکه این صحابه بزرگوار در سال ۳۴ و ۳۵ هجری در شهر مدائن چشم از جهان پوشید و در آنجا دفن گردید تا لاله و انالیله و جویون.

مزار آن در قسمت شرقی بغداد مقابل دیوان گسری موجود است و قیامت داشته بمقام سلیمان پاک معروف است.

از مهم ترین مرآت عر پاست که بیش از مورخین میگویند که سلیمان (رض) ۱۰۰ سال زندگی کرده است بعضی ها مدت زندگانی او را ۱۵۰ و برخی هم ۳۰۰ سال قلمداد کرده اند و مگر هم میگویند حضرت مسیح علیه السلام را نیز در آن کسره است.

سلیمان (رض) یکتا از اصحاب زبده عالم ماهر اسلام بوده کتاب خدا و احادیث زیاد را خوانده است چنانچه حضرت انس (رضی)

از آن احادیث زیاد را روایت کرد آنکه در کتاب بخاری و مسلم به تعداد ۶۰ حدیث از آن روایت شده است.

علیه السلام در عقب خود سلیمان را با بیعت داشت دید خرقه خود را بپوشید و در میان نبوت آشکار شد. سلیمان از دین مهر نبوت نداشت و خرسند شده و آنرا بپوشید و بگریه آغاز کرد رسول علیه السلام و ابراهیم نزد خود خوانده از مانی الضمیرش پرسید سلیمان تمام سر گذشت خود را از روز یک پسر و مسکن را ترک نموده و به دین مسیح گراییده با پیشگویی های گاهن همه را بیان کرد حضرت پیغمبر از شنیدن داستان سلیمان خرسند گردیده به نزد وی پیشگویی کرد.

این مرتبه نزد سلیمان نبوت حضرت پیغمبر علیه السلام با آن رسید و به پیشگویی گاهن تصدیق کرد دست بیعت را دراز و به دین محمدی گردید. دانی از ایمان مملو گردید حب رسول و ابراهیم را به دل میس پروراند و همیشه میگوید که از پیغمبر بخشناد دلپذیر را بشنود و نفس تنیده خود را از سر چشمه واقعی اسلام سیراب سازد. دیری نگذشت بود که مسلمانان با کفار با نه ریختند و سلیمان (رض) در دو جنگ او را نتوانست اشتراک کند زیرا او در آن اوقات تحت قید نبود بوده بندگی آنرا میسر کرد.

سلیمان (رض) میخواست قضای عمر که های فوت شده را بیاورد بآن سه صد نبال خرما را بپای خود او قیام خورده او را ذبح نمود و رسول علیه السلام ازین قضیه اطلاع یافته اصحاب را در غرض آن تشویق نمود و نرسد مشکل دیگر سلیمان عبارت از غرضش آزادی بود آنهم بزرگترین فرصت تحقیق پذیرفت چنانچه روزی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را با او دیدند و حضرت سلیمان او را به پاداش داد خود را آزاد نمود و از قید عبودیت رهایی یافت و در زمره کبار اصحاب به حساب آمد.

حضرت سلیمان (رض) در صحبت پیغمبر اسلام و یارانش همیشه حاضر بود از خود گذری و اینان را بپرورد می آموخت و در مقابل یهود پائشاری میکرد در دعوت دین اسلام سهم بزرگ داشت.

در سال پنجم هجری هیتی از بنی نصر و بنی اهل به مکه آمدند قریش معا غره را بر ضد حضرت محمد علیه السلام عقد نمودند قریش ازین پیمان شاد گشته بفکر از پا در آوردن حضرت محمد و یارانش بودند نرسد بعد از قبیله غنظان نیز با اوسان عهد بست گردید. سپاه منظمی ترتیب و در همدار مدینه نموده شدند. چون خبر ورود عساکر دشمن بحضور رسالت پناهی رسیدن جویون گرفتند که قلعه هارام محکم نموده سنگر

گیرند درین اثناء سلیمان (رض) نظر به دادند که تا ورود دشمن خندق آنجا حفر گردد تا مانع دخول دشمن در مدینه شود و آنها را از مفاد خندق مطلع ساخت همه نظریه سلیمان را تأیید نموده دست ها را بر زدن و در حفر خندق آغاز کردند و پیغمبر اسلام (رض) نیز با سایر مسلمانان در حفر خندق مساعدت اشتراک نمودند.

گران خواهد آمد و این عمل سنتی خواهد شد که بعد از تو بدان عمل کنند. عمر گفت: آیا باونگویم که قصاص خود را بگیرد. من پیامبر خدا را دیدم که می گفت: اگر کسی به عهده من حقی دارد حق خود را بستاند.

عمر بن عاص گفت: پس اجازه بدهید او را راضی کنیم. گفت: راضی اش کنید و سپس او را راضی ساختند یعنی صد تازیانه را به دو صد دینار خریدند. هر تازیانه ای به دو دینار.

الکون در پایان این گذارشات این نکته قابل بررسی است که آیا این رهبران و زمامداران اسلام که در راه تطبیق قانون و جز قانون چیزی را نمی شناختند و این کار نامه های ایشان و طرز تفکر ایشان زاده مغزها و اراده های خاص و ابتکار شخصی شان بوده و یا عاملی دیگر نیز در زمینه کار میکرده است؟

مسلمانان باید گفت که این رهبران صدیق اسلام، کاری را مطابق میل و اراده خاص خود شان از پیش نمی بردند، بلکه این دستورات و فرامین زندگی بخش.

اسلام بود که برایشان حکم میکرد تا آنطور باشند و بدانگونه عمل نمایند.

امروز اسلام همان اسلام و قانون همان قانون است و هر وقت رهبری و زمامداری در بکار بستند و تطبیق مقررات اسلامی با عزمی خلل ناپذیر گام بردارد و در راه عملی ساختن آن جز به قانون بجزیی دیگر نیندیشد آن قاعده ها همه اجرا خواهد شد و مردم همه از چنگال بی عدالتی ها نجات خواهند یافت.

بروی تجاوز کرده و چنان وانمود ساخت که چون او از اشراف و مربوط بحکومت است نسبت به آن مصطفی ارضی بالاتر و ممتازتری دارد و این تجاوز توأم با تحقیر صورت گرفته است.

حضرت خلیفه، از شنیدن این حرف های قبطی نهایت بر آشفته شد و خطاب به (عمر بن عاص) فرمود (این مردی) که همه از مادر های شان آزاد بدنیا آمده اند، از چه وقت بنده و غلام خویش ساخته ای که اینک در نگاه تو کمتر و فروتر جلوه مینمایند (۱۹۰۰).

در آثار گرانمای سید قطب این مطلب را می یابیم که ابو یوسف در کتاب (الخراج) میگوید: عبدالملک این ابوسفیان بمن نقل کرد که عمر

خلیفه دوم اسلام بموظفین حکومتش نوشت که همه در وقت معین به نزد وی بروند و قتیقه همه حاضر شدند، از جابر خاست و گفت:

مردم من این وظیفه داران و مامورین را در میان شما میفرستم و ایشان را موظف میسازم که وایان و خدمت گذاران به حق باشند و من این ها را موظف نکرده ام که از اموال و مزارع و خون های شما سهمی ببرند هر کس از شما شکایتی دارد بگوید.

ار میان آن جمعیت مردم فقط یک شخص از جا بلند شد و گفت: نماینده فرمان دار شما صد تازیانه بر من رده است. عمر گفت آیا میخواهی که صد تازیانه بوی بزنی؟ بر خیز و بلافی بنما، عمر و بن عاص برخاست و عرض کرد اگر شما این راه را در باره عمل خویش بکشائید، بر آنها

بهترین آواز خوان ما کیست

(بناشد تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم.)

هنر مندان نظریه پردازان و بیغرضانه

بناشد تا بمقتور تشویق هنر و خود را ابراز نمائیم شما میتوانید یکی نامه ای کاندید مورد نظر تا نرا انتخاب و نامه را ضمیمه یک تگست بستی پنجاه پولی افغانی باطل نشود و رائج به اداره جویون مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور و ارسال دارید.

عواید بصندوق هنر مندان انتقال میابد.

این ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید خواننده مورد نظر تا نرا انتخاب کنید و هم یک بصندوق هنر مندان

اداره جویون مطبوعاتی و کلتوری نظر بدون تگت پوستی باطل نشده را نمی پذیرد.

برای معلومات مزید به تلیفون ۳۰۸۵۳

و نمرة ارتباطی ۹۳ - ۲۰۴۵۱ مراجعه نمائید.

میزمدور ژوندون

کسیختن روابط خانوادگی جلوگیری گردد تا لاقول فرزندان و کود کان این خانواده ها پر عقده و مریض بزرگ نشوند.

در پهلوی این دفاتر محاکم مخوص خانواده که اساس کار شان بر مبنای تحقیق و احصایه های جمع شده شبکه های تعاونی استوار است میتوانند به قضا یی مانندطلاق، مهر، و مسائل اقتصادی رسیدگی نمایند.

نظر خود را خلاصه نمایم دفاتر تعاونی واقعیت ها را جمع آوری نمایند و محاکم خانوادگی به مینا و اساس آن رسیدگی حقوق داشته باشند.

پرسشگر: آقای قاسمیار اینطور که معلوم است شما نه به عشق های قبل از ازدواج زیاد خوشبین هستید و نه هم به انجمن های تعاونی در امور خانواده، ممکن است روشنتر دلیل تان را در این زمینه بگوئید؟

قاسمیار: من طرفدار عشق های واقعی هستم اما به ازدواج های مجله ای و کامپیو تری معتقد نمیباشیم در محیط ما ارتباطات میان دختران و پسران بسیار کم و کمبود ها و نارسایی های عاطفی بسیار زیاد است و همین انگیزه است بر ای سالم نبودن عشق ها در این صورت من به شناخت قبل از ازدواج ارزش قائلم و نه به احساس صرف عاطفی، در مورد انجمن ها هم باید بگویم این يك دیسک است، باید جوانب کار را مطالعه نمود و خوب مطالعه نمود و آنگاه تصمیم گرفت بودنش خوب است و تنظیم و شیوه کارش بصورت منطقی و موثر مشکل.

پرسشگر: اکنون در خواست می کنیم هر کدام از شما نظر قاطع و مشخص خود را در مورد پیشنهادت ارائه شده با توجه به زمینه های تطبیقی آن ارائه دهید. سوال را محدود میسازیم و مشخص، ساده ترین طرق حل برای رفع کشیدگی های خانوادگی از نظر شما کدام است؟

دکتور کمال سید: قبل از آنکه این سوال مشخص را پاسخ گویم با اجازه تان در مورد توافق جوانان با هم صحبتی مینمایم

تو ضیحی میدهم و آن اینکه وقتی دختر و پسر شدیدلا بهم عشق میورزند و ادعای توافق هم آهنگی دارند، این توافق در اصل وواقعیت خود توافق است برای ازدواج، برای پایان بخشیدن به محرومیت ها و کمبود ها در همین زمینه، نه آنکه يك توافق کامل باشد، توافق کامل لازمه اش داشتن شرایطی است همگون و با لاقول نزدیک بهم در حالیکه شرایط محیط ما با این اصل سازگار نمیباشد. در اینجا مراد حاکم است وزن محکوم و این حاکمیت و محکومیت از همان آوان کو دکی در محیط خانواده تثبیت میگردد و شرایط فکری بر مبنای آن سازندگی میشود و از همین جاست که حتی دختران و پسرانی که با عشق وروما نیست و بسیار قوی و باز هم با ادعای خود شان با شناخت قبلی با هم از دواج نموده اند، بعد از ازدواج تقسیم با هم موافق نیستند و این انگیزه دیگر اختلافات است که همین وده زمینه و حال پیر دازیم بیا سنج پرسش دوم شما.

پرو گرام های درسی در معارف در رده های خانوادگی و حقوق جوانان و پدران هر يك نقشی دارند و مفیدی ولی میتوان در قدم اول لاقول دو کار را انجام داد انجمن رهنمای خانواده و بخش های تنویری نیز فعالیت نماید و انجمن های مشاورتی بصورت امتحانی در دهات آغاز یگار کنند، مطبوعات و را دیو هم وسیله القاء فکری بپیمانه وسیع تر باشند.

نیاغلی غیاثی: تاسیس مراکز و دفاتر تعاونی استفاده بیشتر از وسایل ارتباط جمعی و القاء فکری به منظور وجود آوری مسالمت و تفاهم بیشتر در خانواده.

حمیرا حمیدی: تعیین قانون سن ازدواج، جلوگیری از ازدواج های قبل از وقت، تاسیس دفاتر تعاونی از دواج و القای مداوم برای ایجاد روحیه مسالمت آمیز در خانواد ه

مجتربا عابد: تأیید نظر حمیرا حمیدی در اخیر بحث نظر کلی مهیا نان در مورد سن مساعد برای ازدواج پیر سیده شد آنها برای دختران بعد از ۱۷ و برای پسران بعد از ۲۵ سالگی را خوبتر ین سالها برای ازدواج تشخیص دادند.

جوان آینده که کودک امروز است باید هر چه زودتر مال جمعیت گردد امکانات زندگی برایش مهیا شو د. بدرس و مکتب اکتفا نگردد و خارج از این محدوده برایش وسایل و امکانات سر گرمی های آمو زنده و سالم آماده شوام. در مورد جوان امروز مشکل او در زمینه ازدواج بعد از تأسیس نقش مطبوعات و انجمن های مشاور یاد آور میگردد که جوانان با متانت با حفظ احترام والدین و موقعیت مناسب و با در نظر داشت توقعات پدر و مادر به قناعت آنها پیر دازند و عصیان را به حیث يك نهایت قبول کنند نه يك آغاز.

قاسمیار: تنظیم يك پلان رهنمای خانواد ه تهیه يك پرو گرام حقوقی از رادیو به منظور ایجاد هم آهنگی فکری در جوانان و پیران و آگاهی دادن ب جوانان پیرامون چگونگی استفاده معقول از قانون و مورد حمایت قانونی قرار سن گرفتن، و گسترش پرو گرام های سمعی و بصری از ولایات یا طراف و رو ستاها، متوازن نگاه داشتن

دوگانه از پدر و پسر

نظم جمهوری

دوستان ای اهل دانش از بدخشان آمدیم
مسن بیاس نظم جمهوری، افغان آدم
می سزد با سر بیایم، بهر تبریک نظام
نقشه داد بر لب، شاد و خندان آمدیم
شکر ها می بریم بهر یک نعمت آزادی
بسکه مسرورم، چنین مست و غزلخوان آمدیم
گر بطفلی می نوازم، طبله و ساز نوین
از فیوض بزم جمهوری بمانم آمدیم
بس المها دیده بودم، تا بیامد این بساط
غوش بود در مجلسن کابل با فغان آمدیم
بلبل آسا ناکه ها دارم، بهر صبح و مساء
تا رژیم تو بیا شد، خود بچولان آمدیم
فیضی راصد از وضعیت انقلابی این وطن
تنهیت گویا به پیشروان آمدیم

شهر دیگرش
شدم تیکه یادان جز در سر ندارم
شبهابه غدرو زاری روزم به بیقراری
درواه دشت و دامن داریم بهانه و افغان
در مجلس عزیزان چون بلبلان خوشخوان
با جان و دیسه و دل آماده ام برایش -
فیضی ز شوق رویت هستم به جستجو تن

هنر پیشگان محلی

بعد از استقرار نظام جمهوری ری، خواستم تا اشعاری را که به استقبال و تبریکه نظام نوین سروده بودم، خودم به آواز خود خوانده و به نشر برسانم. روی این ملحوظ با پسرم یکجا بکابل آمدیم و به آرزوی خود رسیدیم.

فیضی در اخیر از خاطره های خوش زندگی خود، از همه برجسته تر و نیکو تر بر قراری نظام مترقی جمهوری را که تحت قیادت زعیم ملی ما، بوجود آمده دانسته و بیامی که به خوانندگان تقدیم مینماید، رستگاری و خوشی تمام مردم افغانستان و خصوصاً خوانندگان مجله ژوندون میما شد اینك يك قطعه شعرش به استقبال جمهوری.

هغه عجيب سر ګو

رحمت خير زوی

زموږ ډير ايمانداره او بيكرمه انصاريان د هغه د ښه سرپټوب او انسان پالنې په اړه كې په څو جملو يا ساده ډول خبرې كول آسانه كار نه دي زموږ دخپل روڼدي احساس په مخني سره بايد بولو ملكروته پورې درلود.

خولو كاله مخكښې مونږ دوهو په يوه كوچه كې ژوند كاوه هغه نيت په خبره زما ګاونډي وو. لاکن متاسفانه چې د هغې زمانې ححه او سر بس خوند وړی کيسی او انديښنی بل څه نه دی پاته خو بيا هم د زمږ د ښه ملګريټوب او ژوندي احساس يادولی تر اوسه پوری زما په ذهن کېښی سته او تل په ويايم. کله کله د زمږ په فکر کې هغه باژور نه څم چې هغه زما لاسي په خپل لاس کې نيولی او شاوخوا په کرځيو او د ناڅر راز پيښو و ژوندیو وفتادو په ننداره په لگيا وو. زه دا حقه اوم چې خپل پخوانی خواږه خاطرات په زړه کړم.

په شان په ژوند کې کومه ځانګړه ډله نه درلودل. دېوال له پلوه چې ځای د دېواله خفسودا راټوله وروسته د هغه په په بازار کې د يوه ورتر ملګري پر دوکان ناست وو هلته په يې د بازار د حېکو بنداره کوله. کله به بيان دی اندازی په انديښنو کې ډوب وو چې و هيڅ لاوړی نه به يې پام په کيده. نورو خلکو چې په زمږ په دغه حال لیده نو خامخا به پسي دا فکر کاوه چې دغه سړی په ژوند کې ډیری ستونزې لري ځکه نو د حل لپاره يې پلټی اويا دگرمي ټاکلی موضوع په باره کېښی چېرته احسنتی دی او خوند تری اخلی. د زمږ سره زما ملګريټوب او دوستی د همدغه ځای څخه پيل کيږی. وروسته له هغه منی ححه زموږ دواړو آسنا پي وړی درجي نه ورسيدل چې بايد هره ورځ يو د بله سره ووينو. وروسته تر دې به نوموړ هر سهار وختی د کوشی د جومات په وره کې سره لېدل او په کوبه به مود جومات لونځ کاوه. چای به يې څای چښلی بيا به نو د بازار پر لور روان شو او هلته به دښار په بيلو بيلو برخو کې کرځيدو او خپله ننداره به موکوله. د زمږ ملګريټوب هيڅوخت په ما کې د ستړيا احساس نه پیدا کاوه بلکه نور يې هم په ما کې بيداری او پوره پاملرنی حس غښتلی کاوه. د ملګريټوب په لږيو ورځو کې د زمږ لوی کرکتر. ژوندي تفکر. نیک اخلاق او مرستی کولو د قدر وړ خصوصيات ماته څرګند شول. زمږ به زما په خبر دکوڅاړ بازو څخه په پټو سترګو نه تيريد بلکه تل به يې دلاری په اوږدو کې دخلکو داچتمای ژوند وټولو ژونديو او پيښوته پوره پام اوږاد او دتګي په وخت کېښی به خپل دشاوخوا شیانوته په څير څير کتل دلباوی په ترڅ کېښی به دده سترګو همدغه لېدل چې دښايه فکر نه ورنه کده. مثلا زمږ ليدی خبرو چې بلانګی قصاب د چرګانو سره زياته مېنه لری او تل يې په دوکان کې دوه يا درې چرګان موجود وی هغوی ته کمېشن، غوښی او کله کله وغځو دانی هم

په نړۍ خو چې څه څه چکره او مست سړی يا پدی ښه پور رو چې پلاسی سلما نی به خپل دوکان کې دپوی او سپو ګلاوډيسر ښکلی ګلداښی لری. ډير هينه ورسره ساتی او په ورڼه کې يې ژباړ پاسی، کله چې به ملګری د زمږ سره پر ليارې روان شو او دو باره به خپل ټاټوی ته راستون شو اوځان سره به يې دخو شيو دپساره فکر وکړ هرو مرو به يې ډير شيان ليدلی او د هغو په باره کې به يې زيات معلومات ترلاسه کړی وه. چې تردی مخکښی به يې هېڅ د تر موږو شيانو په باره کې فکر هم نه کاوه.

زمږ به تل د خپلو انديوالانو په منځ کې دا خبره کوله. که چېرې يو انسان بل په ده ځای کې هسوکې او ژوند وکړی نو دغه سړی تش دهمدغه ځای په منځلې سلومت لری اوکه چېرې يو انسان لاره ووځی. ستر وکړی نو خامخا به دسا ويزنی او د ډيرو شیانو په اساسی. نو پورته نه ښایي حه بول خلک په راز راز حامو او پيو سره همدا وروڼو او يا يې ننداره وکړو. ځکه چې ښارونه او داسی نور شيان د خپل ښايه څخه حکمت نه کوی. نولوايمه ده چې په څو ځنډو کې سر او د دغو ژوند يو شيانو د ښاری د باره زمينه برابره کړو څو چېنوی اوتازه شيان ځان تهرګند کړو.

د زوی د ورځو څخه يو سهار زموږ پکور کې دواړه په چاپو ناست وو. هوا ډيره سره وه د باندی ډير سخت باد چلیده په داسی حال کې چې ما د چاپو دوهمه پاله ځان ته اچوله زمږ ناڅايه زما وخواته په څير خپرو کتل، او وی ويل.

ملګری، که چېرې ستا خوښه وی نن به يو ځای ولاړ شو او هلته به دوه بنديان د بندي ځای څخه خپلواک کړو.

د دی خبری په اوریدو سره سمدستی ماته دا فکر پیدا شو چې شاید د زمږ به کوم ملګری بنديان وی، هلته به څی او د بندي ځای څخه به يې آزادی. نیت می وکړ چې د ده څخه پوښتنه وکړم. خو زمږ چې لالاکي وکړه او دارنگه يې خپلی خبری شروع کړی.

ملګری! هغه دوه بنديان چې مخکې ما اشاره ورته وکړه د انسانان د ډلی څخه نه دی بلکه دوه ښکلی ګبان دی چې په يوه رستوران کې د يوه کوچنی ښښی بوتل په منځ کې داسی بند راغلی دی چې ناری اوچنی بی وواسمالو په پورته کيږی، لاکن افسوس چې نور خلک يې داویر جتی او درد ناکه ناری نه اوری.

دغه رستوران ډير ښکلی وو لاکن ددسی دپاره يې حای وړوکی وو دیوالونه يې په ډيرو ښانستو قابلينجو او هنری تابلو ګانو سره ښکلی کړ شوی وو. پر منځه دېوال باندی يې يوه تابلو خوند وه چې ديو سرف اوزليخا ډاکسي دیوی کوچنی صحنه خيال يې تازه کاوه، درستوران په منځ کېښی ډير خلک ناست وه، ځينو مجلس کاوه او ځينو بيا چای چښلی چې هڅه ته يې ورځيانی پرته وی اوپه لوستلو يې لګياده. درستوران په لومړی ورکښی يوغت ميز پروت وو د شاته يې يوه پسته چوکي يو ډير نوی، غنم رنگه او چاغ سړی ناست وو، چې يو لاس يې پر ميز باندی ايښی وو اوپه خپل چپه لاس يې په خپلو بريو لوبی کولی اوپاڼه يې دسړپه پيچلو او تورو ورپيچانو سره مشغونه ساتی. وختګ ته يې يو کوچنی بکس پروت اوپرسر باندی يې يوه میسې ګانېه پرته وه، ښه چې ورته څير شوم يوڅه توری پيسی اوتو توره بکښی پراته وه. زه په دغه ننداره بوخت دم چې ناڅايه زمږ ډه وښو ولرم او دارنگه يې وويل:

- هغه بنديان چې زموږ دلاصوت دپاره دلته راغلې يم، هغه دی وينی يې؟
- نه زموږی نه وينم، چيری پراته دی؟
- وگوره، ستا وينی پلونه چې په هغه

ښښی بوتل کېښی بنديان دی کله چې می وښل پلونه پام واپاره ناڅايه می سترګی پر يوه شنه ښښی بوتل ولويدی چې دوه تلک سره، ښانسته کبان يې بکښی اچولي وه. ښه چې ورته خبر شوم رښتيا هم کبانو په دغه بوتل کېښی هېڅ حرکت نشوای کولای، کبان چمی ولیدل نومې دځان سره وويل:

- پوه شوم، داهغه کبان دی چې زمږ يې ناآرامه کړی دی، رښتيا هم ددو ګان دورښانه سترګو څخه ظلمونه او غمونه دورايه ښکاري دخولو څخه يې چې پورته پورته کيدل. حقيقتا فریادونه او ویر جن پوځونه او ريدل کيږی. دښښی بوتل شکل چې دده کبان پکښی اچول شوی وه، مستطیل ښکله اوپردالی يې ډير لږ وو، ځکه نو دغو کبانو په ډير حمت حرکت پکښی کاوه، کله چې به دوی پرځان باندی فشار راوړ نوپه ډير مشکله سره به پورته او کښته کيدله، ښی اوکړ پلوته څر يې هېڅ حرکت نشوای کولای، هرچا چې دا صحنه لیدلی وای نو هر مرو به دافکر ورته پيدا شوی وای چې يو وخت به داکبان دومره غښتی، چې د نوموړی ښښی بوتل څخه به يې سر او يزه دباندی راووزی.

وروسته تر هغه نو زمږ ډه ډير متانت پرچوکی تلمت سپری ته سلام وچاوه، درستوران څښتن په لومړی سر کېښی په ډير حرارتيا زمونږ و خواته رکتل، کله چې يې دزمږ سلام واورید نو سمدستی يې دهغه دسلام ځواب ورکړ، مېلم زړ سلام وچاوه دی وخت کېښی زما اودهغه تر منځ دسرو په اشاره احترام وشو وروسته ترڅو دقيمتونک درستوران څښتن منځ موږ ته راوپاره او

دی ويل:
بخښنه غوايم، تاسو کوم کار لری؟
پدی وخت کېښی زمږ دخپل پخوانی عادت په شان، خپ وکرپوه اړپوه سپکه خندا يې پرشونانو ښکاره شوه او وی ويل:
- والله څه روايم، زړه می عوازی چه ددغو کبانو په باره کېښی ستا سره خبری وکړم. درستوران مالک پداسی ځال کېښی چه توری موضوع سپره مضام و، خپل شونډان يې سره وښی، وکبانو به يې وکتل بيایي نو زمږ تلخ راواړاوه او پوښتنه يې وکړه:
کبان، ښی دغه کبان ستا په کاودی؟
- په وروره! دغه کبان زنه رانيسم اونه می پکاوی دی ځکه چې زما دسرای دعولی حوض ډير وړوکی دی، مخکښی می خودای کبان درلودل لاکن زما خوانم کړی شوی هغه وځړول، نوکه زه چيری بياکبان راونيسم اوپه حوض کېښی يې ايله کړم، بيایي شوی خوری. زما مقصد ددغو کبانو په ځای کېښی دی.

- وروره ستا په خبره ښه پوه نشوم. مهرباني وکړه خپل مقصد دی ښه واضح کړه.

- وروره! تقريبا خورځی مخکښی پر دغه لاره تيريدم چې ناڅايه می ستا پرستوران کېښی پر دغو ښا ناستو کبانو سترګی وښتی چې په پورې زحمت او تکليف په دغه ښښی بوتل کېښی ژوند کوی. که څه هم کبان ډير ښکلی او ګلاډی او داسی معجزه يږی چې تاسی هم ددغو ښانسته کبانو اوژورو حيواناتو سره مینه لری، که چېرې ستا په ياد وی تير کال هم ددوی په موسم کښی ستاد درستوران په مخکښی دشر مو ښی دچپو قفسونه څرپدل، هغوی چې به لوبه غښتول بيا به مو پر خلکو پلورله، څنگه دغسی نده؟

درستوران څښتن ته چې دزمږ خبرو څونه ورکړی وو نوپر شونډانو يې خندا راوړه. نو په لوی آوازی درستوران ونوکرته ور پرځ کړه.

- هلکه! ستاره، ژرکه دی توری چای راوړه.

په دغه وخت کېښی موږ دواړه پر يوه ميز باندی کښيښتو سمدستی چاپو راوړسیدي مامم په چاپو ځان مصروفه کړی کله چې می دچاپو پياله راپورته کړه، زمو زمږ د رستوران مالک مخاطب کړ او خپلو خبرو ته يې دارنگه دوام ورکړی

- ورور چانه! خو مياشتی مخکښی زه دبندی ځانی څخه آزاد شوی يم. خدا دی په تاسی نوازی، دبندی ځانی تکلونه پسرما تير شويدي. زه پوهيرم چې پراخ او آزاد ځای څومره خوند او لذت لری، تنګ ځای بيا ترکومی انلازی پوری تکليف لری. که رښتيا راشخه پوښتی، تنګ ځای يو انسان ډير ناآرامه کوی. که چېرې تاسی فکر کړی وی ديوه سړی چه پوتونه پر ښو باندی تنګ وی اوپر لاره ځی، څومره په تکليف اوعذاب کښی وی، نوژه چې هم خو ورځی پښخا



ستا دوستوران ومخ ته تيريدم . دغه کسان مي وليدل چه خای يی ډير ډوکس او ننگ دی اوپه ډيره سختی سره یو خواو بلی خواته حرکت کوی . نو هروخت چی بهرا بهزه شول زده می ډیر پر خوږیږی او یوډول زوخی تکلیف یی راکاوه او خکه دلته راغلم چی ستا پام و دغی موضوع ته واړوم . نوکه چیری ستا خوښه ری ، ددغو کیانو دپاره به یو بل غټ ښیښی بوتل پیدا کړو ، خوچه دوی هم په ډیره خوشحالی او آسانی سره په هغه کښی پورته او کنده شئ او خپل حرکتونه په آزادانه ډول سرته ورسوی بله خبره لاداره که ښه فکری وشي ، انسانانو دوی بندیان کړی دی او دغه بده ورځ یی پر راوستی ده ، ته ورته وگوره ! په دغه ښیښی بوتل کښی لکه وچکک لری کیسو دبله سره مښتی دی . مون نه پوهیږو چه پردوی باندی څه تیریری . شاید دوی به نازی او غالفال کوی ، امکان لری چه دوی دزیاتو نارو او چغو څخه سترگی شوی وی او زمونږ و خواته دنفرت او بدبینی پیغامونه رالیری .

دروستوران دڅښتن تندی چه غوږه سوی وو اود زمړک ولور ته یی په څر خبر خیر کتنه ، دارنگه وویل .

— تاسو ښه وایاست . دغه کیان به لومړیو ورځو کښی ډیر واده وه اوپه نوموړی ښیښی بوتل کښی یی په ډیره آسانی حرکت کولای سواي . لاکن څرنگه چی معلومیږی په لږه بده کښی یی وده وکړه ، رښتیا هم دغه بوتل اوس پردوی باندی ډیر ننگ دی او باید ددوی دپاره بل غټ ښیښی بوتل پیدا شی .

دوی هم . پدی رښت کښی زمړک دده خبره وپیری

ملگری ! که ښه فکر وشئ ، پدی خاورینه نری کښی هرڅوک څان ته ټاکلی عقیده او کڼی لاره لری زه په حبله پدی عقیده یم ، چه سورنو او کمزور خلکو سره مرسته کول ډیر مفید کار دی . انسان خولا پریږده چه حتی دپوره حیوان سره مرسته کول دانسان اصلی دنده ده . ددغه کار په اجرا سره انسان به پاتنی آراستیا ورپه پوخه کیږی ډیر څله داسی پیښه شویده چه دوی یوه څانگه می دلی خانگی دتأثیر څخه ایستلی ده خوچی هغه هم په دغه آزاده هوا کښی وده او نمو وکړی

— وروړه ! سبا خبری ډیری خپروی اید برکت څخه ډک دی .

— مهربانی موده ، ښه می په یاد دی چی یرویسو کال ددغی لیونی څخه تیریدم چی ناڅاپه می پر یوه ونه باندی سترگی ولگیدی چه یوه ظالم یی په تته کښی یو غټ میخ وهلئ وو اوخیل بایسکل یی په هغه پوری غځلی وو ماد دغی صحنی دیندلو څخه دا احساس پیداکړ چه کواکی دغه میخ یی زما په زده کښی ښخ کړیدی او داسی معلو میله چه ددغی ونی چغی ، ناری او نرسیدونه زه اوزم .

حدای شاهد دی چه جوړځو مسائل می ددغه دوکانداره سره خبری ډکری خوجهغه می وړتی مجبور کی چه دوی دتنی څخه میخ لری کړی او خپل بایسکل دو باره هلته ونه خړوی .

کله چه می داکار وکړ ، حدای په دښمناسره خوښیږی چی هغه شپه می په آرامی خوب وکړ . نوکه حقیقت راڅخه پوښی دهنی ورځی څخه چی دغه کیان ما نبدلی دی ، خوب راڅخه تللی دی ، هیڅ څای خوند په راوکی تلپه را فکر راسره مل وو . چه دغه کیان به څه گوی ؟ شپه او ورځ به څنگه پری تیریری وروسته له ډیر فکر څخه می ښه یواز داحرمت وکړ چه خپل ملگری سره دلته راشم اوتاسی ددغی کیسی څخه خبر کړم . امید شته چه زما

کار په اجرا کښی ډیر رسانیت نری زمړک به ډیره چالاکي و مهربانی همه شمس یونی دده ومخ به کسلساوه

لاک پدی رښت کښی دروستوران حسن دځان ستره دافکر کاوه چه دا ښاخگه انسان دی ، ممکن داهم دلیونیانو دلی حجه وی څکه چه ددی کار په کیدو سره مون به څه تاوان ښه بلکه گټه مولاوه . او څرنگه چی دی ددی کار په کولو سره خوشحالیږی نویری یی

پده چی دا اوهان یی ترسره شی ، که چیری بیا دغه لیونی دروستوران ومخ ته تیریدی نو ددغه کیانو دتنگ خای په لندلو به تکلیف زویونی اونه به دڅښل تیری چیلحانی په فکر کښی لوری

وروسته دروستوران نوکر په یوه لوبښی کښی اوبه راوړی اوبه نوموړی غټ ښیښی بوتل کښی یی واچولی او ښای کیان راوړل اود هغه پخوانی بوتل څخه یی ددغه نوی بوتل ترواچول

زمړک چه دا صحنه دسره په سترگو لیدل په خبره کښی یی دپوه ماشوم په څیر ډیره سبیلخی او معصومه خلدا ښکاره شوه داسی معلومدل چی پر یوه متبرک کادری سړی موندلی وی . خوشحالی یی کول اوبه لوراواز یی لندل بداسی حال کتنی چه حبله چه اوبه یی کړول ، داسی یی وویل : — وروړو ! تاسی لږڅه صبر وکړی نووړی کمان اوس وخیلی آزادی ته رسیدی دی کله چه دوی حرکت وکړ ، هیڅ باور یی نه کیږی بله خبره لاداره چی بدونونه یی کړی دی ، پسرله څو دقیقو به وویښی چه دوی یو بونه وهی او پورته پورته کیږی .

زمړک دښتیادیل ، وروسته له څو سیمو څخه کیان وروړو په حرکت او ښوریږی کښی شول ، په لومړی مرحله کښی یی ځانونه وروړو وښوړول ، کله چی یوه شول چه نورهم زمونږ دحرکت دپاره ځمینه مساعده ده نوڅکه حرکتونه یی تیز کړل اوداسی احساس کیدی چی ددوی دپاره ددوی زونه زیری شوی دی . پسرله خودقیقو دا اطمینان ورپه پیا امو چل وروړونه او لگی یی پورته او کښه کړل اوددغه غټ ښیښی بوتل په شاو خوا کښی یی لوبی شروع کړی بداسی حال کښی چی زمړک خپل لاس زما پر اوپه ایښی وو او په زوره زوره یی خنډل ، تاسی وویل :

— ملگرو ! تاسو ښه متوجه شئ ، وگورئ چه څومره ښکلی صحنه ده ، دوی اوس د ژوند څخه خوند اخلی ځکه چه اوس ددوی وړوکی دنیا پراخه شویده . پراخه او لویه دنیا ددوی دپاره واقعی دنیا ده

آیا تاسو پو هیری چه اوس به دغه کیان څکه فکر کوی ؟ آبادوی پدی پوهیږی چه مون بوله ددوی دسر نؤشت په فکر کښی یو ؟ آیا دوی دا فکر کړیدی چه مون ددوی ددویږکی دنیا لویه او پراخه کړیده ؟ شاید دوی یی خبره وی لاک رمونږ دپاره چه یو په لوی ، زمونږ مقصد سه ژوند کول دی . دا سرکنده شول چه دغه کیان دزمت او تکلیف څخه خلاص شول او اوس آرامن احسا سوی . ددوی د آرامی سره یوځای موږ هم اوس د رضایت ښکاره کوو . حتی دجو هسمو دپاره مو ددوی دآزادی او خوشحالی څخه حوسنه او لذت پوو . نوکه چیری فکر وشي واقعی او رښتینی ژوند هغه دی او

سال که گذشت...

برگزیده افراد هیجکاک

بقیه صفحه ۵۴

خیلی لازم دیده می شود، زیرا اگر به همین ترتیب که تاکنون صورت می گرفت مجرمین ترا فیک می مجرمین خطرناک حرفه ای و متکبر در یک احاطه محبوس شوند اژتماس شان طبیعی است که بر تعداد مجرمین خطرناک روز بروز افزوده خواهد شد.

از رئیس محکمه ترا فیک می برسم:
آیا در این زمینه کدام اقدام می بعمل آمده است؟
می گوید:

بقیه صفحه ۱۷

چاغوالی اوده هخه سره ..

پیدی چول له هخه کوجنیوالی خخه جاییری اوکله چه ددوی او بلوغ سن ته ورسیری، چاغوالی نه ور خخه لیری کیری. پوهانو ته خرگنده شویده چه معمولاً زیاده چاغ وگری داعصابو له سلامت خخه خوندی اوکتوردی مگر په زده پوری یکی دایر کله چه دغه چاغ خلک دخیل چاغوالی سره مبارزه کوی اوکله چه له وزن خخه یی خویلو کمیری، ناخابه دخیلو داعصابو او ووجیاتو انول له لاسه ورکوی، ددوی داعصابو انول هم خوسره چه زیبا تی و اژسی له خرابیری. دغه چول خلک (یعنی هه گسان چه په مختلفو وسایلو سره خان دنگروی) معمولاً دخواستینی، تشویش او عصبانیت سره مخامخ کیری. په زده پوری خبره دانه کله ددوی چه مصنوعی دنگر والی له منغه لاپسی او یوخل

ریاست محکمه ترا فیک شهر کابل با احساس مسئولیت بزرگ درین دوره تاریخی افسانستان دور بر تو نظام نوین جمهوری که هدف آن بیانگذاری تحولات بنیادی در مملکت است دارد قباله این مشکل را با مفا مات فصلاح در میان گذاشته که تا آنجا که امکان دارد در عملی ساختن آن تما میی اتخاذ گردد و در آینده یقیناً تصامیمی اساسی تر اتخاذ خواهد شد تا این مشکل رفع گردد و برای مجرمین ترا فیک زندانهای مخصوصی بوجود آید.

بقیه صفحه ۱۷

((کمی پیش از ساعت ۹ صبح خانم رویشی را در دفتر مغازه اش ملاقات کرده است.))
ویلی اظهار داشت: ((پس از آنکه دنبال ماست رفتیم زیرا او از من خواش کرد تا برایش ماست بیا موزم.))
وقتی ۱۵ دقیقه بعد تر باماست وارد مغازه شدم، خانم رویشی را در مغازه نه یافتیم.))

((اسم شما چیست))
((ویلی گروه))

کمیسار فیتس فوراً به کتابچه یادداشت های خانم رویشی مراجعه کرد و در کست نامها بدنبال چیزی گشته بالا خره پیدا کرد. حقیقتاً: «نام ویلی گروه در کتابچه ذکر شده و در مقابل آن ۵۰۰ مارک دین او را کار رفته بود.»

((آقای ویلی گروه لطفاً با ما به ریاست بیا یید من میخواهم به آرامی با هم حرف بزنیم.))

در اثباتی تحقیق مامور تانک که هر لحظه بر عصانیتش افزود میشد دستمال بیتی خود را از جیب بیرون آورد دوبیرون آوردن دستمال مدال هم به روی زمین افتاد.

فیتس گفت: ((لطفاً آنرا بمن بدهید. سپس باتو چیز یاد آن مدال را از نظرسر برداشته و با یکجا وی سوال کرد: (این مدال را از کجا پیدا کرده آید؟))

این را من ویلی از شدت ترس رنگ صورتش را باخت و زبانش به لکنت افتاد.

فیتس نگاهش بر صورت ویلی افکنده گفت خوب و حال بهتر است حقایق را بگو یید شما این مدال را امروز صبح در جیب تان گذاشته اید البته پس از نجام عمل جنایت و قتل خانم رویشی همینطور نیست؟

بقیه صفحه ۵۹

هغه عجب سری

نوبه به داوی چه پول انسانان یو دیله به واقعی خصوصیات یوه شر، انسانی یوهه او انسانی کرامت لکه خنکه چه شایه هم نفس و سائل شی. یو انسان دبل انسان یوزلو او محوه کولو خویش ته شی بنگه دوی باید یو پر بله مینه او علاقه و لوی دملظرو او تر اسارت لاندی خلکو دژوند خخه لذت یونشی بلکه دصغوی دآزادی او نیکمرغه ژوند دپاره فداکاری وکوی و هورکی دنیایی ور لویه کوی خوچی په پولو بشری پولو کینی انسانان آباد او خوشحاله ژوند وکری، که فکر وشی با دانسانس ژوند وروستی غایه او هدف دتی. زما هیله او آرزو همدا ده چه انسان ونوموی مترهلف ته ورسیری.

بقیه صفحه ۵۹

کله چه دزمک خبری پای ته ورسیدی، نو ناست او ولای خلک پوله ینه حواله او دده ولورته یی په خیر شیر کتل او یردی بختور او خدای بخشیل انسان باندی یردژوه له کومی رحمت وایه، خرنگه چه زمرک خیل خبری خلاص کوی وی او مقصدی تر لاسه کوی نو و په ویرن تندری او حلاله خیرمی در ستوران دمالک او خلکو خخه دخدای په امانی وکری اود رستوران خخه دبانندی ووتی اودواړه دکور پر لور دا روان شو. دلیری په ترخ کینی زمک داسی معلومیدی چه یوه لویه کامیابی یی په برخه شوی وی، مامم دده پوله تعقیب کړل او به ده پسی روان شوم.

بقیه صفحه ۶۲

سخن گو تاهی

می خواستند بودند همین تلفظ بر تکنیک است، همراه با جذب جزئیات زاید، که یکی از علایم مشخصه ای دوری (عظمت رنسانس) را می سازد. دوره ی که کارهای او لیه (میکلائو ویشتر کارهای (دافیل) و (لورناردو داوینچی) را در پی می گیرد. (تولد وینوس) رب النوع جمال در یو نان اتوی از (بوتچلی) نقاش ایتالیایی است. در این تا بلسو (وینوس) از میان صدق بروی امواج دریا بیرون آمده، و قد بر افراشته است. با اینکه امواج آب کلاماً مشخصی نیست ولی حالت موها آن را بویابی بیان میکند.

صفحه ۶۰

ویلی فریاد کشید: «من او را نه کشته ام واصلاً چرا او را باید میکشتم؟»

((برای اینکه شما از خانم رویشی بدیون بودید و میبایست دین خود را به او می پرداختید ما اکنون شما را آنقدر تحت فشار میدهم تا به حقیقت اعتراف کنید.))

ویلی گروه میثا یست سو انج زنده می خود را بان کنند و وقتی تذکر داد که به اثر

لذت و کرب یک مهان در باره هشت هفته زندان محکوم شده بود فیتس نگاه معنی داری بطرف همکاران خود انداخت. وقتی از تپه شب گذشته ویلی راخصت دادند تا به منزلش بر گردد فیتس اظهار داشت: ((او را زیر نظر بگیرید.))

دو هفته پس از آن تاریخ گذشته و فیتس هنوز هم در قضیه قتل خانم رویشی در تاریکی محض قرار داشت تمام تعقیباتو

ردیاهایی که بدست آورده بود به ریگستان منتقل شد و همه تلاش پولیس برای یافتن قاتل بی نتیجه ماند ویلی گروه هنوز هم تحت اشتباه پولیس بود.

تا اینکه یکروز جوان وارد مغازه خانم رویشی شد او بویه با پولیش خود را بالا

زده بود ماموازل با پولت که غذا یست پولیس موقتاً امور مغازه را پیش میردازاو استقبال کرد.

((من برای یک گزتی او نیفور مقدیمی آبی رنگ یک پتلون او نیفور مای فیتس سرخ میخوام.))

((یک لحظه صبر کنید من برای شما ییسم شاید بتوانم پیدا کنم (ماد موزل) با پولت بعد از اظهار این جمله به پولیس که پس خانه مغازه نشسته بود اشاره مبهمی داد سپس سه نوع پتلون را جلو مشترکی گذاشت.

مستری یک پتلون با فیته پام سرخ رنگ را پسند کرد و اضافه نمود: شما مدال غلبه هم برای فروش دارید؟ از گزتی من دو دانه مدال آن کم است.)) (دلفنا آنبرد جوان متوجه و جود پولیس در دا خسل مغازه شد زیرا بوتهای پولیس واز پشت یک پرده دید باید جست از مغازه بیرون برید و تا میخواست فراز کند مامور پولیس از عیش وارد خیابان نشد در ست در همان لحظه صدای فریاد عابری بلند شد زیرا جانیاتکار به مجر دیرون رفتن از مغازه در وسط خیابان ناموی تری تصادم گردوجابجا زیر تأثیر موتو هلاک شد.

در جیب بالا پوشش یکجور د ستکش سیاه و بکی پول خانم رویشی پیدا شد. وحین تلاشی اتاق او کوی مو د قیصری هم بدست پولیس افتاد.

ویلی گروه از شنیدن خبر دستگیری قاتل خوشحال شد و با آراش خاطر بگش و کار خود به صفت مامور تانک تیل ادا م داد.

خشم دریا

— بلی من هستم .

بعد هر دو بی سخن ماندند و لحظه ها با نگاه های ژوف و پر معنی با هم صحبت نمودند . سپس (آنجیل) باخته بی سکوت را شکستند . مرد در برابر خنده او به پیشانی اش گره انداخت و چیزی نگفت : (آنجیل) دو باره خندیده گفت : — باز هم کتاب میخواهی ؟ مرد نگاه هایش را ژرفتر ساخت و پس از لختی خاموشی با صدای بلند گفت :

— چیز های بازاری نیست ... این را گفت و کتاب را سوی (آنجیل) پرتاب کرد . (آنجیل) کتاب را بر داشت کتاب ضخیمی بود . جلد زر کوب و کاغذ اعلا داشت . باخط زیبایی بر پشتی اش نقش شده بود : (داستان ها و اشعار دل انگیز) (آنجیل) که نام کتاب را خواند با تمسخر خندید و در میان خنده هایش کتاب را در زیر بغلش زدو خطاب به مرد گفت : خوب آقای مطالعه چی ، درین مدتهای دراز کجا بودی . مرد که باشگفتی او را می نگر یست پاسخ داد :

— به ساختمان کاخی مشغول بودم (آنجیل) که گیسو هایش را بر بهایش می مالید ، لختی خاموشی ماند و بعد آهسته گفت :

— کاخ سعادت ؟ — از همین چیز ها . سپس هر دو خندیدند و بسر خاستند . (آنجیل) آزادانه بازویش را به بازوی مرد حلقه نموده گفت : — میرویم تا کاخ سعادت را تماشا کنیم .

(آنجیل) در راه پیمائی آهسته آهسته کتاب را ورق میزد ، داستان ها و شعر ها را میخواند آنکا هیکه او سخت در خم و پیچ جاده های قصه و ریم سر گردان بود مردوی را به جایش میخکوب نموده گفت : — اکنون باید رسم این دیار را مراعات نمایم .

(آنجیل) که در برابرش کشت زاری زمردین را گسترانده یافت پرسید : — رسم این دیار چگونه است ؟

شماره ۴

— رقص کلا سیک هندی را می پسندی ؟

مرد در برابر پرسشی او چیزی نگفت و خاموشانه از سالون بر آمد پس از لختی پسته بی را در پیش پای «آنجیل» که بسته را باز کرد رنگهای پا به صدا در آمد و عطر دل انگیزی از لباس رقص به هوا شد . مرد روی دو شگی نشست و به طبله زدن پرداخت «آنجیل» آهسته آهسته در بر و درازای سالون به قدم زدن پرداخت ، ناگهان در جایش نشست و نرم نرم زمزمه کرد . — نه نه ، نمیتوانی ، بازاری طبله میزنی .

این را گفت و با شتاب بر خاسته از دستکشش با احتیاط ریکارد را از میان تکه سرخ ابر پشمین گرفت . پس از اینکه آن را خوب بایک کرد و سوزن گرامفون را چندبار در ریکارد های دیگر امتحان نمود سوزن را روی آن گذاشت . صدای موزون تال طبله همراه تار های ستار فضا پخش کرد . (آنجیل) با هنگ آن چنان استادانه رقصید که مرد خود را بیخی باخت . وقتی آهنگ به آخر رسید و (آنجیل) از رقص باز ایستاد مرد به رسم احترام با ستیهای بسته خودش را در پیشگاه او خم نمود . (آنجیل) هما گونه که رنگها در پایش بسته بود ، سوی باز پیش رفت و پس از آنکه گلاسش را تابه انجام سر کشید . از بین ریکاردهای مرد چند تا را جدا کرد و متبای را یکی پیشست هم به در انداخت . مرد بیخیال او را تماشا میکرد و چیزی نمی گفت . وقتی (آنجیل) از پرتاب ریکارد ها فارغ شد کتابی را که در کافی از مرد گرفته بودم به دریا انداخت . درین هنگام مرد خاموشانه دستکول (آنجیل) را بر داشته گفت : — اجازه است محتوا پیشی را ببینم .

(آنجیل) که در میان صفحه های سمفونی (در باجه قو) بخش ششم آرا می پالید پاسخ داد : — بفر مایید ، بفر مایید ! محتوای دستکول چند تار یکبارد ، چند داستان کوتاه و شعر نو و یک تابلوی کوچک بود . مرد به دقت متوجه تابلو شد . بد گوشه های آن سوخته است . سو ختگی گوشه های تابلو او را به گذشته ها برد ...

مرد محتوی دستکول را جمع کرد و دو باره به دستکول انداخت سپس آن را به شانه اش آویخت در برابر (آنجیل) پهلوی بار نشست پس ازینکه کلاس ها پیش را یکی پشت هم خالی کرد خطاب به (آنجیل) گفت :

— تو کتا بهایم را آتش زدی ، ریکارد هایم را به آترویا انداختی ولی اکنون نوبت من است .

(آنجیل) که سخنهای او را شوخی می پنداشت بق بق خندید و گفت : — اختیاری داری .

مرد با شتاب سوی دریا دوید و محتوی دستکول را به دریا خالی کرد (آنجیل) فریاد کشید :

— ای مرد نادان چه کردی ، زندگی را بریاد نمودی ! مرد در برابر فریاد های او خندید . (آنجیل) به سخنهایش ادامه داد :

— من از میان صد ها صفحه موسیقی و هزاران ورق کتاب و ده ها تابلو همین ها را یافته بودم ، همین ها را این ها چیز های بازاری نبود ، شاهکار بوده شاهکار !

(آنجیل) بی تپانه در کناره های دریا می دوید و رنگهای پا هایش به صدا در می آمد .

مرد با خنده او را تماشا می کرد و خنده اش هر دم بلند تر شده میرفت .

ابر های بهاری می غریدند ، آذرخش ها برق می زدند ، کنده های برف و یخ از قات سنگلاخ ها در میان دریا می غلغله میزدند یاران سیل آسا میبارید ، باد به شدت میوزید و دریا خشم گین به نظر می آمد ، (آنجیل) میخواست به دنبال شکار هایش خودم را به دریا اندازد ولی مرد را بازوان گرفته مانع میشد . سر انجام (آنجیل) پیروز شد و توانست که هر دوی شان را به دریا پرتاب نماید .

بعد ها ... پس از فرو نشستن خشم دریا ، کو دکان در جریان بازی های کودکان از لابلای شاخه های جنگل کنار دریا ، پارچه های تابلوی رنگ و روزنه بی را می یافتند .

که نقشی از حرف ها و کلمه ها در دل داشتند :

پدیده های هنری



خط ثلث از رویا



خط میر عهنا (۹۶۱ - ۱۰۲۴)



نخط محمد میکائیل
۱۳۵۳

چه دیر شد
چه دیر شد که قصه ای ز عشقها نگفته ام
بروی خوب دلبری نظاره ای نکرده ام
نه آنکه دل گرفته ام
نه اینکه دل فسرده ام

زمن بیوس
بیوس کز چه دل ز عشق کنده ام
نه وصف چشم گفته ام
نه یادیار کرده ام

نراقسم به نرگست
به نرگسین بازه هست و دل بروت
بچشم شوخ کافرت
زمن بیوس

بیوس کز چه آن دل هوسگرم
بگوی ماه چهرگان نهی رود
زیاد سیم بیکران نمی تپد

بلی ! دگر من آن نیم
من آن نیم که سالها مرا
سیاه چشمگان تو فریب داده اند

نگاه نیم مست تو
دگر دلم ز جانمی بود
و دیگر این سگسته پر
بهر بهانه ای

بشاخه ای هوس نمی پرد
۹ قوس ۱۳۵۲
از : سرشار روشنی



سپاه مشق میر عبدالرحمن (متوفی ۱۲۸۶)

عشق روز و شب و وقت و شرم و دست

مشت و دوات و قلم و شربت

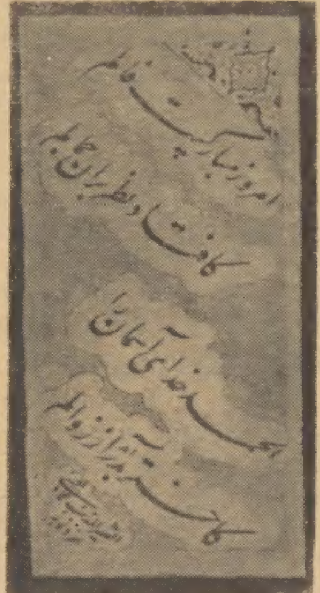
کفاله ای عاشق توین است

جز مشق خیال رخ من نیست

نخط محمد میکائیل
۱۳۵۳



نمونه خط میرعلی هروی
(متوفی ۹۶۶ قرن دهم هجری)



خط ثلث از وکیلی



نمونه خط یکی از خطاطان مشهور وطن
مرحوم محمد یعقوب خان
عزیزالدین وکیلی قلمی نمود. ۱۳۴۲ ش.
با استقبال از عبدالرحمن الحسینی



نمونه‌های از خط نستعلیق

خط نستعلیق را میر علی (متوفی ۸۵۰ هجری قمری) از دره‌گون ساختن خط نسخ و تعلیق ایجاد کرده است - بعد تو سط خطا طان اولیه آن میرزا جعفر با یسنقری، سلطان محمد خندان، سلطان علی، میر کینا اظهار هروی و بالاخره میرعلی هروی بسج گردید و شکل یافت - میر عماد و میر عبدالرحمن ظرافت و ذبیایبی مانندی در آن پدید آوردند که خط نستعلیق را به زیبا ترین شکل آن رسا نیدند *



سیاه مشق از سید داؤد حبیبی خطاط معاصر
خانقاه و کعبه و دیر و کلیسا و کنشت
صد فسون از بهر دل بستند دل‌خشنو دنیست
کا فر برا پخته تر سازد شکست سوزانات
گرمی بتخانه بی هنگامی محمود نیست
(افعال)
صحب رو شند لاند هر دار د فیض عام

خانه ی آینه بر روی کسی مسدود نیست
نور یز دانی، طلاطم های شیطان ندان
هیچ چیز ی در جهان آدمی کعبه نیست
(ضیا فاربز آده)

چهار سوار کار ماهر - اثر البرت دورور سال ۱۹۹۶ - سانی متر روی چوب کار شده کیفیت این تابلو در اینست که به اندازه ۲۸ × ۳۹ سانتی متر روی چوب کار شده

تولد وینوس

انری از دور ونسا نس - سخن کوتاهی درباره ونسانس

«ونسانس» ظاهراً از کلمه وینا ریمتیا بر گرفته شده است که برای نخستین بار «وازاری» نقاش، پیکر تراش و نویسنده یکی از بزرگترین کتابهای تاریخ هنر آن عصر، برای تشریح این تولد دوباره بکارش برد - (ونسا نس) دور احیای هنر و ادبیات تحت تأثیر قالب های کلاسیک از قرن ۱۸ تا ۱۹ است، و فاصله میان سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۵۰۰ دوری اولیه آن است - اصطلاح (عظمت ونسانس) تشبیه‌ای دودوی کو تاهی بکار می‌رود: زمانی که هنر مندان بر تکنیک کار خود تسلط مطلق داشتند و با حد اکثر وفاداری با طبیعت قادر به انجام دادن هر آنچه

بقیه در صفحه ۵۴



زین واقعه مدهو شم،
باهو شم و بی هو شم،
هم ناطق خامو شم، هم نوح خهوشانم!
زان رنگ، چه بی رنگم؟
زان طره، چه آونگم؟
زان شمع، چو پروانه، یارب چه
پرشانم...؟!
هم خونم و، هم شیرم،
هم طفلم و، هم پیرم،
هم چاکر و هم میرم، هم اینم و هم آنم!
هم شمس شکر و زم،
هم خطه ی تبریزم،
هم ساقی و هم مستم، هم شهره ی -
پنهانم!

(تولد وینوس) از بوتیچلی
این تابلو در گالری او. فیتسی در فلورانس به نمایش گذاشته شده.

(هو لوی بلخی)

مودوفیشن

والطريقا طين
الطريقا طين
كتاب پر لپسي شميره

